

مقاله‌هایی پیرامون

زندگی و خلاقیت

عمادالدین نسیمی

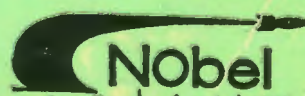


گردآورنده: رضا باغبان

ناشر: کتابفروشی نوبل - تبریز

زمستان سال ۵۷

بها ۱۳۵ ريال

 Nobel
انتشارات نوبل، تبریز

مقاله‌هایی پیرامون

زندگی و خلاقیت

عمادالدین نسیمی

چهارمین شماره

اسکی شد

گردآورنده : رضا باغبان

ناشر : کتابفروشی نوبل - تبریز



-
- ☐ مقاله‌هایی پیرامون زندگی و خلاقیت عمادالدین نسیمی
 - ☐ چاپ اول
 - ☐ در ۳۰۰۰ نسخه
 - ☐ چاپ میهن
 - ☐ صحافی نور

پیشگفتار

تاریخ پرافتخار ادب ایران از گنجینه های سرشار فرهنگ بشری است . ادبیات فارسی گنجینه های گرانقدری را تحویل ادب جهان داده است ؛ اما نشناختن صحیح همین گنجینه باعث شده که امروز فرهنگ مادر مقابل غرب رنگ ببازد و در برابر آنها دست خالی و سرافکنده باشیم .

بی شک عمادالدین نسیمی از چهره های افتخارآفرین تاریخ است که هنوز برای ملت خودش ایرانیان ناشناس مانده است . ما همیشه دست روی دست گذاشته ایم تا غریبان در چنین مواردی قلم - فرسایی کنند و فرهنگ ما را به خودما بشناسانند ؛ و تنها دستاویز ما گفته فلان مستشرق و بهمان شرقشناس است ؛ در حالیکه می دانیم مستشرقین ایرانشناسی را وسیله مال اندوزی خود کرده ، فرهنگ ما را دزدیده و آنوقت با تحریفات تغییراتی مطابق خواسته های خود به قیمت کلانی بخود ما می فروشند ؛ چنانکه امروز حتی بهترین تاریخ ادبیات ما از آن غربیانی همچون «ادوارد براون» ، «یان ریپکا» و . . . است ؛ اما امروز که دیوان نسیمی را در دست داریم باید اقدام به شناسایی این رادمرد بزرگ بشریت کنیم . دیوان فارسی

نسیمی به تازگی از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس سنای ایران در تهران به چاپ رسیده است دیوان فارسی نسیمی قبل از سالهای ۱۲۶۰ و ۱۲۹۸ هجری قمری در استانبول و در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۷۳ م در باکو به چاپ رسیده است و دیوان آذری نسیمی آخرین بار بسال ۱۹۷۳ در سه مجله نشر شده است

در این کتاب مقاله هایی که در مطبوعات و کتابهای مختلف بزبان فارسی نوشته و چاپ شده ، گرد آوری شده است . البته در مورد این شاعر بزرگ مطالب زیادی جسته و گریخته در کتابهای مختلف مشتمل بر شرح کوتاهی بر زندگی نسیمی قلمی گرده اند و اکثر این کتابها مطالب تکراری را بازگو کرده اند . در اینجا مقاله هایی جمع آوری شده است که شاید بتواند جمعاً مطالب جامعی را در مورد زندگی و خلاقیت ادبی شاعر بدست دهد .

در این مورد باید از کوششهای آقای ح : صدیق که کتاب جدا گانه ای را جمع به نسیمی به چاپ سپرده اند قدردانی کرد . همچنین کوششهای آقای علی میرفطروس در شناخت صحیح قیام حروفیان قابل تمجید است : کتاب دیگری در مورد نسیمی از « م . کریمی » زیر چاپ است :

آرزو اینست که در این مورد پا جلو بگذاریم و گنجینه پر بار ادب ایران را بهتر بشناسیم و به چشمه به دست دیگران ندوزیم :

« رضا باغبان »

دیوان فارسی نسیمی*

سید عماد الدین نسیمی یکی از شخصیت‌های برجسته ادبیات آذربایجان است. بدون تردید می‌توان گفت که نسیمی در فاصله زمان نظامی و فضولی بزرگترین شاعر ادبیات آذربایجان محسوب می‌گردد. مقام نسیمی در تاریخ ادبیات آذربایجان بویژه از آنرو بسیار عالیست که وی اولین کسی است که دیوان کامل بزبان آذربایجانی ایجاد نمود و بدین طریق در این زمینه شاهراه جدیدی افتتاح کرد. البته قبل از نسیمی نیز شاعرانی مانند حسن اوغلی در زبان مادری خود اشعاری سروده بودند لیکن از آثار آنها جز چند نمونه‌ای در دست نیست.

نوشته برخی مورخین و تذکره نویسان حاکی است که نسیمی سه دیوان کامل بزبانهای آذربایجانی و فارسی و عربی تدوین نموده و هر سه دیوان در زمان خود معروفیتی داشته است. اما فعلا در دست ما دیوان آذربایجانی و فارسی وی باقی مانده است و از دیوان عربی اطلاعی نداریم. از ملحقاتی که هم در دیوان آذربایجانی و هم در دیوان فارسی بنظر میرسد می‌توان حدس زد که در سرودن

(*) - مقدمه دیوان فارسی نسیمی - حمید محمدزاده، ۱۹۷۳، باکو، آذرشهر.

شعر عربی نیز نسیمی مهارت کامل داشته است .

آثار نسیمی یکی از بهترین نمونه‌های شعر غنایی آندوره محسوب می‌گردد . آنچه ویژه تمام آثار وی می‌باشد هی نا روح پرشور و هیجان انگیز است که از عشق مغرط به آزادی بشر و تقدیس عمیق شخصیت انسانی سر چشمه می‌گیرد . در آثار نسیمی تجلیل و ستایش فرد بشر در نوع خود بی نظیر است و این ستایش که یکی از علائم مشخص شعرای مسوب به طریقت حروفی می‌باشد گاهی بحد افراط میرسد تا جائی که حد فاصل بین آفریننده و آفریده بکلی از میان می‌رود و به مدعای انالحق ختم میشود .

بیرون زوجود خود خدا را

زنهار مجوی اگر خدایی

آنچه در باره زندگی و بویژه دوران کودکی نسیمی در دست داریم بسیار ناچیز است . تذکره نویسان در مورد مولد و منشا و سال تولد و وفاتش باهم اختلاف زیاد دارند . برخی از آنجمله لطیفی مولد نسیمی را از حوالی بغداد و ناحیه نسیم دانسته‌اند . دلیل آنها برای اثبات این ادعا بسیار ضعیف است و جز تخلص نسیمی چیز دیگری در دست ندارد و حال آنکه نسیمی قبلا تخلص هاشمی و سید نیز داشته است . رضا قلیخان - هدایت در «ریاض العارفین» می‌نویسد که نسیمی در شیراز تولد یافته است . در تاریخ ادبیات آذربایجان مولد نسیمی را شماخی نوشته‌اند و از اینرو نسیمی شیروانی نامیده‌اند . ویژگیهای زبان

نسیمی در دیوان آذربایجانی برای اثبات این مدعا شاهد صادق تواند بود در اینکه نسیمی مدت نسبتاً مدیدی در باکوساکن بوده است جای شکی باقی نیست :

ای نسیمی چون خداگفت ان ارضی واسعہ
خطه باکو بجایگذار کاین جای تونیست .

تاریخ تولد نسیمی نیز بطور تحقیق معین نشده است و سال ۱۳۶۹ میلادی را بطور تخمین قبول کرده اند ، سال وفاتش را نیز از ۱۴۰۴ تا ۱۴۲۷ نوشته اند و تاریخ ۱۴۰۴ باید مقرون به صحت باشد . آنچه در باره نسیمی متواتر دست فداکاری ، جسارت ، مردانگی و بالاخره قتل فجیع وی در شهر حلب می باشد و در آن شهر مدفون است و مزارش زیارتگاه اهل عرفان می باشد .

دوران زندگانی نسیمی مصادف با یک سلسله حوادث تاریخی و سالهای پر آشوب قرن چهاردهم میلادی می باشد . بسا یورشهای پی در پی امیر تیمور و جانشینان وی کشورهای خاور زمین مبدل بیک دریای متلاطم و طوفانی گردیده بود . این سیل عظیم آنچه در مسیر خود می یافت ریشه کن میکرد و در نتیجه این یورشها سرحدات کهنه از بین میرفت ، دولتهای مستقل کوچک یکی پس از دیگری سقوط میکرد و شالوده امپراتوری بزرگی ریخته میشد . سنگینی بار این لشکر کشیها ، خونریزیها و در بدریها مثل همیشه روی دوش طبقات زحمتکشان و توده رنجبران بود . آنچه در آن دوران ارزشی

نداشت جان آدمی بود « مصایب دیگری نیز وجود داشت و زنجیر اسارت روحانی مکمل تمام آنها بود : از اختلافات دینی و مذهبی حداکثر سوءاستفاده ها میشد : هنوز از جنگهای صلیبی که به عنوان «آزاد کردن» بیت المقدس از دست مسلمین در زیر لوای پاپ و اتیکان برپا شده بود چندان مدتی سپری نشده بود : پادشاهان و حکمرانان اسلامی نیز در زیر پرده جهاد و غزوات با کفار ، هر وقت فرصتی بدست میاورند بتاخت و تاز ممالک غیرمسلمان میپرداختند . مشاجرات مذهبی نیز بین فرق مختلف اسلامی بطور حاد ادامه داشت . در این شرایط و اثر تاریخی اندیشه های نوع پرستی و آمال انساندوستی در ممالک اسلامی و از جمله در آذر بایجان در قالب طریقه های صوفیانه و از همه بیشتر در طریقت حروفی تبلیغ میشد : راه دیگری نبود . در قرون وسطی هر گونه اندیشه اجتماعی و فلسفی خواهی نخواهی جنبه مذهبی بخود میگرفت و در شرایطی که دین در تمام شئون زندگی و دانش و اجتماع بشری نفوذ داشته باشد این انگیزه ناگزیر است .

نسیمی نیز مثل بسیاری از متفکرین نوع پرور آنروز گارنجات بشر را در دفع هر گونه اختلافات دینی و مذهبی میدانست و باتقدیس فرد بشر میخواست از شکنجه و آزار و کشتاروی جلوگیری بعمل آورد . به آنها تیکه فی سبیل الله خون کفار میریختند میگفت که هر فردی در عالم خود خدائی است و خون او را بخاطر جلب رضای خدا ریختن

روا نیست :

مسجد و میکده و کعبه و بتخانه یکیست
ای غلط کرده ره کوچه ما خانه یکیست
چشم احوال ز خطا گرچه دو بیند يك را
روشن است اینکه دل و دلبر و جانانه یکیست

آنچه مسلمانان خدا خوانده اند و مسیحیان ادب و ام و روح
القدس گفته اند و حکیمیان به واسطه موسی شناخته اند به اعتقاد حروفیان
وازان جمله نسیمی همانا خود آدم است و هر يك از اولاد این آدم
مظهر خداست و سزاوار تعظیم و احترام :

آتش رخسار آدم بود بی روی و ریا
آنکه میگفت از درخت سبز انا الله باکلیم

اگر کسی گوید که جز ما کسی است و یا بگفته صریح تر جز ما
آفریدگاری هست راه خطا پیموده است :

گوئی که بغیر ما کسی هست
از خویشتن این حدیث متراش

اول و آخر ، بدایت و نهایتی نیز در میان نیست و نباید بوعده
فردا دل بست :

ز حرف کاف و نون کن نه امروز آمدی بیرون
نداری اول و آخر برو فارغ ز فردا شو

و اگر عابدی از نسیمی بپرسد که قبلات در کدام سمت است

نسیمی به او اینطور پاسخ میدهد :

الا ای عابدی کز من جز آن رو قبله می‌پرسی
عبادت کرده‌ام بت را جز آن رو قبله‌گر دارم

پس مسلمان و مسیحی و کلیمی و غیره باید بسوی يك قبله رو گردانند و بسوی يك معبود توجه داشته باشند و آن قبله و معبود خود انسان است و بس .

از اینجا نتیجه دیگری نیز بدست می‌آید و آن عبارت از اینست که برخی چنان تصور کرده‌اند که حروفیان و از آنجمله عمادالدین نسیمی و قتیکه انا الحق گفته‌اند به خدایی خود گواهی داده‌اند . در صورتیکه نسیمی این مقام را منحصر بخود و با فضل الله نعیمی نمیداند و بطور اعم هر فرد انسان را لایق این علو تلقی می‌نماید .

از آثار نسیمی پیدا است که تا آشنایی با تعالیم حروفی و مخصوصاً تا ملاقات با فضل الله نعیمی دورانی در جستجو و تحیر سپری کرده بود و فقط تعالیم نعیمی وی را از این بحر تحیر رهایی بخشیده است :

چون نسیمی به یقین از کرم فضل رسید
کی خورد غصه که هر کس به مکان دگرست

نجات از بحر تحیر و سرگردانی موجب خرسندی شاعر گردیده و این حالت را نسیمی سلطنت حقیقی می‌پندارد و از اینکه افسر این سلطنت را از خاک پای فضل الله کرده است بخود می‌بالد :

زین سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی
کز خاک پای فضالش بر سر نهادهی افسر

و چون خود به مقام معرفت و کوی محبوب رسیده است به منزله شمع هدایت و اماندگان ظلمت خودپرستی و پروانه نجات طریقت حق پرستی می باشد :

آنکوز فضل حق چون نسیمی به حق رسید

شمع هدایت آمد و پروانه نجات

خلاصه کلام اینکه نسیمی خداپرستی را نوعپرستی دانسته و با جسارت خارق العاده ای بشر را به مقام آفریدگار ارتقاء داده و در جای وی نشانده است و در نظروی آنانکه خدا را روح مطلق و بشر را مرکب از جسم و جان دانسته اند رهرو رسم و طریق دویینی و دچار نقص عینی بوده اند :

طریق رسم دویینی رها کن ای احو

که يك حقیقت و ماهیت است روح و بدن

و باین حقیقت و ماهیت واحد باید ملك سجده کند زیرا دارای

علو مقام بشری است :

نسیمی را ز فضل حق چو کاردل میسر شد

ملک را سجده فرمایم که تعظیم بشردارم :

مظهر تجلیات جمال خدا را نیز باید درخ همین بشردانست :

نسیمی درخ خوبان جمال الله می بیند

بیا بشنو ز گفتارش بیان سرسجانی

آشکار است که تمام این تأویلات برخلاف احکام دینی بود و

بویژه که نسیمی قرآن را نیز بسبک باطنیان تفسیر می نمود و از اینکه در قرآن آفرینش زمین و زمان را به تلفظ کاف و نون (کن) از طرف خدا دانسته اند پس قبل از هر چیز حروف خلق شده است و منبع وجود از حروف سرچشمه گرفته است و از اینرو به حروف و رقم سی و دو که ارقام حروف عربی است احترام ویژه ای قائلند و در آثارشوای حروفی و از آنجمله نسیمی به اصطلاح کاف و نون و رقم سی و دو و خطوط هفتگانه رخ بکرات برمی خوریم و طرز تاویل این شعرا را باید از نظر دور نداشت . تمام اینها برخلاف سلیقه شریعتمداران قشری و روحانیون خشک و زاهدان متعصب بود و خواهی نخواهی مورد خشم و غضب آنها قرار می گرفت . علت دیگر سیر و سیاحت دائمی نسیمی اصولا باید همین بی مهری و خطر احکام شرعی محسوب گردد . فقط ایمان و عقیده خال ناپذیر باندیشه های عالی خود و عشق بی پایان به آزادی و خوشبختی هموعان دو منبع سرشار فداکاری ، سعی و کوشش نسیمی بود . با آنکه او از مال کار خود بی خبر نبود مع هذا نهرا سید و قدمی واپس نگذاشت و حتی همیشه در آرزوی رسیدن روزی بود که جان خود را در راه اندیشه خود فدا سازد و بدین طریق بدولت منصور برسد :

ای نسیمی ز خدا دولت منصور طلب

عاشق ارکشته شود بر سرداری باری

نسیمی صراحت لهجه را تا جائی میرساند و انا الحق را آنقدر

ماش می گوید که از منصور حلاج نیز می گذرد و بقول او اگر منصور
 زنده بود از سرتقصیروی نمی گذشت و به خورش فتوا می داد
 گرانا الحق های ما را بشنود منصور مست
 هم بخون ما دهد فتوا وهم دار آورد .

در بعضی منابع مسطور است که نسیمی برادری داشت به اسم
 و یا لقب شاه خندان ، از صراحت لهجه و عاقبت کار برادرش دچار
 تشویش و نگرانی میگردد و برایش توصیه میکند که اسرارمگو را با
 همه کس در میان نهد و سفره خاص را در پیش عام نگستراند . نسیمی
 در جواب وی با صلاحیت لهجه میگوید که از اظهار حقایق ناگزیرم
 و چاره ای جز صلاهی آن ندارم :

دریای محیط جوشه گلدی

کونیه مکان خروشه گلدی

سرازل اولدی آشکا را

عاشق نتیجه ایلسون مدارا ...

بالاخره آنچه نسیمی در انتظارش بود رسید . این عاشق بیقرار
 که شب و روز در گردش و اشاعه مرام خود بود ، گذارش به حلب
 میافتد و در آنجا نیز شیفتگان آزادی را بدور خود جمع میکند .
 در اینکه اشعار نسیمی در زمان حیات خودش بسیار شایع بوده و در
 مجالس به آواز خوانده میشده شکی نیست و در یکی از غزلیات خود
 به این مطلب اشاره ای دارد :

جان پرورند هر نفس از بوی روح بخش
در مجلسی که شعر نسیمی ادا کنند .

در یکی از مجالس نیز جوانی به آواز خوش شعر نسیمی را می
خوانده و گویا مطلع آن غزل این بوده است :

حق بین نظری باید تا روی مرا بیند
چشمی که بود خود بین کی روی خدا بیند

جوان بیچاره را در سر این شعر پهای محاکمه می کشند و مؤلف
آنها از وی می پرسند .

جوان خود را سراینده آن شعر معرفی میکند و با آنکه فتوای قتلش را صادر
می کنند از افشای نام مؤلف اصلی آن خودداری میکند . این خبر به
نسیمی میرسد . در حال خود را به محل معرکه می رساند و با معرفی
خود جوان بی گناه را از قتل نجات میدهد و خود به پیشواز مرگ
می شتابد

روایات گوناگونی درباره قتل فجیع نسیمی مرقوم است :
بروایتی قاضی شرع که فتوای کفر و قتل نسیمی را صادر کرده بود گفته
بود : « این آنچنان کافر است که اگر یک قطره از خون ناپاکش بیکی
از اعضای کسی بر خورد قطع آن عضو واجب است » . قضا را هنگام
قتل نسیمی آن قاضی نیز حضور داشت و در حین اعدام قطره ای
از خون نسیمی به انگشت وی برخورد و چون حاضران بوی اشاره

کردند حاشا کرد و گفت : «من آن مطلب را بعنوان مثال گفته بودم» .
 نسیمی در مقابل این بی‌دیانتی قاضی بداهتاً گفت :

زاهدین بیر بار ماغین کسسه‌ن دونه‌ر حقدن گئچه‌ر
 گور بومسکین عاشقی سرپا سویالار آغلاماز !

و نیز گویند همینکه مطابق فتوای قاضی شرع شروع بکندن پوست
 نسیمی نمودند در نتیجه خونریزی چهره نسیمی زرد شد . مخالفان بر
 وی ایراد گرفتند و اینرا علامت جبن دانستند . نسیمی در جواب گفت :
 «من عین آفتاب سپهر مودتم ، از مطلع عشق طالع شده بودم . اکنون
 محل غروبست و آفتاب در محل غروب زرد شود و لهذا باین برآمده‌ام»
 و آنگاه این رباعی را بالبداهه خواند :

آندم که اجل موکل مرد شود
 آهم چو دم سحرگهی سرد شود
 خورشید که پردل تر از آن چیزی نیست
 در وقت فروشدن رخس زرد شود

مرگت پر فاجعه نسیمی یکی از درخشانترین نمونه‌های فداکاری ،
 مردانگی و جانبازی در راه آزادی بشر است : تاریخ چند هزار ساله
 ملل نظایر آنرا کمتر بخاطر دارد .

* * *

نسیمی یکی از شایسته‌ترین مداومین بهترین سنن ادبی دوران
 خود بود . غزل نسیمی از شعر عرفانی عطار و نظم نظامی و وجد مولوی

رنگ و بویی گرفته و بهره خاصی دارد : مقام نظامی در صنعت شعر
ایده آل نسیمی بوده و آرزوی رسیدن به آن پایه بلند را داشته است :

تا نشد چشم نسیمی ز غمت لؤلؤ بار

گوهر نظم مرشگش به نظامی نرسید

نسیمی معاصر کوچکتر حافظ شیرازی بوده و تقریباً بیست سال

از اواخر عمر خواجه را درك کرده است . در دیوان فارسی نسیمی

به اسم شمس الدین و حافظ بکرات برمی خوریم و گویا نسیمی در

برخی از غزلیاتش توجهی به حافظ داشته است :

ملك را می نهد خطش چو طفلان لوح در دامن

الا ای حافظ قرآن تو این هفت آیت از بر کن

و یا :

چو هست از روی شمس الدین نشان شمس خاور را

بیا در روی شمس الدین سجود شمس خاور کن

و در غزل :

تکیه کن بر فضل حق ای دل ز هجران غم مخور

وصل یار آید شوی زو خرم ای جان غم مخور

از غزل مشهور حافظ :

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

استقبال کرده است . شعر نسیمی در سادگی و روانی بعضاً اعجاز

می‌کند و در ضمن سادگی از ریزه کاریها و مهارت هنری نیز
بی بهره نیست :

ماه نو چون دیدم ابروی تو ام آمد بباد
چون نظر کردم به گل ، روی تو ام آمد بباد

و یا :

دوش چشمم با خیالش گفت بگذر بر سرم
گفت بی کشتی گذر چون بر سر جیحون کنم

و همچنین :

از جگر گر خون بریزم دل غذا سازد مدام
قوت آتش باشد آن خون کز کباب آید برون

خیال نازك و مبالغه مقبول و تشبیه زیبا در اشاعه اشعار نسیمی
بی تأثیر نبوده است : اندیشه آزادی و آمال بشری شاعر در قالب
اشعار آبدار نیروی شگرفی کسب کرده بود و این اشعار نه فقط در
بین خلقهای ترك و فارس و عرب حتی در کشورهای همجوار نظیر
گرجستان و ارمنستان گسترش دانست و آنچه از اشعار نسیمی با
القباهای گرجی و ارمنی بدست دوستان ارمن شعر نوشته شده است هنوز
هم در دست است .

تأثیر شعر نسیمی در معاصرین و اخلاف خود نیز مشهود است ؛
در آثار حبیبی ، فضولی ، خطائی ، قومی و س : تأثیر شعر نسیمی
را می توان به وضوح دید . بویژه آثار نسیمی و فداکاری وی منبع

سرشار الهام و رفر دیانت و وفا در فر لکلور آذربایجان بوده است.
 غزلیات نسیمی سرشار از مهر و محبت دنیوی است و اشعار
 غنائی وی از يك عشق حقیقی مایه می گیرد . شاعر تا ماء نو را
 می بیند ابروی دلداده اش را یاد می کند و چون به گل نظر می کند
 روی او را بخاطر می آورد ، و قتی که از شب قدر آیتی تفسیر می کنند
 قصه سودای گیسوانش از خاطرش می گذرد ، زاهدان تا وصف باغ
 خلد آغاز می کنند نسیمی بفکر جنت آباد سرکوی معشوقه می افتد:
 عابدان از قبله می گفتند هر يك نکته ای

گوشه محراب ابروی تو ام آمد بیاد

مهر خوبان از دیدگاه نسیمی وسیله اعتلای روحی انسان است
 و کتمان عشق و عواطف انسان دوستی کار زاهدان دور و عوام
 فریب است . صراحت لهجه و صمیمیت نسیمی در اشعار غنائی او
 نیز از اخلاص بی‌تها خودنمایی میکند . جنت و فردوس و حور را نسیمی
 وعده نسیه می خواند و نقد وصل یار را به آنها ترجیح می دهد و از
 روز رستاخیز و بهشت و دوزخ با يك طنز عارفانه یاد می کند :

جنت و فردوس و حور نسیه را بفروختم

زانك من امروز دارم درگرو دل بایکی

از دیوان فارسی نسیمی در اتحاد شوروی فعلا دو نسخه معتبر
 دستنویس موجود است که یکی در لنینگراد در انستیتوی خاورشناسی

و دیگری در تفلیس در انستیتوی آثار خطی گرجستان می باشد : هر يك از این نسخه ها دارای محاسن و معایبی می باشد و هیچیک از آنها کامل نیست . تاریخ رونویسی نسخه لنینگراد بعثت افتادگی ورقهای نخستین و آخرین معلوم نیست : از خط و کاغذ آن می توان گفت که تاریخ تحریر آن قبل از قرن شانزدهم بوده است . اما نسخه ثانی با آنکه ابتدایش ناقص است انتهایش سالم مانده و تاریخ رقم آن محفوظ است . این نسخه را درویش محمد بن قنبرعلی مداح در سابع شهر شعبان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه به اتمام رسانده است . دیوان فارسی نسیمی در سالهای ۱۲۶۰ و ۱۲۹۸ هجری قمری در استانبول بطبع رسیده و در سال ۱۹۲۶ میلادی سلمان ممتاز قسمتی از دیوان فارسی را بطور نامنظم و توأم با دیوان ترکی در باکو بچاپ رسانده و یکی از ترجیع بندها را در بین غزلها پخش نموده است . هیچکدام از این نسخه های خطی و چاپی کامل و بی نقص نبود و در هیچیک از آنها بعضی از غزلها و بیت های ترجیع بنظر نرسید . فقط در یکی از جنگها به بیت های ترجیع برخوردیم و برای اولین بار در جای خود بچاپ رساندیم . این دیوان با مقابله دو نسخه خطی مذکور و نسخه های چاپی و چندین سفینه و جنگ و تذکره ترتیب شد و باید متذکر گردید که اینك اولین دیوان کامل فارسی نسیمی تقدیم خوانندگان محترم می گردد . غزل و چند بیت منسوب به نسیمی در نسخه های خطی و چاپی بنظر رسید و چون مشکوک بود در آخر کتاب بطور ضمیمه به چاپ رسید .

در تهیه و جمع آوری این دیوان دانشمند ارجمند آکادمیک
حمید آراسلی از بلك هیچگونه مساعدت و راهنمایی دریغ نفرمودند؛
اینك از فرصت استفاده کرده مراتب امتنان و سپاسگزاری عمیق
خود را اظهار می داریم .

نسیمی : شاعر وطن پرستی که

تجلی خرد و شهادت بود *

مشتاق گل از سرزنش خار نترسد

حیران رخ یار زاغیاری نترسد

عیار دلاور که کند ترک سرخویش

از خنجر خون زیر و سردار نترسد

آنکس که چو منصور زند لاف انا الحق

از طعنه نامحرم اسرار نترسد

ای طالب گنج و گهر از مار میندیش

گنج و گهر آن برد که از مار نترسد

در سایه فضل ایمن از آن است نسیمی

کان شیر دل از پنجه گفتار نترسد

جامعه ما بسیاری از خادمین فرهنگ و مذیتش را نمی شناسد .

لیکن نشناختن عمادالدین نسیمی ، درد و دریغی است گران . گوئی

سرنوشت هنوز هم پس از گذشت قرنهای با این شاعر بشردوست ،

با این عارف ستیزه جو ، با این وطن پرست مترقی سرعناد و مخالفت

دارد .

هنوز بد رستی معلوم نشده که او در کجای این جهان فراخ بدنیا آمد و رشد و نمو کرد و چه شد که از شیروان سربدر آورد و با مردی آشنا شد که مسیر زندگی بعدی او را از معبر خون و خطر گذراند ، و نه تنها در مورد زندگی ، بلکه در زمینه ی تاریخ شهادتش نیز اتفاق نظر وجود ندارد .

عده ای او را متولد بغداد دانند ، عده ای دیگری را تبریزی دانسته و برخی اهل شماخی .

اما قول رضا قلی خان هدایت در « ریاض العارفین » ، به نظر من معبرتر است که می گوید نسیمی در شیراز بدنیا آمده ، چرا که نه تنها فضای شعری وی ، بلکه نزدیکی و ارادتش به حافظ - این قله ی شعر فارسی - نیز بیانگر این امر است .

خیال روی شمس الدین مرا تا مونس جان شد

نه در اندیشه شمس ، نه پروای قمر دارم

این درست است که از کسب فیض از « فضل » مکرر یاد می کند اما حافظ را خورشید خاور و والاتر میدانند .

چو هست از روی شمس الدین ، نشانی شمس خاور را

بیادر روی شمس الدین ، سجود شمس خاور کن

تأثیر جاذبه شعر حافظ چنان بر او سایه افکنده که گاه نه تنها وزن و قافیه و ردیف و مفهوم بلکه کلمات حافظ را نیز مکرر میکند ،

حافظ :

پیرانه سرم ، عشق جوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهفتم ، بدر افتاد

نسیمی :

تا پرده زرخسار چو ماه تو ، بر افتاد
از پرده بسی رازنهانی ، بدر افتاد

حافظ :

از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر
ای دیده نگه کن که بدام که در افتاد

نسیمی :

مرغی که پرش خرمن هستی به جوی بود
دام شکن زلف ترا دید و در افتاد

حافظ :

مژگان تو تانیغ جهانگیر بر آورد
بس کشته‌ی دل زنده که بر یکدیگر افتاد

نسیمی :

تا غمزه فتان تراشد هوس صید
چندین دل سودا زده در یکدیگر افتاد

این جریان تنها با استقبال از یک عزل ، پایان نمیرسد . نسیمی
نه تنها پیوسته به استقبال غزلیات حافظ میرود ، و در مقایسه با او ،

البته رنگ می بازد، بلکه از لحاظ خط مشی معنوی نیز حافظ را دنبال میکند. مثلاً هنگامی که حافظ می سراید که :

وصف رخساره‌ی خورشید ، ز خفاش مهرس
 که در این آینه ، صاحب نظران حیرانند
 او علاوه بر تکرار همین مطلب در غزلی دیگر :
 ادراک مهر روی تو ، خفاش چون کند
 ای آفتاب روی تو ، مستجمع صفات
 در غزل دیگری به دل‌داری حافظ می شتابد :
 خفاش تاب دیدن خورشید ، چون نداشت
 عیش مکن که مهر درفشان ، چرا ندید

حتی حمید محمدزاده - محقق شوروی - که بر دیوان نسیمی مقدمه‌ای نگاشته نیز می گوید : « نسیمی معاصر کوچکتر حافظ شیرازی بوده و تقریباً بیست سال از او آخر عمر خواجه را درک کرده است » علاوه بر اینکه « بیست سال از او آخر عمر خواجه را درک کرده است » مبهم می باشد و چگونگی این « درک » را روشن نمی کند محمدزاده می کوشد نظامی را « در صنعت شعر ایده آل نسیمی جلوه دهد و با بیان این عبارت که « گویا نسیمی در برخی از غزلیاش توجهی به حافظ داشته » تأثیر حافظ را نادیده بگیرد .

بیان چنین نظریه‌ای یا به عمد بوده و یا از سرب‌ی اطلاعی از چند و چون دنیای پهناور شعر حافظ ؛ ما که تأثیر نظامی را بر نسیمی ،

برعکس . کمتر می یابیم ، آیا می توانیم با قرائت اشعار و ابیات
ذیل بگوئیم نسیمی «گویا توجهی به حافظ داشته ؟

حافظ :

دلم جز مهر مه رویان ، طریقی بر نمی گیرد
زهر درمیدهم پندش ، ولیکن در نمی گیرد

نسیمی :

دل از عشق پر رویان ، دل من بر نمی گیرد
مده پند من ای ناصح ، که با من در نمی گیرد

حافظ :

خدا را ای نصیحت گو ، حدیث مطرب و می گو
که نقشی در خیال من ، ازین خوشتر نمی گیرد

نسیمی :

خیال دوست رنگی است حایل کرده ام زانرو
که در خاطر مرا نقشی ، از این خوشتر نمی گیرد

حافظ :

از آن رو هست یاران را صفاها بامی لعلش
که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمی گیرد .

نسیمی :

دل من بالاب لعلش بجان الفت گرفت ، ای دل
که جز پیوند روحانی در آن جوهر نمی گیرد

حافظ :

خدا را رحمی ای منعم که درویش سرکویت
دری دیگر نمی داند ، رهی دیگر نمی گیرد

نسیمی :

به خلوت خانه‌ی طاعت مکن ارشادم ای صوفی
که جز کوی مغان عشق ، ره دیگر نمی گیرد
و با این غزل مشهور حافظ که با مطلع « یوسف گم گشته . . . »
شروع می شود :

حافظ :

دورگردون ، گر دوروزی برمراد ما ، نرفت
دایماً یکسان نباشد حال دوران ، غم مخور

نسیمی :

يك دوروزی دور ، اگر ، گردید برعکس مراد
همچنین دایم نخواهد گشت دوران ، غم مخور

حافظ :

در بیابان ، گر ، بشوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش ها گر کنند خار مغیلان ، غم مخور

نسیمی :

گر هوای کعبه داری در سر ، ای عاشق چوما
ساز راهش خون دل کن ، وز مغیلان ، غم مخور

بدیهی است که هدف ما این نیست که در این مختصر ، شیرازی بودن نسیمی را ثابت کنیم ، اما با مطالعه‌ی آثار هر دو شاعر ، که معاصر هم بوده‌اند ، و بامبارزه‌ی پیگیری که در آثار هر دو شاعر بر علیه کذب و دروغ و خرافات و جنگ و جهل ، مشاهده می‌شود ، عبارت «گویا در برخی از غزلیاتش توجهی به حافظ داشته» سنگین به نظر می‌آید .

زندگی نسیمی نیز بسان زندگی حافظ ، در عصر پر آشوبی جریان داشته است . سال ۷۴۸ هجری شمسی را ، سال تولد و سال ۷۹۶ را سال شهادت او ذکر می‌کنند . از یک سو هنوز آثار جنگ های خونین « صلیبی » که بنام مسیحیت ، بشریت قتل عام می‌شد ، بچشم می‌خورد و از سوئی امیر تیمور و شاهزادگان تیموری تاخت و تاز می‌کردند . و در این میان به تنها مساله‌ای که توجه نمی‌شد ، زندگی و حق حیات مردمی بود که بازپچه‌ی هوا و هوس کشور گشایان و « پاسداران ایمان » قرار گرفته بود .

در همین بین بود که نهضت « حروفیه » بعنوان شاخه‌ای از عرفان ولی با جهان بینی متفاوتی ، پدید آمد . بنیادگذار این نهضت مولانا فضل الله نعیمی بشمار میرفت که ، فیلسوف و شاعری بنام بود : او در سال ۷۱۹ هجری شمسی در تبریز متولد گردید و تا سن ۴۶ سالگی در سرزمینهای خاورسیر و سیاحت میکرد . مدت زیادی از این دوران را در استرآباد گذراند و بخشی از آثار خود را برای اینکه درخور

فهم عامه باشد ، به زبان سکنه‌ی همین سامان نگاشت . مولانا نعلیمی سالهای آخر حیات خود را در شیروان و باکوسپری کرد و سرانجام مبارزات میهنی و آشتی ناپذیرانه اش با استیلاگران تیموری ، دستگیر و در قلعه‌ی قدیمی «آلنجا» واقع در نزدیکی نخجوان زندانی و سپس بفرمان میرانشاه - پسر تیمور - در سال ۷۷۳ هجری شمسی اعدام شد و جسدش را به دم اسب بسته ، در کوچه و بازار کشاندند .

از او سه کتاب به نام «نومنامه» ، «جاودان نامه» و محبت نامه « و تعداد زیادی شعر باقی مانده . آخرین سندی که در دست است ، وصیت نامه‌ی اوست که در زندان «آلنجا» نوشته است .

در راه مرشد

نسیمی که بهنگام آوارگی خویش گذارش به شیروان افتاده بود و با مولانا فضل الله نعیمی آشنا شده بود ، و به «حروفیه» گردیده بود ، راه مرشد خود را در پیش گرفت و باتمام وجود به تبلیغ مرام و مکتب خویش پرداخت .

محیطی که نسیمی در آن فعالیت میکرد ، محیط سر بسته‌ی خونخواران تیموری بود که میتوانست با تیغ جهالت و ستم‌گری خود ، هر جنبنده‌ی مخالفی را بلا درنگ نابود سازد . بدین سبب تعجب آور نیست اگر ما می‌بینیم ، سر تا پای آثار فارسی نسیمی در لفافه‌ی لطیفی از تغزل فرو رفته و دیده تیزبین می‌خواهد تا بین «عشقی» که او را واله کرده ، تا عشقی که از لجام گسیختگی شهرت

سرچشمه میگیرد ، تفاوت گذارد :

اما نسیمی که از سرنوشت خود بخوبی آگاهی دارد و میداند
که سرانجام جامعه‌ای جاهل او وی را بکام مرگ فرو خواهد برد ،
برخلاف حافظ ، که در پرده اشاراتی از بنیادهای جهانی دارد و
بجای اینکه بیشتر بیان علت کند ، به معلول می پردازد .

پیرما گفت خطا ر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

نسیمی که « سردر هوای زلفی آتش مسکن » دارد که « میداند
سرها بیاد دهد و می داند که :

سرما ز سرعشقس سردار ، دارد ، آری

سر محرم انا الحق ، سر پای دار باشد

و یا :

از گفتن انا الحق ، سر تا ابد ، نمیچد

آن سر که باشد ای جان ، بر فرق دار ، بسته ..

در این اشعار تفکرات عارفانه او مشهور است .

شده ام بر سر کوی عدم آباد مقیم

گر نشانی زمنی سرو سامان ، طلبند ...

با بی پردگی بیشتری به فاش ساختن ماهیت زندگی و
« نفس کل » و بنیادهای خرافی می پردازد و میکوشد هر کس از
روی صفتی که موصوف به آن است نامی گرفته ، و گرنه همه یکی و

یکسانند : هم مفلس و هم محتشم ، هم عاقل و هم دیوانه و بعد
تعجب میکند از قال و مقال دنیا بر سر هیچ و پوچ :

چون تو هستی روز و شب در خانقاه و میکده

اند و صوفی را ، چرا ، پیوسته باهم ماجراست ؟

که میدانیم مقصود از این « تو » ذات حقیقت ، خود حقیقت
است ، حقیقتی که برای دیدن آن ، چشم بینا « به قول نعیمی » لازم
است و گذار از جهالت به دانش استواری که قرنهای پیش از آن ، از
بطن یونان باستان و با مجاهدت دموکریتهای ، که همه‌ی مبدأ جهان
را از ذرات اتم می‌دانستند و قابل بوجود روح در اشیا نبودند ، سر
برآورد . به این بیت نسیمی توجه کنید :

گوئی که به غیر ما کسی هست ؟

از خویشتن این حدیث ، تراش !

و با جسارت خاصی ادامه داده ، میگوید :

کعبه‌ی دل ، کوی محبوبست ، اینک راه دور

گر کسی را دل بسوی کعبه‌ی گل ، میکشد !

واز « حدیث تراش » کاذب می‌خواهد که :

مرا ز کعبه‌ی رویش ، مگو به مسجد رو

که حق پرست ، چو صوفی نمی‌پرستد لاف ..

اما برای تفهیم آنچه در سر خردمندش میگذشت ، آنهم به

جامعه‌ای که از سر تا پا غرق در جهالت بود ، راه درازی در پیش

داشت . اگر چه بخود میگفت که :

عاقبت خواهد زما دودی به روزن برشدن

گر چنین سوزان بماند آتش پنهان ما

لیکن از دشواری راه صعب العبورش خبر داشت :

کی شود حاصل وصال یار : بی جور و رقیب

تا گل صد برگ باشد ، خار هم ، پهلوی اوست

ولی او از این خارهای کذب و دروغ و جهالت و درماندگی هراسی

ندارد . با آگاهی بدین طریق روی نموده و دعایمی کند که :

ز بند زلف تو جان مرا نجات مباد

دل مرا نفسی ، بی رخت حیات مباد

چرا که او از « سراناالحق » واقف شده و تنها کسانی از این سر

واقف میشوند که « غم دار » دارند . چون واقف این اسرار حتماً باید

خود را بردار ببیند . هیچ راه و چاره‌ی دیگری نیست . ظلم و ستم و

خرافات حاکم بر جامعه ، راه و چاره‌ی دیگری باقی نمی گذارد .

عشق به اشاعه‌ی این حقیقت که « در دیار هر دو عالم ، غیر ما ،

دیار نیست » « زانکه هستی زمین و آسمان ما بوده ایم » ، او را وادار

میکرد که در جست و جوی محیطی مساعدتر از محیط باکو ، که پس

از قتل نعیمی فشار و خفقانش فرونتر شده بود ، برآید .

تقلید مجرد نه ، تحقیق

سنگ فنا ز آسمان ، گر برسد ، چه باک از آن ؟

مشکر که نیست از عمل ، شیشه زاهد ، بار من

او اهل « تقلید مجرد » نیست ، بلکه اهل « تحقیق » است :
و تحقیق ، چشمانش را بینا کرده ، آنچنانکه « صورت خود یافته »
و سپس « آئینه‌ی اشیاء » شده است : اشیاء چیستند ؟ « انواری هستند
که از مطلع ذرات » آمده‌اند : پیام او که « مرکب تحقیق » بدست
آورده و « سیاره صفت » سیر « سماوات » کرده چیست ؟ وحدت ،
برافکندن نفاق. زیرا که بشریت را با تمامی تفاوت‌های نژادی و مذهبی ،
شایسته این میدانند که بهتر زندگی کند و برای بهتر زندگی کردن ،
توحید مرحله‌ی نخست است و در کار توحید هم چه کوچک باشی و
چه بزرگ ، « چه مسلمان باشی و چه ترسا » هیچ تفاوتی نمی‌کند .
تاثیر این پیام بشر دوستانه در آن دوران تعصبات خشك و
هیبت‌آور ، بدیهی است که بسیار می‌باشد . اما صدای شاعر مرقی ،
بگوش همه خوش‌آیند نیست . مخصوصاً بگوش کسانی که نان جهالت
و تعصب خلق را می‌خورند و برای پابندگی کامیابی‌های خود ، به
کوره‌ی نفاق و دشمنی آنها می‌دمند و دایره‌ی اختلافات مذهبی و
نژادی را وسعت میدهند . او در مقابله با صدا‌های مخالف ، که گاه
پرده‌ی پند و اندرز و گاه لفاف تهدید میگیرند ، به طنز روی می‌آورد :

دم درکش از بیان لب لعلش ای خرد

کافزون ز وسع کوزه بود ، دجله و فرات

و یا : چو سرکه ، روچه عجب گرترش کند زاهد

طریق صوفی خام است غوره افشردن

و تعجب می کند :

عارفان از دوجهان صحبت جانان طلبند

تنگ چشمان گدا ، ملک سلیمان طلبند !

گر بر سفره‌ی شاهان بود انواع نعیم

لقمه‌ی عافیت از خوان گدایان طلبند

و بعد با پوزخند می گوید :

کی تواند محرم اسرار عشق اوشدن

ابله‌ی ، کوتکیه بر عقل و کفایت میکند ؟

دست سرنوشت ، او را که احتمالاً از شیراز پای گرفته ، به

ماوراء قفقاز میبرد و پس از گذران سیل حوادث خونبار و خطرناک

از سر ، به « حلب » - قلمرو پادشاهی مصر - می کشاند : در این

سیر و سیاحت ، در این آوارگی هوشمندانه و با هدف ، شعر - رفیق

وفادار اوست . هر جا میرود ، تاج گل های خوش بوئی از کلام به

ارمغان میبرد : شهرت طبع لطیف و مهارتش در سرایش شعر ، حتی

بگوش قائلانش نیز رسیده است : « میگویند زندیق اشعار لطیفی نیز

سروده » : و در واقع ، وقتی خواننده با ایبانی از قبیل ابیات ذیل

روبرو میشود ؛ تعجب میکند از اینکه چگونه ممکن است در وجود

یک شاعر مترقی مقاوم جان سخت چنین احساسات ظریف و لطیفی

نهفته باشد :

سحرم ز دامن زلفت ، هوا ، غبار گرفت

نسیم صبح ، در آفاق ؛ بوی جان انداخت

ویا :

صفتہ ام در غم روی نو بمژگان ، همه شب
ہر دری کز صدف چشم سحاب افتادست

ویا :

دلم زمہرتو ، آندم چو صبح دم میزد
کہ آفتاب رخت در عدم ، علم میزد

ویا :

تاز بند سر زلفت گرہی باز نشد
بوی جان در ہمہ عالم بہ مشامی نرسید

کتاب زندگی این عیار بشردوست ہما نادر شہر جلب ، و
درست درجائی بستہ میشود کہ آزمائشہایش میرفتہ تا گسترش یابد :

چہ نکتہ بود کہ ناگہ ، رقیب ، پیدا شد ؟
کہ ہر کہ واقف این نکتہ گشت ، شیدا شد
چہ مجلسی است ، چہ بزم اینکہ از می توحید
محیط قطرہ شد اینجا و قطرہ ، دریا شد

مرگ اودرد ناک تر از مرگ مرشدش - مولانا فضل اللہ -
است : روایت است کہ می گویند در شہر حلب جوانی در مجلسی ،
یکی از اشعار او را می خواند ، جوان را می گیرند و ہر چہ می پرسند
چہ کسی این شعر را سرودہ ، فاش نمی سازد . او را بہ مرگ محکوم

می کنند ، ولی هازللب ازلب نمی گشاید . وقتی ماجرا به گوش نسیمی میرسد ، سر امیمه برخاسته ، خود را معرفی میکند تا جان جوان را برهاند . بیک منبع عربی توجه کنید :

در کتاب کنوز الذهب آمده : « زندیق علی النسیمی ، در زمان یشبک به قتل رسید . در آن زمان دردار العدل ، در محضر ابن خطیب النصیری و شمس الدین بن امین الدوله نایب قاضی القضاة ، شیخ عز الدین و نیز قاضی القضاة فتح الدین مالکی و قاضی القضاة شهاب الدین الحنبلی علیه نسیمی محاکمه صورت گرفت . او برخی اشخاص نادان و بی خرد را اغوا کرده از راه بدر برده بود . و آنان نیز در کفر و خدانشناسی و زندقه از او پیروی کرده بودند ... پس از محاکمه - مؤید السلطان این امر صادر کرد که باید پوست او بگیرند و هفت روز در شهر حلب در معرض تماشای عموم گذارند ... باید دست و پایش قطع گردد ... همین طور هم شد . این شخص نعوذ بالله کافر و ملحد بود و می گویند زندیق اشعار لطیفی نیز مروده است ۳ :

شرح اعدام او دردناک ، قهرمانانه و عبرت آموز است : او را بمیان جماعت می آورند ، برهنه می کنند و می بندند و شروع به پوست کندنش می کنند و او مردانه تحمل می کند ، بدون آنکه نمی بر چشمش بنشیند و خمی بر ابرویش . یکی از قضات که در جریان محاکمه اش گفته بود : او آنچنان کافری نمایان است که اگر يك قطره ی خون

ناپاکش یکی از اعضای کسی را آلوده سازد ، باید آن عضورا برید
 ودور انداخت « نیز در مراسم اعدام حضور داشت . تصادفا در جریان
 پوست کندن قطره‌ای از خون نسیمی روی انگشت او می‌ریزد . چون
 حاضران گفته او را بیادش می‌آوردند ، حاشا کرده ، می‌گوید . « من
 آن مطلب بر سبیل مثال گفته بودم » . نسیمی از این بی‌ایمانی ، از
 این دوگانگی در گفتار و کردار به خشم می‌آید و شعری که برای جماعت
 قابل درك بوده ، می‌سراید :

زاهدین بیر بارماغین کسن دونه ر حقدن گنچه ر

گور بو مسکین عاشقی سرپا سویلار آغلاماز ؟

قاتلان با اشاره به رنگ پریده‌اش ، که در نتیجه خونریزی پدید
 آمده بود می‌پرسیدند : « پس چرا رنگت پریده ؟ » دردم مرگ می‌گوید :
 « من عین آفتاب سپهرم از مطلع عشق برآمده بودم ، اکنون غروب
 میکنم و آفتاب در موقع غروب ، به زردی گرا بد ، « و بل بداهه این
 شعر را می‌سراید :

آندم که اجل موکل مرد شود

آهم ، چودم سحر گهی سرد شود

خورشید که پر دلتر از آن چیزی نیست

در وقت فرو شدن ، رخس زرد شود

۴ - « اگر انگشت زاهد را ببرند ، از راه خود باز می‌گردد و دینش را الحاکم
 میکند » بین که این عاشق مسکین را پوست می‌کنند و نمی‌گیرند .

س - جویا

مقدمه بر دیوان فضل الله نعیمی تبریزی *

و نسیمی شروانی

کتابی که اینک به همت پروفیسور رستم علی اف دانشمند و شرقشناس معروف اتحاد جماهیر شوروی تقدیم ادب دوستان می گردد یکی از آثار برجسته و پر مغز ادبیات دری و از تراوشهای افکار بلند دوتن شاعر و متفکر بزرگ آذربایجانی است . کتاب شامل اشعار پارسی فضل الله نعیمی تبریزی و سید عمادالدین علی شیروانی است که اولی پایه گذار نهضت «حروفیه» در مشرق زمین و دومی شاعری و الا مقام از شاگردان بلا فصل استاد خویش «نعیمی» و یکی از صمیمی ترین مبلغین و مجاهدین این نهضت می باشد .

متأسفانه به عللی که درك آنها چندان مشکل نیست ، باوجود اشاعه وسیع عرفان و تاثیر قاطع آن در فرهنگ و ادبیات سرزمین ما این دو شاعر و عارف نامی و همچنین اندیشه های بلند و مرقی آنان بطور غم انگیزی برای جامعه پارسی زبان ایرانی گمنام و ناشناس مانده ، جزعه بسیار معدودی از دانش پژوهان کسی از وجود آنان

مقدمه کتاب « دیوان فضل الله نعیمی تبریزی و عمادالدین نسیمی شروانی » -

انتشارات دنیا تهران - ۱۳۵۴

آگاهی نداشته اند :

انتشار این کتاب فرصت بسیار مناسبی برای شناختن و شناساندن این دو متفکر شرقی و همچنین نهضت تاریخی « حروفیه » بود که متأسفانه به علت عظمت موضوع و ضیق صفحات کتاب انجامش بعهده تعویق افتاد. در این مختصر فقط به تقریر کلیاتی از شرح حال و اصول افکار مصنفین اکتفا می شود

مولانا فضل الله نعیمی در سال ۷۱۹ هجری شمسی در تبریز متولد شد این فیلسوف شاعر تا ۴۶ سالگی در شهرها و سرزمینهای مختلف شرق به سیر و سیاحت مشغول بود و با امرار معاش از طریق طایفه (کلاه) دوزی به نشر و ترویج افکار خود می پرداخت. او مدت زیادی از این دوران را در استرآباد گذرانده و قسمتی از آثار خود را نیز برای اینکه درخور فهم عامه باشد به زبان محلی آن سامان نوشته است. بدین مناسبت در بعضی از تذکرها به اسم «استرآبادی» مشهور شده است. نعیمی سالهای آخر عمر خود را در شیروان و باکو گذرانده و سرانجام به علت مبارزات ضد فئودالی و آشتی ناپذیری با استیلگران تیموری دستگیر گشته و در قلعه قدیمی «آلنجا» واقع در نزدیکی نخجوان زندانی ؛ بعداً به فرمان میرانشاه پسر تیمور در سال ۷۷۳ هجری شمسی اعدام می شود و جسدش را به دم اسب بسته در کوچه و بازارها می کشانند.

سه کتاب به نامهای «نومنامه» ، «جاودان نامه» ، «محبثنامه»
 و مقدار زیادی اشعار از نعیمی باقی مانده که حاوی اندیشه‌ها و نظریات
 «حروفی» وی می‌باشد. آخرین سندی که از نعیمی بر جا مانده
 وصیت‌نامه اوست که در زندان آلتجا نوشته و مخفیانه به باکو (که
 آن زمان مرکز سازمان زیرزمینی «حروفیه» بوده) فرستاده است.

تحقیقات نسبتاً جامعی که تاکنون در باره جنبش «حروفیه»
 به عمل آمده در کتاب «سیر تفکر فلسفی در ایران» جالب گردیده .
 مولف دانشمند کتاش ریشه‌های حروفیه را باعقاید : «پره‌لوژیک یا
 ممستیک ۱» ، «مانسریک ۲» ، «علم حروف ۳» و «کابالستیک ۴» باستانی

۱- «پره‌لوژیک یا ممستیک» - طرزفکری مربوط به دوره ماقبل منطقی که بشر
 برای همه چیز و از آنجمله برای اعداد ، حروف ، الفاظ و اسماء مختصات سری
 قائل بود . سوابق اولیه به اصطلاح «علوم» سری و رمز آمیز که آنرا «علم
 هرمتیک» بنام «هرمیس‌تریست» و یا «ازوتیک» (یعنی علوم لدئی) از همان دوران
 کهن است .

۲- «مانسریک» - از واژه «مانسر» بهاوی به معنای کلام ایزدی و اورادی
 است که از آن کلام می‌ساختند و آنرا «مانسراسپند» می‌گفتند. این اوراد وسیله
 هر نوع معالجه بود و کلمه «منتر» که در زبان فارسی امروزی مانده از ریشه
 همین واژه است .

۳- «علم حروف» - قائل شدن رموز و معانی خاص برای حروف از قبیل حساب
 ابجد ، جمل و تقسیم حروف ۲۸ گانه عربی به ۱۴ برج شمالی و ۱۴ برج
 جنوبی یا حروف تاریک و روشن و غیره ←

مربوط دانسته و پس از ذكر يك سلسله حوادث و بحثهای تاریخی سرانجام این جنبش را در ردیف « و ... سلسله جنبش های صوفیانی که با هیئت های حاکمه مردانه درمی افتند ... » شمرده و آنرا از نظر محتوای فکری « غیر معقول و خرافی » از لحاظ جنبه های ملی و طبقاتی ضد فتودالی و مترقی خوانده است :

متأسفانه در این کتاب به يك موضوع اساسی و بسیار مهم که هیچ جنبش ملی و غیره نمی تواند فاقد آن باشد ، یعنی مسئله جهان بینی ، توجه دقیقی نشده است . بر همه اهل تحقیق روشن است که متفکرین گذشته به علل معلوم هیچک نتوانسته اند افکار و نظریات خود را بطور واضح و آشکار بیان کنند و اغلب آنها را در قالب کنایه ها ، اشارات ، استعارات و سمبلها و غیره بیان کرده اند . آن هم باشیوه هایی که از نظر ظاهر با عقاید مسلط زمان قابل توجیه باشد

۴- « کابالستیک » - مشتق از کلمه « کابالا » يك واژه عبری کهن به معنای روایت و سنت که ممکن است با کلمه « قبالة » عربی ریشه مشترک داشته باشد. آموزش « کابالا » يك آموزش اسرار آمیز یهودی است درباره نقش حروف و اعداد. این آموزش ارزش احکام خود را تا احکام مندرج در مقررات هالا میبرد و آنها را نصوص مقدس اعلام می داشت. یکی از آثار عمده آموزش « کابالا » سفر « یزیره » یا « سفر تکوین » نام دارد که در قرن ششم و هفتم به زبان عبری نوشته شده و مؤلف مجهول آن معتقد است که خلقت بر اعداد ۱۰ گانه و ۲۲ حروف الفبای عبری مبتنی است .

(توضیحات از همان مقاله استخراج شده)

درمواری هم که با مخالفت نمایندگان عقاید مسلط روبرو شده‌اند
 ناچار دست به احتجاجاتی زده‌اند که بیش از همه خود به نام معقول
 بودن آنها اذعان داشته و چه بسا مجبور شده‌اند برای اثبات حقایق
 روشن علمی به دلایل مسخره و سفسطه آمیز ولی مورد قبول عامه توسل
 جویند. شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید :

دل آمد علم را مانند یک ظرف
 صدف بر علم دل صوتست یا حرف
 صدف بشکن برون کن در شهوار
 بیفکن پوست ، مغز نغز بردار

یا مولانا جلال الدین رومی که آنهم در دیوان شمس درباره
 عقاید عرفانی خود طبع آزمایی کرده به صراحت می‌گوید :

هر کسی از ظن خود شد یار من
 از درون من نجست اسرار من

نویسنده دانشمند « سیر تفکر فلسفی » ، شعرفوق شیخ محمود
 شبستری را به عنوان دلیلی بر تمایلات حروفیگری شیخ آورده است
 در صورتیکه این نظریه را قبول داشته باشیم باید بپذیریم که در واقع
 خود شیخ نیز با زبان تشبیهات شاعرانه ظاهر بینان را راهنمایی می‌کند
 که کنایه‌ها، اشاره‌ها و استعاراتی از قبیل صوت و حرف و غیره را
 دور بریزند و مغز علمی مطلب را بردارند : یاملای رومی با خود
 می‌نالد که بعد از آنهم سخنسرایی هنوز نتوانسته یا نخواسته اسرار

دلش را صراحتاً روی دایره بریزد :

بعقیده نگارنده تمام احتیاجات خرافه آمیز حروفیها از قبیل بازی با حروف و اشکال یا آیات قران و غیره ابدآقابل توجه نبوده ، تنها چیزی که می بایست بعنوان عقیده واقعی آنان مورد دقت و قبول قرار گیرد ، جهان بینی آنهاست که در پیچ و خم نوشته ها ، مخصوصاً اشعار فلسفی شان به وضوح تمام نمایان است ؛ گو اینکه در این موارد نیز نظریات خود را بظاهر شبیه افکار مرسوم بیان داشته اند . تقریباً محققانیکه من به آثارشان دسترسی داشته ام « حروفیه » را طریقتی در ردیف سایر طریقه های عرفان بر اساس فلسفه « پانته السیم » یا وحدت وجودی دانسته اند ؛ همه شاخه های عرفان ، که دامنه اش با وسعت تمام تا زمان ما نیز کشیده شده است نه تنها تفاوت بلکه تناقض اصولی دارد . وحدت وجودی ها روح آدمیان را ذراتی از وجود پروردگار یا « عقل کل » دانسته و معتقدند انسان با تزکیه نفس ، سیرو سلوک و تحمل و ریاضتها می تواند به مبداء اصلی ملحق شود و در این میان فقط اولیاء و اقطاب را از « واصلین » می دانند ؛ در حالیکه حروفیها تمام موجودات طبیعت را ذات ازلی ، عین خدا و درنشو و نما و حرکت و تکامل می شناسند . به این اشعار بنیانگذار مکتب حروفی توجه فرمائید :

گوئی خدا نباشد در نشو و در نمائی ؟

عین خدای می دان این نشو و این نما را

چرا دیده‌ام نقش اشیا در او
 چو در ذرات او نقش اشیا نبود
 ز دانش چرا دم زند نفس کل
 که پیش از من آن نفس دانا نبود
 خدا را در اشیا طلب روز و شب
 طلب کرده جز عین دانا نبود
 نعیمی از آن دید روی مرا
 که جز من در آن دیده بینا نبود

باید پرسید کجای این افکار با عقاید وحدت وجودی مثلا
 شیخ عطار : مولوی ، شیخ صفی‌الدین اردبیلی یا شاه نعمت‌الله و
 غیره مطابقت می‌کند ؟

گر اناالحقهای ما را بشنود منصور مست
 هم بخون ما دهد فتوی و هم دار آورد

در این بیت نسیمی با وجود ارادت‌ی که به منصور حلاج داشته
 فرق « اناالحق » گوئی حروفیها را با اناالحق گفتن منصور و سایر
 همفکران وحدت وجودیش آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که آنچنان
 اختلاف اصولی میان این دو مکتب ظاهراً متشابه وجود دارد که
 اگر منصور هم زنده بود هم آواز با روحانیان و مفتیان به خون
 حروفیها فتوی میداد و برایشان چوبه‌دار هرپا میکرد . تصادفی نیست
 که پسر همان تیمور لنگی که به خانقاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی ارادت

می‌ورزید و هنگام فتح اردبیل موقوفات فراوان بدان بخشید فضل‌الله
نعیمی را وحشیانه اعدام کرده فرمان قتل عام تمام حروفیها را
صادر نمود.

اندر دل هر ذره رخت کرد تجلی
تا انی انا الله ز ذرات بر آمد
از عالم جمادی ناگاه خاک راهی
از خویشتن سفر کرد در نشو و در نما شد
دیدنی نعیمی آخر کز گردش فلک چون
ناگاه خاک راهی جام جهان نما شد
این ابیات عمادالدین نسیمی نیز شایان توجه است :

طریق رسم دو بینی رها کن ای احوال
که يك حقیقت و ماهیت است روح و بدن
ز حرف کاف و نون «کن» نه امروز آمدی بیرون
بداری اول و آخر پرو فارغ ز فردا شو !

گوئی که بغیر ما کسی هست ؟

از خویشتن این حدیث متراش
آتش رخسار آدم بود بی روی و ریا
آنکه می‌گفت از درخت سبز انا الله با کلیم

در ایاتی که بیشتر نقل کردیم و در این ابیات هیچ کجا از
«روح مجرد» یا روح انسانهای معینی که به حق پیوسته باشند صحبتی

در میان نیست و آشتی ناپذیری این افکار با نظریات «تناسخ» و «حلول»
 و غیره نیز که مباحث مهمی از تعالیم بعضی از عرفا را تشکیل میدهند
 کاملاً آشکار است. در این ابیات و ابیات بیشماری که در دیوانهای
 شعرای حروفی می توان یافت، همه اشیا و عناصر ذرات وجود ازلی
 و آدمی جلوه گاه این وجود در پیشاپیش کاروان تکامل معرفی شده
 است بطوریکه بی وجودش هیچگاه «آن نفس کل» دانا، گویا و
 بینا نیست. پس وقتی همه موجودات عین ذات ازلی و انسان، مغز
 متفکر، چشم بینا و زبان گویای آنست چرا باید جز انسان و جمال
 و کمال انسانی را پرستید؟

آیا امکان ندارد انسان با خودشناسی خوی بد را از خویشتن
 دور کرده با کار و کوشش خلاق جلالت سلطانی خود را بر طبیعت و
 موجودات دیگر جاودانه سازد؟

به نظر موجدین مکتب حروفیه این کار شدنی و این راه کوشیدنی
 است :

اگر مردان راهت را مجاب از پیش برخیزد
 هزارانی انالله گو زهر سو بیش برخیزد
 سلیمان وار سلطانی کند در عالم وحدت
 گدائی کز سرمستی چو این درویش برخیزد

« نیعمی »

فرق نتیجه گیریهای اجتماعی حروفیها با نظریات اجتماعی

طریقه‌های مختلف عرفان نیز درست از همینجا سرچشمه می‌گیرد و برای همین است که آزاد اندیشان حروفی سردرطبق می‌گذارند و به مصداق بیت :

همچو منصور انا الحق زده از عایت شوق

بر هردار بلا نعره زنان می‌آیم .

بی پروا بانگ « انا الحق » برانسان مست عفلت زده و خواب آلوده می‌زنند ، حرص و آرز ، جبن و ترس ، اسراف و خست ، دروغ و نادریستی ، ریا و سالوسی ، تسلیم در برابر ستمگران ، مقامهای زودگذر ظاهری و تنبلی و مفتخوری را دون شأن آدمی می‌دانسته : مجانیازی ، قناعت ، شجاعت جوانمردی ، راستی ، بی‌ریائی ، برادری ، پیکار با ستمگران ، جانبازی را در راه آرمان پیشه خود ساخته از خرد و کلان و مرشد و مرید همه و همه با کار و کوشش خلاق از دسترنج خود نان می‌خورند و با اعراض از پرستش بتهای موجود و موهوم به ستایش انسان و جمال و کمال انسانی می‌پردازند . حروفیه در زمان خود مکتب انسان دوستی و مکتب مردمان زحمتکش شهری چون پیشه‌وران ، هنرمندان و روشنفکران بوده است . آنهایی که حتی در حد کمال و فضل : فضل فروشی نمی‌کردند بلکه با کار و پیشه ، زحمت زندگی خود را اداره می‌نمودند . یکی از علل قیام حروفیان بر علیه استیلای تیمور نیز این بود که این اشغالگر خونخوار ثمره دسترنج این مردم زحمتکش و هنرمند را در هر شهر

و دیار په آتش و ویرانی می کشید و استادان حرفه های مختلف را
اجبارا جلای وطن کرده به سمرقند می فرستاد تا برای خود پایتخت
فرعونی بسازد :

رهبران حروفی همه از میان مردم برخاسته بودند ، به مردم
تکیه داشتند و شعر ایشان اشعار خود را در هر محل به زبان محلی
آن دیار می سرودند تا درخور فهم عامه باشد . برای همین هم نهضت
حروفی باکشته شدن فضل الله از بین رفت و در اندک زمانی تمام
شهرهای خاور نزدیک و خاورمیانه را فراگرفت .

اساس فلسفه حروفیه که باید آنرا جهان بینی مردم متمدن شهری
درمقابل اندیشه های غیر علمی جوامع عقب مانده شبانی دانست ،
دارای ریشه های عمیق علمی و اجتماعی بود که سرآغاز آن حتی از
دوره ساسانیان شروع می شد . انتشار وسیع این مکتب در قرون هفتم
و هشتم هجری نتیجه قهری شگفتگی اقتصادی و رشد دانش و فرهنگ
در خاور نزدیک و میانه در این دوره بود که متأسفانه هجومها و هرج
ومرجهای تاریخی ضربه شکننده ای بر آن وارد ساخت و این موج
ترقی بخش زندگی ساز را از آسیا به اروپا رانده . بعد از آن دیگر
مشرق زمین دانشمندانی چون ابوعلی سینا ، زکریای رازی ، ابوریحان
بیرونی و عمر خیام و غیره بر خود ندید :

حروفیها در دورانی از تاریخ پدیدار شدند که از خاموشی آتش
جنگهای صلیبی ، دورانی که انسانها بنام خدا و دین و مذهب (!)

بیدریغ خون همدیگر رامی ریختند مدت زمانی نمی گذشت و متعاقب آن حمله‌ی تیمور پهنه زمین را به کشتارگاه آدمیان مبدل کرده بود . در این دوران تیره و تار تاریخی که از طرفی مسلمانها محالک غیر اسلامی را به باد حمله و غارت می گرفتند و از سوی دیگر اختلافات مذهبی و گردنکشان داخلی انسانها را به جان هم می انداختند ؛ بار سنگین همه کشتارها و ویرانگریها بردوش انبوه مردم بی پناه بود ؛ اندیشمندان چاره کار را خوب تشخیص می دادند ولی چاره‌ای نبود چون چوب تکفیر مفتیان و روحانی نمایان چون « شمیردمو کلس » بالا سر هر متعرض آزاد اندیش معلق بود و خواه نا خواه هر جنبشی می بایست رنگ مذهبی داشته باشد ، در چنین شرایطی افکار حروفیه یا مکتب انسان پرستی و نوع دوستی به یاری آدمیان ستمکش و بلا دیده شتافته بود و نسیمی مبلغ بزرگ این مکتب ، انسانهای راه گم کرده را چنین سرزنش می کرد :

مسجد و میکده و کعبه و بتخانه یکیست

ای غلط کرده ره کوچه ماخانه یکیست

چشم احوال ز خطا گر چه دو بیند یک را

روشن است اینکه دل و دلبر و جانانه یکیست

حتی حافظ را (عمادالدین نسیمی معاصر با و آخر زندگی غزل سرای نامی شیراز بود) با زبان استعاره‌های حروفی اندرز می داد :

ملك را می نه‌د خطش چو طفلان لوح در دامن

الا ای حافظ قران تو این هفت آیت از بر کن

و آنهایی را که مال و منال دنیوی را به ارزشهای انسانی ترجیح می‌دادند به باد تمسخر و استهزاء می‌گرفت :

تو خاك و سنگ را می‌نامی اکنون قیمتی گوهر
مگر انسان بدین حسن و صفا گوهر نمی‌باشد؟

* * *

استنباطات علمی از جهان وزندگی که پایه‌های پیشرفت علوم و فنون جلو تاخته بود نمی‌توانست تنها به پیروان طریقت حروفی اختصاص داشته باشد بلکه جریان فکری مترقی زمان بود که خواه ناخواه به ذهن همه اندیشمندان بزرگ خطور نموده راه خود را می‌گشود چنانکه تقریباً همزمان با انتشار عقاید حروفیه فرقه‌های متعددی پیدا شدند که بر اساس فلسفه حروفی همفکری کامل داشتند : از آن جمله می‌توان فرقه «بکتاشیه» به پیشوایی «محمد حاجی بکتاش» متوفی سال ۷۳۸ هجری شمسی ، که پیروانش هنوز هم در ترکیه و مصر و سوریه فراوانند؛ و مهمتر از آن نهضت «شیخ بدرالدین سیمای» را نام برد .

افکار فلسفی و اجتماعی شیخ بدرالدین که در واقع محتوای اصلی حروفیه بود در اندک زمانی میان قشرهای مختلف و وسیع مردم آسیای صغیر گسترش عجیبی پیدا کرد و حتی بعضی از پسران «ایلدیریم بایزید» مثل «موسی چلبی» به مکتب وی گرویدند . دامنه نفوذ معنوی شیخ به پایه‌ای رسید که رئیس مسیحیان جزیره «ساکیز» (۱) و همچنین

عده زیادی از یهودیان آسیای صغیر از مریدان شیخ بودند پبروان شیخ در بسیار جاها دسته های مسلح تشکیل دادند و با اشغال اراضی وسیعی مثل « دلی اورمام » و جاهای دیگر بر پایه نظریات اجتماعی و اقتصادی شیخ جامعه نوینی برپا ساختند .

نهضت شیخ بدرالدین سرانجام با قشونکشیهای « سلطان محمد چلبی » پسر ایلدیریم بایزید تاروما گردید ، بطوریکه فقط در یک جنگ هشت هزار نفر از دوازده هزار فدایی کفن پوش شیخ که به فرماندهی « پورکلوجه مصطفی » می جنگیدند بعد از جانبازیهای شگفت انگیز به هلاکت رسیدند . خود شیخ دستگیر و به فرمان سلطان محمد محاکمه شد .

در این محاکمه به فتوای « مولانا حیدر عجمی » که گفته بود (مالش حرام و خوش حلال است) محکوم و به دار آویخته شد . نوشته اند در این محکمه از خود شیخ می پرسند به نظر خود مجازات تو در مقابل کارهایی که کردی چیست ؟ شیخ می پرسد در این مورد بر اساس معتقدات خودم قضاوت کنم تا اصول عقاید شما ؟ می گوید بر اساس عقاید ما . شیخ جواب میدهد در اینصورت مجازات من مرگ است : این روایت تاریخی نمونه ای از صراحت و شجاعت خارق العاده شیخ بدرالدین است :

دامنه این بحث بسیار وسیع و از نظر علمی و تاریخی شایان دقت و اهمیت فراوان است که متأسفانه این مقدمه گنجایش آنرا

ندارد ، ناچار در همینجا موضوع را خاتمه می دهیم تا شرح محلی هم در باره عمادالدین علی نسیمی صاحب دیوان و شاعر شهیر حروفی گفته باشیم .

سید عمادالدین علی نسیمی شیروانی شاعر نامدار آذربایجان ، مبلغ بزرگ حروفیه و ازادامه دهندگان صمیمی راه فضل الله نسیمی بود . آنچه در باره مکتب حروفیه گفته شد در واقع تحلیل اندیشه ها و محتوای اشعار این شاعر گرانقدر نیز هست و ما نیاز زیادی به معرفی این هنرمند روشن بین و انسان دوست از لحاظ فکر و اندیشه نخواهیم داشت ، لذا فقط به ذکر تاریخچه مختصر حیات پرافتخار و سرانجام غم انگیزش اکتفا می کنیم :

از تاریخ تولد و وفات نسیمی ، همچنین مولد و شرح دوران کودکی اش اطلاعات دقیقی در دست نیست . تذکره نویسان در این باره روایتهای مختلف نقل کرده اند . زادگاه او را بعضی ناحیه « نسیم » در بغداد ، بعضی تبریز ، برخی شیراز و برخی از توابع شیروان دانسته اند : از آنجائی که شاعر بیشترین و ابتدای ترین اشعارش را به ترکی آذری سروده : بطور یقین سنین جوانیش را در بندر باکو گذرانده و برادرش « شاه خندان » از عرفای مشهور شیروان بوده و هم اکنون مقبره اش در قبرستانی به همین نام در آن شهر پابرجاست . نظراخیر مقرون به حقیقت به نظر میرسد :

ای نسیمی چون خدا گفت ان ارضی واسعه

خطه باکو بجای بگذار کاین جای تونیست

البته این شعر را نسیمی بعد از کشته شدن فضل الله و موقعی که بنا به وصیت استاد لازم بود از باکو مهاجرت کند سروده است بعد از مهاجرت نیز نسیمی اغلب در میان طوایف ترک زبان زندگی کرده و اشعار زیادی به این زبان سروده است . حتی امروز هم بردیوارهای مقبره اش واقع در حلب لوحه های زیادی به زبان ترکی آذری آویزان است که این دوبیتی از آن جمله است :

یوزولدون دونمه دون مردانه لیگدن ،

خدایه بیله دیر حب صمیمی .

کشافدن چیقوب اولدون بحقه ،

گلستان الهی نین نسیمی .

ترجمه فارسی دوبیتی چنین است :

ازتوش وتوان افتادی ولی از راه مردی برنکشتی

چنین دست دوستاری صمیمانه خداوند

از آلودگیها نجات یافتی چنانکه سزاوارش بودی

به نسیم گلستان الهی بدل گشتی

در مورد کلمه «یوزولدون» با معنای «ازتوش وتوان افتاده ای»

به نظر نگارنده چنین میرسد . شاید در اصل «یازیلدون» بوده که حالت

مصدری آن در زبان آذربایجانی هم معنای «نوشته شدن» و هم «ورقه - ورقه

گشتن» را دارد و چون پوست از تن نسیمی کنده اند مسلماً معنی اخیر مناسبتر است .

سال تولد نسیمی را ۷۴۸ هجری شمسی حدس می زنند و تاریخ وفاتش را سالهای ۷۸۳-۷۹۶-۸۰۶ هجری شمسی نوشته اند . مؤلفین تاریخ ادبیات آذربایجان که در شوریوی تحقیقات زیادی درباره شاعر کرده اند سال ۷۹۶ را صحیح می دانند .

اسم کوچک شاعر «سیدعلی» است و «عمادالدین» طبق معمول آن زمان کنیه اش بوده است . اوایل «هاشمی» - «سید» و مدتی هم «حسینی» تخلص داشته و تخلص «نسیمی» را بعد از آشنائی با فضل الله و گرویدن به حروفیگری برگزیده است .

سیدعلی در عنفوان جوانی شیعه اثنی عشری بوده و اشعار زیادی در مدح حضرت پیغمبر و ائمه اطهار دارد :

جان و دلدن مصطفی و مرتضی مداحیم

هم بواون ایکی امامه سویله رم مدح و ثنا

یعنی از جان و دل مداح مصطفی و مرتضی هستم و همچنین دوازده امام را مدح و ثنا می گویم : شکل و معنای این شعر نشان می دهد که در زمان خیلی مبتدی بودن شاعر سیروده شده ، زرا از نظر لطافت و فصاحت شوی با انبوه اشعار نغز شاعر اصلاً قابل مقایسه نیست و از لحاظ معنی نیز مغشوش و ناشیانه می باشد : مثلاً با وجود اینکه نام امام اول را در مصرع اول ذکر کرده در مصرع دوم آنرا

ضمن دوازده امام دوباره تکرار کرده است .

شاعر بزودی و شاید هم تحت تأثیر برادرش به عرفان گرایش پیدا کرده و ارادت بزرگی به منصور حسین حلاج یافته و روی این اصل هم همانطوریکه گفته شد مدلی «حسینی» تخلص می نماید . تا اینکه با فضل الله نعیمی در شیروان آشنائی حاصل کرده ، به مکتب حروفی وی گرویده یکی از مبالغین و مروجین بیباک این فرقه میشود . نسیمی به احتمال قریب به یقین ، قرابت دامادی استاد خود را نیز پیدا می کنند . چون یکی از توصیه های فضل الله در وصیتنامه اش این بوده که دختر کوچکش با «سیدعلی» ازدواج نماید . در میان نزدیکان نعیمی غیر از نسیمی کسی به نام «سیدعلی» وجود نداشته و چنانچه منظور استاد همان نسیمی بوده محال است به وصیتش عمل نکرده باشد . بعد از اعدام فجیع فضل الله و تعقیب شدید حروفیها از طرف تیموریان و شروانشاه ، نسیمی از باکو به آناتولی می رود و با انتشار و اشعار و غزلهای فلسفی خود که همه در تبلیغ مکتب حروفی بوده بزودی شهرت و طرفداران زیادی پیدا کرده اشعارش دست بدست می گردد وجود نسخ خطی فراوان از دیوان نسیمی در کتابخانه های ترکیه امروز دلیل بزرگ این مدعاست . از آنجائی که در آن سامان نیز حروفیها تحت تعقیب شدید قرار می گیرند نسیمی به حلب رفته در آن شهر توطن اختیار می کند . شهر حلب در آن زمان یکی از مراکز مهم تجارت و از توابع سلسله مملوکهای مصر بود . طوایف ترک زبان در این

شهر زیاد سکونت داشتند . نسیمی نفوذ و پیروان زیادی در حلب پیدا کرد . گسترش روز افزون افکارش توجه روحانیان و « سلطان مؤید » پادشاه مصر را به خود جلب نمود و این منجر به محاکمه و اعدام شاعر گردید . در یک منبع عربی به نام « کنوز الذهب » درباره اعدام شاعر چنین نقل شده است :

« زندیق علی النسیمی در زمان یشبک به قتل رسید . در آن زمان در دارالعدل در محضر ابن خطیب النصیری و شمس الدین بن امین الدوله نایب قاضی القضاة فتح الدین مالکی و قاضی القضاة شهاب الدین الحنبلی ، علیه نسیمی محاکمه صورت گرفت . او برخی اشخاص نادان و بیخرد را اغوا کرده از راه بدر برده بود و آنان نیز در کفر و خدانشناسی و زندقه از او پیروی کرده بودند . این مسئله را شخصی بنام ابن الشنقش الحنبلی در محضر قضات و علمای شهر مطرح ساخت .

وکیل به وی گفته بود که « اگر گفته های خود را درباره وی به ثبوت رسانی ترا نخواهم کشت » نسیمی نیز پس از اداری « کلمه شهادت » آنچه را که در باره وی گفته شده بود انکار ورد نمود . در این هنگام شیخ شهاب الدین بن هلال وارد محضر شد و در صورتش و چنین فتوا داد که وی خدانشناس است و باید به قتل برسد ، او به او نیز نباید پذیرفته شود . ابن هلال پرسیده « پس چرا او را نمی کشید » مالکی به او گفت : « آیا تو حضری این فتوی را به خط خود بنویسی

او پاسخ داد « بله » در این موقع او یک فتوی نوشت . حضار مجلس همه آن را دیدند مالکی گفت : « قضات و علی با تو موافق نیستند من چگونه می توانم تنها به حرف تو او را به قتل برسانم . من او را نخواهم کشت : زیرا سلطان به من دستور داده است که وی را در جریان این مسئله بگذارم . باید دید که سلطان در این باره چه امری خواهد داد » به این ترتیب مجلس محاکمه پایان یافت و حضار متفرق شدند . نسیمی نیز در حبس ماند . مؤید السلطان پس از آنکه با این مسئله آشنا شد امر او به این صورت صادر گردید که بساید از او پوست برگیرند و هفت روز در شهر حلب در معرض تماشای عموم بگذارند . باید دست و پایش نیز قطع گردد ، یکی برای علی بگ بن ذوالقدر ، یکی دیگر برای برادرش نصیرالدین و یکی نیز برای عثمان تارایلی فرستاده شود زیرا این شخص آنان را نیز گمراه کرده است : همینطور نیز شد : این شخص نفوذ با لله کافر و ملحد بود و می گویند اشعار لطیفی نیز سروده است » :

این معلومات نشان میدهد دامنه نفوذ افکار شاعر تا چه حد بوده و جنبش حروفیه از حدود یک طریقت مذهبی گذشته به یک جریان سیاسی مهم تبدیل شده بود به نحوی که حتی سلطنت سلطان مؤید را با خطر مواجه می ساخت . محاکمه و اعدام شاعر با آن کیفیت فجیع ، به دستور مستقیم سلطان مؤید با تمهیدات قبلی صورت گرفته

و کاملاً جنبه سیاسی داشته است . (۱)

در باره جریان اعدام و پوست کندن شاعر و تحمل و شجاعت عجیبی که هنگام مرگ درد ناکش از خود نشان داده روایات زیادی هست که نشان دهنده عظمت اراده و ایمان و همچنین جانبازی مردانه شاعر در راه آرمان بشری خود می باشد و ما برای جلوگیری از اطاله کلام از بازگو کردن آنها خودداری می کنیم (۲) . در ادبیات ملل ترک

۱- «رسول رضا» شاعر نامدار آذربایجان شوروی که در سال ۱۹۶۸ میلادی در راس هیئتی از معارف و هنرمندان آن سامان از مقبره شاعر در سوریه دیدن کرده است در روزنامه «ادبیات و اینجه صنعت» چاپ باکو چنین می نویسد : «در شهر حلب کوچه ای بنام «نسیمی» وجود دارد که آرامگاه شاعر و همچنین خاله های قریب ۵۰-۴۰ خانوار از اعقاب شاعر که هنوز نام جد بزرگ خود را حفظ کرده در این کوچه قرار دارد . در کتابخانه این شهر کتابی به ما نشان دادند به نام «مواد تاریخ شهر حلب» که در صفحه ۱۱۴ جلد هفتم آن درباره نسیمی چنین نوشته شده است : «سال ۸۲۰ - نسیمی که در شهر حلب زندگی میکرد است در این سال کشته شده ، او شیخ حروفیها بود و طرفداران زیادی داشت پادشاه وقت که فزونی روز افزون طرفدارانش را می بیند فرمان میدهد او را گردن بزنند ، پوستش را بکنند و بردارش بیایوزند » (ترجمه و نقل از روزنامه ادبیات و اینجه صنعت تاریخ ۲۸ و سامبر ۱۹۶۸ .)

این مطلب خلاصه ای در تأیید روایت فوق است و چنانچه سال ۸۲۰ هجری قمری را به تاریخ شمسی تبدیل کنیم همان سال ۷۹۶ هجری شمسی بدست می آید که با نظر مؤلفین تاریخ ادبیات آذربایجان کاملاً مطابقت دارد .

۲ - در پا ورقه این صفحه جریان چگونگی اعدام شاعر ذکر شده اما برای جلوگیری از تکرار در مقالات قبلی نیز نوشته شده صرف نظر می شود (گردآورنده)

زبان کمتر شاعری پیدا می شود که از این سخنور دلیر ، نامی به نیکوئی و احترام نبرده و این رادمرد پاکبار را به عنوان نمونه استقامت و پایداری انسانی نستوده باشد . این نام نامی حتی به ادبیات عامیانه نیز وارد گشته و به نام مظهر شهامت و از خود گذشتگی ضرب المثل شده است . احترام معنوی نسلهای متوالی مردم (حتی آنهایی که دیگر امروز زبانش را نمی فهمند) به این سخنور شهید تا بدین پایه بوده که با وجود تکفیرها ، کینه توزیها و عناد خصمانه روحانی نمایان و حکام ادوار مختلف ، آرامگاهش را تا به امروز حفظ کرده اند و هم اکنون در شهر حلب پا بر جا و زیارتگاه حق پرستان و ادب دوستان است . بی شک تا دنیا هست تربت پاک این جاودانه خواهد ماند .

نسیمی میراث ادبی سرشار و گرانبھائی از خود به یادگار گذاشته که شامل دیوانهای قطوری به ترکی آذربایجانی ، فارسی دری و عربی است که متأسفانه قسمت خیلی کمی از دیوان عربی او بدست دانش پژوهان رسیده است . غیر از اینها قصاید و مثنویاتی نیز دارد که در دیوانهایش گنجانده نشده است . تحلیل علمی اشعار این شاعر و متفکر نابغه که راه تکاملی پر پیچ و خمی را پیموده درست به اندازه تجزیه و تحلیل جریان تکامل عناصر جامد تا به پایه انسان متفکر امروزی کاری بس عظیم و طولانی است و فقط انسیتوی بزرگی قادر است پس از مدتها کار مداوم از عقده آن برآید ، به این ترتیب نه تنها

از حوصله این مقدمه خارج است ، از نویسندگان این سطور هم ساخته نیست : در اشعار این عجب به بزرگ هنر و اندیشه از پیش پا افتاده ترین افکار بی سروه تا مترقی ترین نظریه های دانشمندان امروزی و شاید آینده را می توان پیدا کرده پیدا است که شاعر این راه دور و دراز تکامل فکری را یکروزه نپیموده و به قول استادش تحولات فکری زیادی پیدا کرده تا «از خاک راه به جام جهان نما تبدیل شده است» باشد که روزی جویندگان صلاحیت دار ، اندیشه های این متفکر بزرگ شرق را زیر میکروسکپ دانش ببرند و به اسراری دست یابند که هنوز دانشوران و الامقام غربی در کشف آنها عاجز مانده اند . آنچه من صلاحیت گفتنش را دارم راهنمایی بیش نیست اینست که :

عمادالدین نسیمی از نظر بداعت کلام و مضمون های عالی و پرمعنی پدر شعر آذربایجانی است و بیشترین ، زیباترین و عمیق ترین اشعار خود را بدین زبان سروده است . شناساندن این سخنور نامی و مجاهد جانباز آرمانهای بشری به جامعه پارسی زبان ایرانی با نشر دیوان فارسی آن ، خدمت سترگ دیگری است در ردیف سایر خدمات ذقیمت دانشمند ایراندوست پرفسور رستم علی اف به تاریخ و ادبیات کشور ما . بر ماست که سلامت و موفقیتش را آرزو کنیم و زحماتش را ارج نهیم :

پروفسور میرزا آقا قلی زاده
دکتر در زبانشناسی

سالگرد تولد عمادالدین نسیمی*

شاعر و عارف بزرگ قرن هشتم

امسال ملل اتحاد شوروی و سایر کشورهای جهان ششصدمین سالروز تولد عمادالدین نسیمی شاعر بزرگ و فیلسوف بشردوست و یکی از بزرگترین نمایندگان ادبیات کلاسیک را جشن می گیرند . نسیمی بعنوان سراینده افکار و اندیشه های مرقی و انساندوستانه دوران خود معروف است . آزادیخواهی ، شادابی زنده دلی از خصوصیات اوست :

اشعار آذربایجانی و فارسی نسیمی در فرهنگ جهان گنجینه بزرگی محسوب می گردد .

نسیمی بر زبان عربی نیز شعر می گفت : او در آذربایجان قرون وسطائی از جمله نخستین مروجین اندیشه های نیک بود و بشردوستی و احترام عمیق به تمام خلق ها را بدون در نظر گرفتن عقاید مذهبی آنها ستایش می کرد . میراث ادبی نسیمی در پیشرفت شعر بسیاری از خلق ها نقش عظیمی ایفا نموده است :

* * *

نام شاعر سیدعلی است . عمادالدین لقب و نسیمی نیز تخلص او است : نسیمی در سال ۱۳۷۰ میلادی در شهر شماخی آذربایجان و مرکز شیروان چشم به جهان گشود . زادگاه نسیمی از قدیم با سنت های ادبی خود در سراسر خاور نزدیک شهرت داشت و همین امر تا حد زیادی باعث گردید که نسیمی به ادبیات و علم گرایش پیدا کند . نسیمی علاوه بر زبان آذربایجانی ، زبانهای فارسی و عربی را نیز بخوبی می دانست و با علوم ریاضیات ، طبیعی ، منطقی ، فاسفه و ستاره شناسی کامل داشت : این سخنور بزرگ از کودکی در میان مردم پسر می برد و با زندگی آنها بخوبی آشنا بود و همین موضوع در رشد جهانی بینی او تاثیر کرد و نگذارد در زمره شاعران مداح در آید . نسیمی از اشعار سنتی مداحی و شاعران مدیحه نویس که با سالوس و دورویی از حکمرانان فئودال و کشورگشایان ستمگر ستایش می کردند نفرت داشت .

شاعر در اوایل فعالیت ادبی خود تخلص «حسینی» را برگزید و این تخلص را به افتخار حسین منصور حلاج عارف معروف قرن دهم ایران انتخاب کرده بود . فرق منصور حلاج بعنوان «حسینیه» و یا «حلاجیه» در قرن ۱۳ پیروان زیادی داشت . چهره منصور حلاج عارفی که با شهادت تمام به استقبال مرگ رفت و از عقاید و نظریات عارفانه خود منصرف نشد اغلب در اشعار نسیمی بعنوان مظهر بی باکی

و فداکاری یاد می شود :

نسیمی بر پایه سنت های مرقی نوع پرستی فرهنگ و شعر قدیم و بسیار غنی پرورش می یافت و آثار اسلاف بزرگ خود - فردوسی ، نظامی ، خاقانی ، سعیدی ، عمر خیام و شاعران دیگر را خوب می دانست : وی در ایام نوجوانی با فضل الله نعیمی (۱۳۳۹-۱۳۹۴) شاعر و متفکر مشهور آذربایجان آشنا شد و این آشنائی در شکل جهان بینی او اثر عمیق بجای گذارد . فضل الله نعیمی که افکار و نظریات خود را در اثری بنام (جاودان نامه) تشریح نموده فرقه جدیدی تشکیل داده بود و ضمن مسافرت هایی که بمنظور تبلیغ آموزش خود انجام می داد، گزارش به شیروان افتاد و در آنجا بانسیمی و دیگر نمایندگان فرهنگ آذربایجان آشنا و نزدیک شد . نسیمی در سراسر عمر خود از او بعنوان استاد یاد میکرد و برایش احترام زیادی قائل بود و برای اینکه نزدیکی فکری خویش را با استادش تاکید نماید تخلص «نسیمی» را که هم آهنگ نعیمی است انتخاب کرد .

فضل الله نعیمی که افکار و نظریاتش مخالف آئین خشک و جامد حاکم آن زمان بود بدستور تیمور اعدام شد . نسیمی نیز برای تبلیغ افکار و اندیشه های فرقه حروفی بکشورهای خاور نزدیک سفر نمود و مدتی در ترکیه اقامت گزید . وی در آنجا علاقه و احترام عمیق شاعران را بسوی خود جلب کرد و آنها را تحت تأثیر خود قرار داد . عده زیادی از شاعران آن زمان تشنه دوستی با نسیمی بودند

و او را استاد و مربی خود میخواندند :

نسیمی مردی آزادیخواه بود و اخلاق و اراده‌ی محکم داشت. او در نظریات عارفانه خود پایدار بود و با دلیری و شجاعت در عقیده‌اش پافشاری می نمود. نسیمی با شهامت تمام سالوس و دورویی و بیعدالتی های حکمرانان فئودال و مرتجعان را افشا میکرد و با این عمل بر عده دشمنان خود میافزود. وی در ترکیه نیز مورد تعقیب بود و بدین جهت به سوریه رفت و در شهر حلب اقامت نمود.

نسیمی شاگردان و پیروان زیادی داشت که برای استعداد او ارج بسیار قائل بودند. غزلیات این شاعر با مخالفت و خصومت شدید افراد مرتجع روبرو می گشت. یکی از اشعار آمیخته با اندیشه های وحدت وجود او بخصوص خشم آنها را برانگیخت. دشمنان نسیمی پس از شنیدن این غزل از زبان یکی از شاگردانش از آن جوان نام سراینده آنرا سؤال نمودند. آن جوان برای اینکه استاد محبوب خود را گرفتار نکند گناه را بگردن خود گرفت و روانه چوبه دار شد. نسیمی بمحض با خبر شدن از ماجرا عازم محل گردید و با صدای رسا اعلام نمود که آن شعر از اوست. دشمنان شاعر از مشاهده اینکه در اثر يك تصادف كوچك نسیمی بچنگ آنها افتاده، شاد و مسرور شدند. او را مورد آزار و شکنجه های شدید قرار دادند سرانجام با وضع فجیع و هولناکی او را اعدام نمودند.

بدین ترتیب نسیمی در سال ۱۴۱۷ بنحو دلخراشی بقتل رسید.

مزار شاعر در شهر حلب باقی مانده و مورد توجه و تکریم است؛ نام نسیمی در روایات و اشعار و سروده‌های ملل آسیای غربی مظهر شهامت و مرادنگی و وفاداری به عقاید مخصوص خود است؛ حکایات مربوط به زندگی و مرگ نسیمی خارج حدود آذربایجان در بیشتر نقاط جهان انتشار دارد.

«مختومقلی» شاعر بزرگ قرن هیجده ترکمن در اشعار خود از قتل فجیع نسیمی سخن میگوید و «اسیری» شاعر شهیر ازبک در اثر خود که در سال ۱۷۷۵ برشته نظم در آمده است و سراسر به نسیمی اختصاص یافته احترام و علاقه شدید و بی انتهای خود را به سخنور بزرگ آذربایجان ابراز می‌دارد.

نسیمی در دوران ظلمت قرون وسطا میزیست و تحت تأثیر شدید عرفانی آنزمان قرار داشت. با وجود این سنت‌های مترقی شعر کلاسیک آذربایجان در رشد خلاقیت او نقش بزرگی ایفا نمود؛ شاعر ضمن مطالعه آثار نمایندگان شعر کلاسیک جهان نظیر قطران تبریزی، خاقانی، نظامی و اوحدی مراغه‌ای در عین حال با کامیابیهای بزرگ شعر فارسی و عربی نیز آشنا می‌شد. انسان دوستی مهمترین خصوصیت خلاقیت این شاعر بزرگ بود، و خدمت عظیم به ادبیات خاور زمین بشمار میرود. شاعر در غزلیات خود قدرت عقل و خرد انسان و عظمت نیروی خلاق آنرا میستاید.

خدمت تاریخی نسیمی در آنست که وی برخلاف مدیحه سرایان افکار و اندیشه های اجتماعی فلسفی مترقی را در آثار خود منعکس نموده است . در اشعار او نظریات انتقادآمیز شدید در مورد جامعه فئودالی و تسلط ارجاع و بیعدالتی های اجتماعی بنحوی درخشان بیان شده است . این سخنور بزرگ با زندگی و مردم دوران خود تماس نزدیک داشت و در آثار خویش عدم برابری اجتماعی ، ستم زورگوئی و بیدادگری فئودالها را که در جامعه آن زمان حاکم مطلق بودند شدیداً محکوم میکرد .

نسیمی عشق و محبت به انسان و نیکی و برابری را ستایش می کرد . او نوع پرور و بشر دوستی آتشین بود و از اینکه میدید در جامعه آن زمان از راستی و درستی و آزادی و عدالت خبری نیست عمیقاً رنج میبرد . عذاب و رنج قلب حساس شاعر و روح سرکش این انسان دوست مبارز که سرنوشت تلخ مردم او را شدیداً مضطرب و نگران میکرد ، در آثارش منعکس گردیده است :

نسیمی از مشاهده بیدادگری و جنگهای ظالمانه آن زمان دچار یأس و نومیدی میشد و گاهی اوقات گرفتار افکار انزواطلبی میگردد و دنیا را بی معنا ، فانی و بی وفا میخواند و با خشم و کین از آن روی میگرداند . ولی حزن و اندوه او افسردگی و دلنگنی يك شاعر بدین نیست بلکه غم و اندوه انسانی است که در اطراف خود نشانه ای از سعادت و آزادی را مشاهده نمی کند :

در اشعار نسیمی عشق بزرگی و تمام مظاهر آن مقام مهمی دارد. شاعر به « سعادت ابدی و عالم پس از نسیمی » اعتقادی ندارد و از نشاط زندگی ستایش می کند و مردم را دعوت می نماید تا از این نشاط بهره مند گردند و لذت ببرند. نسیمی بنحو الهام آمیزی از زیباییهای طبیعت که منبع نشاط و لذت است ستایش می کند. از نظرگاه وی طبیعت نیز مظهر الهی است و نظریات وحدت وجودی شاعر در اشعار او در مورد طبیعت بخوبی بچشم می خورد. سخنور بزرگ در اشعار خود با دشمنان سعادت انسانی و بامبلغین موهومات و تعصب و افکار تارک دنیائی مبارزه می کند. او تمام آنها را ابلیس و شیطان و دیو خطاب میکنند و عقیده دارد که هدف و مقصود آنها مسموم کردن روح و افکار مردم است.

ستایش زنان

نسیمی سنت های نظامی و خاقانی را در شعر آذربایجان دنبال کرده در مدح زنان که در آن دوران در اسارت و حقارت بودند اشعار زیادی گفته است. او نیز مانند اسلاف بزرگ خود زیبارخان و خوب رویان زنده و زمینی و این جهانی را میستاید. زن در اشعار نسیمی بعنوان زیباترین و عالیتترین موجود و مظهر زیبایی های زندگی توصیف می گردد. و جاهت و زیبایی زن، زیبایی آسمانی است و این زیبایی برای انسان و برای عشق و سعادت خلق شده است.

اشعار نسیمی در باره عشق و محبت مرشار از احساسات پاک

و بی‌آلایش است و با افکار روشن ، سادگی بیان و قابلیت فهم خود انسان را متحیر می‌سازد . موضوع عشق به اشعار نسیمی شکل خاصی داده و بزبان شاعر سادگی و زیبایی بخشیده است .

عشق انسانی و این جهانی که سرچشمه آنرا رابطه نزدیک شاعر با مردم و زندگی تشکیل میدهد به اشعار او جان و روح دمیده آنها را سرشار از شور و هیجان نموده است .

طرفداری از اینگونه عشق و آرمانهای والای آزادی ، سعادت و عدالت عمده مضمون فکری میراث نسیمی است .

این امر در پیشرفت بعدی شعر آذربایجان و تقویت و تحکیم رابطه آن با زندگی مردم نقش بزرگ و پرارزشی ایفا نموده است ؛ شاه اسماعیل خطائی فضولی و دیگر نمایندگان شعر کلاسیک آذربایجان و نیز شاعران از بک . تاجیک و ترک و در درجه اول همین موضوع عشق و محبت انسانی و دنیوی و ایده آلهای نوع پروری و انسان دوستی را که در اشعار نسیمی بخودرخشانی تجسم یافته ادامه و بسط داده اند ؛ اشعار فنا ناپذیر نسیمی که گذشت زمان در آنها تأثیری ندارد مانند آثار دیگر نمایندگان بزرگ فرهنگ جهان مورد استفاده همه جوامع بشری در قرن بیستم است .

نسیمی از جمله شاعرانی است که بتمام بشریت تعلق دارند ؛ اشعار او که چون روشنائی در ظلمت قرون و سطرانفو ذکرده از افتخارات فرهنگ آذربایجان بشمار میرود . سخنور نامی از نخستین افرادی بود

که شعر را بمردم نزدیک کرد. بزبان مردم روح دمید و به آن شکل هنری کاملی داد :

ششصدمین سالروز تولد نسیمی نه تنها در تاریخ فرهنگ خاق آذربایجان بلکه در تمام خاق‌های اتحاد شوروی و عموم بشریت متریقی روزی تاریخی و خجسته است .

ترجمه : غلامحسین متین

عمادالدین نسیمی *

آن عامل اصلی که نام نسیمی را حتی برای مخالفان طریقتش نیز جاویدان ساخته تنها این نیست که شاعر بخاطر مرام و مسلک خود مردانه به آغوش مرگ میرود ، بلکه ایمان و عشق سرشاری است که وی در آثار خود نسبت به انسان و نسبت به نیروی آفریننده‌ی انسان ابراز میدارد ، مهارتی است که وی در بیان و افاده‌ی افکار مترقی خویش در قالب زبانی شیوا و هنرمندانه از خود نشان میدهد . نسیمی میراث ادبی سرشار و گرانمایی از خود بیادگار گذاشته است . شاعر دارای دیوانهایی به زبانهای آذربایجانی ، فارسی و عربی است . علاوه بر این قصاید و مثنویاتی نیز دارد که در این دیوانها گنجانیده نشده است : تنها جزء ناچیزی از دیوان عربی او بر اهل دانش و ادب معلوم است .

مطابقه‌ی نسخ خطی دیوانهای شاعر که به زبان آذربایجانی

* کتاب عمادالدین نسیمی از پروفسور حمید آراسلی ادیب بزرگ آذربایجان از کتابهای پرارجی است که در باره زندگی و خلافت ادبی نسیمی نوشته شده است این کتاب به سال ۱۹۷۳ توسط دکتر احمد شفائی به فارسی ترجمه شده و در باکو به چاپ رسیده است . در اینجا فقط تکه‌هایی از این کتاب در مورد خلافت و چگونگی آثار نسیمی انتخاب شده است .

سروده شده و در کتابخانه‌های مختلف جهان نگهداری میشود آشکار می‌سازد که شاعر را در تکامل و پیشرفتی بسیار پیچیده و تناقض را پیموده است. این هنرمند که نخستین فعالیت ادبی خود را بصورت اشعاری در موضوع عشق و محنت آغاز کرده است آثاری نغز و زیبا در موضوعات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی دوران خود نگاشته و با اشعار مشحون و پرمغز خود بنیانگذار غزل فلسفی بزبان مادری در ادبیات آذربایجان گردیده است.

بین آثاری که نسیمی در دوران جوانی خود سروده است ترنم عشق واقعی و محبت حقیقی بشری، ترنم زیباییهای بشری جای ویژه‌ای را احراز می‌نماید. شاعر که در این اشعار خود تمام جزئیات و سایه روشنهای زیبایی بشری را با تشبیهاتی طبیعی میسرآید در عین حال بتوصیف انسان و تمامی زیباییهای ظاهری و صوری آن نیز کامیاب می‌گردد. . . - ...

بتدریج در اشعار شاعر به موازات موضوعات عشق و محبت اشعار آموزش و پرورش نیز به منصفی ظهور می‌رسند. شاعر به انتقاد حضایل نکوهیده در انسان پرداخته، حرص، تنگ چشمی حسادت و خود پرستی را بعنوان حضایل زشت و ناپسند بشری مورد تقبیح و تخطئه قرار می‌دهد. شاعر در یکی از اشعار خود که منحراً به مسایل آموزش و پرورشی اختصاص دارد انسان را بکسب حضایل

نیکو از قبیل سخاوتمندی ادب ، تربیت ، شرم و حیا و حجب دعوت می کند و در عین حال بابر شمردن خواصی که موجبات کدر و ناراحتی انسان را فراهم میسازد خوانندگان خود را به اجتناب از آنها فرا می خواند :

سه عامل است که دل کند مکدر و غمگین ،
 بگوش باش تا بشنوی تو طرفه حکایت :
 مجاور بدو ناساز ، یار و همراه بد خو ،
 عیال بد ، همه اینها عقوبت است و سیاست . (*)

شاعر در همین شعر خود دروغگویی ، غیبت ، بخل و لئامت را از خواص ناپسند شمرده و می نویسد :

یکیست کاذب و آن دیگری است عامل غیبت ،
 یکی بخیل و لئیم است و خواستار عداوت
 از این سه خصلت بد میرسد بخلق بس آزار
 مکن تو ، الحذر ، آنرا برای هویش صناعت :
 نخست بهتان و آن دیگری عناد و لجاجت ،
 سوم هر آینه گستاخ بودن است وقاحت .

شعر نامبرده که زیر عنوان « سه عادت » آمده است باین ابیات

پایان می پذیرد :

(*) ترجمه متن و اشعار از دکتر احمد شقائی .

نسیمی ، هستی اگر در زمانه اهل بصیرت ،
 مکن سه خصات زیرین برای خوشتن عادت :
 نخست لطف و کرم ، دومی است نیکویی خلق ،
 سه دیگر آنکه بکس ننگری بحشم حقارت .
 نصیحتی است خوش و دلپسند این سخنانم .
 سه عادت است ولی هر سه هست عین سعادت :

این اشعار و اشعار مشابه آن که بموضوعات آموزش و
 پرورشی اختصاص دارند نخستین نمونه های زبانی و دلپذیر اشعار آموزش
 در ادبیات آذربایجان بشمار میرود . بویژه گفته شاعر مبنی بر آنکه
 « بکس ننگری بحشم حقارت » نمودار بارز این نکته است که شاعر
 از همان سنین جوانی بعنوان یک شاعر هوما نیست و انسان دوست
 دست بکار آفرینندگی زده است .

نسیمی در کنار اشخاصی که در راه منافع عمومی خلق تلاش
 کرده و می کوشند که برای جامعه افرادی مفید باشند وجود اشخاصی
 را نیز که بمردم زبان رسانده . نفع شخصی خود را در ضرر دیگران
 جستجو می نمایند نیز نادیده نمی گیرد ، اینگونه اشخاص را بسختی
 بیاد انتقاد میگیرد و معاصران خود را نیز به مبارزه با آنان دعوت
 می نماید :

دست در دستی منه کانرا نباشد غیر شر ،
 رو بگیر آن دست را کاو خیر و احسان پرورد :

ظالم اندر کشتزار خویش خواهد کاشت ظلم ،
 ظلم و شر در مزرعه ، البته ، عصیان پرورد .
 هان مشو مثل درختی کش بسوزانند چوب .
 از تبر باشد مصون شافی که رومان پرورد .

شاعر رفته رفته بیش از پیش به مشاهده و درک بدیهه‌ها و زشتیهای موجود در زندگی و جامعه موفق و هر قدر بیشتر با واقعیات ناگوار زندگی روبرو می‌گردد زشتیها و پلیدیهای جامعه فتودالی را عمیقتر درک کرده و شدیدتر نیز به انتقاد آنها می‌پردازد :

باید خاطر نشان ساخت که در تاریخ پیشرفت شعر در خاور نزدیک این اصل که شاعر عقاید شخصی^۱ و افکار انتقادی خود را در باره زندگی و جامعه در خلال ابیات بگنجانند بعنوان یک اصل رایج خودنمایی میکند . در اینگونه موارد شاعر افکاری را که بیان آشکار آنها خطرناک است در خلال مصراعهای عاشقانه و یا در لابلای ابیات مربوط بتصویر طبیعت بصورت بیتی منفرد که ظاهر آن نیز ربط چندانی با اصل موضوع ندارد ولی در حقیقت جان کلام و هدف اصلی است می‌آورد و بسرعت نیز از آن می‌گذرد . نسیمی نیز با مهارت از این اصل استفاده نموده ، نظر انتقادی خود را راجع بزرگی و جامعه در قالب مصراعهای ظاهر آخارج از موضوع با استادی بیان میدارد :
 چون گل رویت سحرگه در چمن باشد گلاب ،

از صفا اندر فلک در رقص آید آفتاب :

ذات پاکت را نباشد مثل و همتا ، ای حبیب ،

رقصد از نور و جودت بر جمال نو نقاب :

دیده‌ام چون دید آن غبغب بخود گفت : ای عجب ،

حقه‌ی اعلی که در زیرش معلق گشته آب !

مجلسی شاهانه برپا ، چنگ و دف ، نی ، ارغنون ،

مطربان اندر ترنم ، در میان گرد و شراب ،

دور گردون گشته و ارون ، شد مگر آخر زمان ،

در قفس طوطی و قمری ، در چمن زاغ و غراب ،

شد فغان جمله عشاق تو بر آسمان ،

زاهد خشک از حسد خوناب هارد بی حساب ،

ای نسیمی ، از شعاع و نور اورخشان شده دست

نرد و شطرنج و کتاب و باد و خاک و نار و آب ،

(ترجمه)

در این شعر شاعر پس از ترسیم این صحنهٔ بس بدیخ بوجود اشخاص

هنرمند در زندان و افراد نالایق در راس امور مهم اشاره کرده متذکر

میشود که چون دور گردون و ارونه گشته است طوطیان و قمریان خوش

الحن در قفس محبوسند و زاغ و زغن نیز در صحن چمن میرقصند .

شاعر صرفاً به منظور بیان همین نکته و ابراز اعتراض خود نسبت به

پیدادگری زمانه بسرودن این غزل مبادرت ورزیده است

در اشعار نسیمی تلاش و کاوش شاعر در دسترسی بمقصود و

اندیشه‌های وی درباره جهان و کائنات جای ویژه‌ای را اشغال میکند.
او نهایت کوشش را بعمل می‌آورد که هر اسرار حیات واقف گردد و
بدرک رموز کائنات نایل آید. در یکی از اشعار خود چنین می‌سراید:

روز و شب فکر کنم کاینهمه آثار از چیست ؟

گنبد چرخ فلک ، گردش دوار از چیست ؟

چیست اصل فلک و چیست مگر نسل ملک

صورت آدمی و خیل طلبکار از چیست

قرص خورشید چرا نور فشانند بزمین ؟

باز هم پرسش تو : نورچه و نار از چیست ؟

نسیمی در دورانی که هنوز علم طبیعی پیشرفت چندانی نداشت
در صدد جستجوی پاسخ علمی به پرسشهای خود بر می‌آید ولی نمی‌تواند

برای آنها پاسخی مقنع بیابد ؛ با سرودن این ابیات :

دین و ایمان و نماز و حج و زکات

بحث و دعوی شریعت همه گفتار از چیست ؟

علم و قرآن و حدیث و خبر و وعظ و درس

همه یک معنی اگر ، اینهمه تکرار از چیست ؟

بعلوم دینی با نظر شک و تردید می‌نگرد .

با دو خاک و آب از چه گرفت آدم نام ؟

سجده بهره چه ؟ در ابلیس پس انکار از چیست

شاعر در جستجوی پاسخی برای این پرسشهای دشوار خود

می باشد ، تضادها و تناقضات موجود در طبیعت وی را بتفکروا
 میدارد : بالاخره نیز پس از فراگرفتن عقاید و نظریات حروفیون
 برای تمام پرسشهای خود پاسخهایی نسبی می یابد. او عقاید حروفیون را
 مبنی بر اینکه تمامی کائنات در موجودیت خود انسان مندرج است
 و چنانچه انسان بدرک خود قادر گردد میتواند اسرار جهان را نیز
 درک کند تصدیق می نماید ...

در آثار نسیمی ، «من» دارای معانی وسیع و ژرفی است :
 «من» حیات است ، زیبایی است ، کائنات است ، سرنوشت بشریت
 است . این «من» چنان دنیای شاعرانه ایست که تمام اسرار و رموز
 کائنات در آن نهفته و مکنون است : او ابدی و ازلی است و در جهان
 باشکال گوناگون متجلی می گردد . او چنان زیبایی ایست که اگر
 خود را درک کند مبدل هو جودی آسمانی شده بمقام الوهیت میرسد.
 در آثار نسیمی بهترین و عالی ترین خصوصیت انسان همانا درک
 خویشتن است . او در یک رشته از اشعارش انسان را بدرک خویشتن
 فرا میخواند . شاعر ضمن تفکر و تعمق درباره زندگی کائنات مانند
 شعرای پانته ئیست سلف خود معتقد می شود که روح پس از عبور از
 جمادات و نباتات و حیوانات در انسان حلول می کند :

از خاکدان گیرد سفر معدن سپس گردد شجر ،

اهل نظر بیند عیان کان طعمه حیوان شود .

چون طعمه حیوان شود آنگاه انس و جان شود،
 واصل به انسان گردد و بیدست و پا پیران شود.

نسیمی در این شعر می گوید که منشا و مبنای زندگی در خاک است ، در اثر سیر و گردش روح نیز از خاک معدن ، از معدن نباتات ، از نباتات نیز حیوانات و بالاخره نیز انسان بوجود می آید . همین بیان نسیمی نیز آشکار میسازد که وی زندگی را در پیشرفت و تحول و تکامل دائمی می بیند . نسیمی می گوید که خصوصیت اصلی روحی که انسان را از دیگر موجودات متمایز میسازد اینست که این روح در انسان صورت الهی میگیرد . همانطور که ذره از خورشید جدا شده است روح نیز از منشا الوهیت سرچشمه می گیرد . روح پس از طی يك دوره طولانی باید بتواند که در انسان بدرك خود قادر گردد . پس از الحاق روح بدن انسان میتواند بسرحد کمال رسیده ، خود را درك کرده ، انسان حقیقی و واقعی گردد . انسانی که از این طریق تکامل یافته است به مثابه يك موجود ابدی همیشه و جاویدان خواهد زیست . نسیمی همچنین مدعیست که ماده هرگز محو نمی گردد و حیات ابدی وجود دارد . پس از مرگ انسان بصورت نبات دوباره بزندگی رجعت میکند . آشکار است که شاعر در این شعر نیز زندگی را طبق عقاید پانته ئیستی خود تشریح می کند ، آنرا ابدی و ازلی می نامد لیکن او برخلاف پانته ئیستها این افکار خود را از دیدگاه حروفیون توضیح میدهد ...

* * *

نسیمی در تبلیغ عقاید و افکار ترقیخواهانه خود در درجه اول با روحانیون که تکیه گاه طبقات حاکمه بودند برخورد میکرد . او در کلیه اشعار خود ابیانی در افشای ریاکاری ، خیانت و دروغگویی روحانیون سروده و در طی آنها نظر منفی خود را نسبت بدانان ابراز داشته است . شاعر قضات و مفتیها را رشوه خوار و دروغگو نامیده آنها را بیاد انتقاد می گیرد : او ضمن افشای واعظان می نویسد :

کلام خویشان را با روایت می کشد واعظ ،

اگر باشد کلامش حق ، مگر اینقدر میگوید ؟!

همچنین :

حدیث زهد کمتر گو ، مگو غیر از کلام عشق ،

که عاشق را نمی گیرد بگوش افسون و افسانه .

در جای دیگری می گوید :

حرف واعظ باور عارف نشد

تابع دیوان نگشت انسان ما

در قرون وسطی فقیهان که تشریح کنندگان قوانین دین و

نگهبانان مبانی تئوریک آن بودند در حل و فصل امور دیوانی و قضایی

نیز اشخاص ذینفوذی بشمار میرفتند . صرفاً بهمین دلیل نیز نسیمی

پیوسته از فقیهان صحبت بمیان آورده ، آنها را خفاشانی ضعیف

می خواند که از درك حقیقت عاجز و از روبرو شدن با آفتاب نیز

گریزانند .

فقیه و صوفی از دیدار روی یار روگردان

نصیب ذره‌ای ناچیز از خورشید همین باشد

و نیز :

زاهد بیقین زحق شود روگردان

زیرا که نمی‌کند بر آدم سجده .

و در جای دیگر :

بمن گوید فقیه : این نقد ده آن تسیه را بستان

ز حیوان آن اولانک نیست آیا کم‌تر و بد تر ؟

قصیده فلسفی « بحر الاسرار » نسیمی که بفارسی سروده درخور تحلیل و تدقیق خاصی است . قصیده فلسفی « بحر الابرار » امیر خسرو دهلوی شاعر بزرگ هند که نخستین نظیره را بر « خمسه » ی نظامی سروده و بقصاید خاقانی جواب گفته است در خاور نزدیک اشتها فراوانی کسب کرده بود . در خاور نزدیک نخستین شاعری نیز که به این قصیده شاعر بزرگ هند جواب سرود هما نا نسیمی است . این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که سخنوران برجسته‌ای چون عبدالرحمن جامی و علیشیر نوایی نیز به این قصیده امیر خسرو دهلوی پس از نسیمی جواب سروده‌اند . لیکن جواب نسیمی از کلیه جوابهای دیگر متمایز است . . .

دردیوان نسیمی با چند شعر نیز که بفاجعه‌ی مرگ نسیمی

اختصاص دارد برخورد میشود : در این آثار از اعدام شاعر بحث میشود ، از جریان پوست برگرفتن از او صحبت میرود . خواننده چنین گمان می کند که این اشعار را کسی دیگر با نام نسیمی سروده است : از منابعی که در بالا ذکر کردیم چنین برمی آید که پس از محاکمه ی شاعر فتوای پوست برگرفتن از او صادر شد . لیکن این فتوا همانند بموقع اجرا گذاشته نشد . حکمران حلب جریان محاکمه و فتوای صادره را برای تصدیق بنزد سلطان رئیس دولت مملوکهای مصر فرستاد . تا رسیدن امر سلطان نیز شاعر در زندان حلب باقی ماند . در طی این مدت نیز شاعر شعری چند در تشریح وضعیت خود سروده است که در این اشعار هیجانات يك انسان رشید و آزاده در آستانه ی مرگ و مبارزه وی با دشمنان عتاید و افکارش متجلی گشته است در خلال این اشعار که ما آنها را « اشعار زندان » نامیده ایم صدای مغرور شاعری بی پروا که به پیشوا از مرگ می شتابد و با مرگ دست و پنجه نرم می کند شنیده میشود . نسیمی حوادثی را که بر سرش می آید از پیش دیده و آنها را تصور کرده است . او متذکر میشود که از عذاب و شکنجه بیم و هراسی ندارد و برای تحمل هر گونه مشقتی آماده است . او دشمنان خود را ، غدا ب و مشقتها را ، مرگ را به مبارزه می طلبد و با آنها به نبرد می پردازد :

هر چه آید ز تو جاننا بجگر با کم نیست .

بهر يك نوش ز صد نیش و ضرر با کم نیست .

شیشه بر سنگ زد ، حق بنمودم اظهار ،
ترسد احوال ، منم آن اهل نظر ، باکم نیست ؛
پوست کنندند به افسانه زاهد از من
نا حق وداند همه اهل بصر ، باکم نیست ؛
زاهد از بیم يك انگشت ز حق روگردان ،
پوست گیرند ز عاشق ، بنگر ، باکم نیست .

تنها در این بیت اخیر یکدنيا حقیقت بطور وضوح بیان شده
است . در اینجا است که مردانگی با جبن و خیافت ، راستی بادروغ
و پیمان شکنی روبروی هم قرار گرفته است . شاعر در بحبوحه‌ی مرگ
نیز داغ رسوایی بر پیشانی دشمنان مرام خود میزند و پیروزی و برتری
معنوی خود را نشان میدهد ...

* * *

نسیمی زیبایهای حیات را بدون موسیقی نمی تواند تصور کند ؛
او بکرات په تمسخر و استهزای روحانیون و صوفیان که موسیقی
را حرام کرده اند می پردازد :

بی صفا صوفی که ساز خوش نوا داند حرام

میدانیم که دین اسلام موسیقی را حرام دانسته و کسانی را
که بموسیقی گوش فرا میدهند فریب خوردگان دجال می نامد ؛ در
طریقه های مختلف نیز موسیقی حرام شمرده میشود . لیکن پانته ئیستها
و بویژه مولویها در الحان موسیقی نغمات الهی می شنوند و آیین و

مراسم دینی خود را با آهنگ موسیقی و بخصوص بانوای نی برگذار
مینمایند. نسیمی نیز بعنوان يك پانته‌ئست پیگرو ثابت قدم می‌گوید که :
گوید دف و چنگ و نی انا الحق !

و بدین ترتیب الحان و موسیقی را الحانی الهی می‌شمارد.
شاعر اشعاری نیز دارد که در آنها منحصرأ از موسیقی صحبت در
میان است و کلیه دستگاهها و مقامات موسیقی خاور زمین را در
طی آنها نام می‌برد و غزل بر اساس نامهای دستگاهها و مقامات
موسیقی پایه‌گذاری شده است :

گشته ز سرشك غم و حسرت رخ من ساز ،
يك يار در این پرده بمن ناشده دمساز

من از می عشاق کنم عشرت نوروز
در چنگ حسینی بشود راست سرافراز.

يك چارگه لطف کند حسن بزرگی
آن غنچه دهان تو بما، ای بت شهناز.

زنگواه صنعت ناله کنم زار سه گاهی
عازم به مجاز است چو محبوب هوش آواز

آهنگ صفاهان زندان نای عراقی
جان در ره رهاب نماید ز تو پرواز :

آن روی مبرقع بدلم ساخت حصاری
با ما تو مخالف مشو ، ای دلبر طناز .

از شورچو گوید سخن عشق نسیمی
از ذوق وی آید بطرب سعدی شیراز :

چنانچه دیده میشود شاعر در نخستین بیت غزل جاری شدن سرشک حسرت را بر رخسار خود برشته‌های ساز تشبیه می‌کند : سپس نیز آنانرا که در این رهگذر باوی دمسازند بیاد آورده ، تمام دستگاههای موسیقی کلاسیکمان را يك برمی‌شمارد. نام دستگاهها و مقامات : عشاق ، نوروز ، راست ، حسینی ، چارگاه ، شهناز سه‌گاه ، مجاز ، اصفهان ، عراق ، رهاب ، حصار ، مبرقع ، مخالف ، شور و غیره نیز در داخل ابیات غزل و مناسب با وزن و آهنگ آن استادانه بکار برده میشود . اینکه نسیمی در پایان غزل نیز از شاعر بزرگ ایران سعدی شیرازی یاد می‌کند امری تصادفی نیست ، چه سعدی نیز غزلی زیبا با همین قافیه سروده است .

شاعر بزرگ در دیگر اشعار خود نیز از اصطلاحات موسیقی در مقیاس وسیعی استفاده کرده است :

برشش آواز و ده دوپرده ، بیست و چار شعب

هم رباب و ارغنونم ، چنگم و طنبور من :

و در جای دیگر :

از این موسیقی ، ای سامع ، شدت چیزی اگر مکشوف

بیان بنما مقاماتش ، هم ادوار اصولش را

نسیمی دارای ملمعات دوزبانی : آذربایجانی - فارسی و

آذربایجانی - عربی نیز می‌باشد : در غزل واحدی مصرع نخستین

بزابانی و مصراع دوم بزابانی دیگر آمده است و حتی ملمعاتی نیز دارد که در آنها طلیعه مصراع بزابانی و فرجام آن بزابانی دیگر است . این مراتب بگسترش و بسط و توسعه دوستی بین خالقها کمک موثری کرده است . تصادفی نیست که نویسندگان عرب اثر بدیعی بنام « مقامات نسیمی » در باره وی نگاشته و شعرای فارس زبان نیز همواره با محبت فراوان سخن از وی بمیان آورده اند .

آثار نسیمی بنامهای « الف لام » الغبای معکوس » نیز بسیار جالب هستند . در این گونه اشعار کلمه اول هر بیت و گاهی نیز هر مصراع با یکی از حروف الفبای عربی آغاز میشود ، بدین معنی که حروف نخستین مصراعها بترتیب حروف الفبای عربی مرتب گشته اند . مثلاً :

الف - آن قامت بیند هر کسی بیجان شود .

ب - بشارت گردد هر کس مرا سلطان شود .

ت - تمنای وصال ، این مرا باشد نیاز .

ث - ثنا خوانی برایت ، جان ترا قربان شود !

جیم - جمله خوبها را ای پری سلطان تویی ،

ح - حسن اندر نگارم یوسف کنعان شوی .

در « الغبای معکوس » نیز شعر از حرف آخر الفبا شروع شده بحرف نخستین پایان می پذیرد . اینگونه اشعار گاهی طبق الفبای عربی ۲۸ و گاهی نیز طبق الفبای فارسی ۳۲ حرف را در بر می گیرد .

جالب توجه اینست که شعر سرایی بسبک « الف لام » و « الفبای معکوس » که نخستین بار در آثار نسیمی دیده میشود بعدها در ادبیات سرایندگان خلقی « عاشیقهها » نیز رواج است . حتی در آثار هنرمندان مشهوری مانند « سایات نووا » و عاشیق عاسگر نیز با دیوانیهایی که « الف لام » و « الفبای معکوس » نامیده میشود برخورد می کنیم .

در آثار نسیمی با اشعار معمایی و چیستانی که در سروده های عاشیقهها و در گفت گوهای آنان زیاد متداول است برخورد میشود . همانطور که عاشیقهها هنگام گفت و شنود با مخاطب خود « آن چیست ؟ گفته و از او پاسخ می طلبند شاعر نیز رو به معاندان و معارضان خود نموده پرسشهای زیادی در برابر آنان قرار میدهد و از آنها پاسخ می خواهد

آب کوثر از چه رو دارد بدنیان چارسر ؟

باغ رضوان را چرا باشد همانا هشت در ؟

میوه طوبای اخضر باشد آیا از چه قسم ؟

آفریده حق تعالی ماده آنرا پاکه نر ؟

حور و غلمان عبارت از چه بود ؟

هو و من هو اشارت از چه بود ؟

و نیز در رباعیات او :

علم الاسماء عبارت از چه چیز ؟

سورة طاهها اشارت بر چه چیز ؟

آدم خاکی کنایت از چه چیز ؟

لوح محفوظی بشارت از چه چیز ؟

اختلاف در اینجا است که اینگونه پرسشها در سروده‌های عاشیقها در باره موضوعات دینی است و حال آنکه در آثار نسیمی این پرسشها ماهیت فلسفی کسب می‌کنند .

کلیه این عوامل ثابت می‌کند که آثار نسیمی با ادبیات شفاهی توده‌ای پیشرفت کرده و تأثیر و روندی روی سروده‌های عاشیقها ابراز داشته است

بعضی از محققان خاطر نشان ساخته‌اند که نسیمی نوشته منشوری بنام « مقدمة الحقایق » بزبان مادری دارد که در آن از مسلک حروفی بحث نموده است . لیکن تاکنون تعلق این اثر به نسیمی که دستنویسهای مختلفی نیز از آن موجود است از نظر علمی مستدل نگشته است . غنای شکلی و ظاهری آثار نسیمی در تکامل آثار منظوم ما بزبان مادری رل مهمی بازی کرده است .

ترجمه : دکتر احمد شفائی

پروفسور ح - و . قهرمانوف
رئیس شعبه نسخ خطی وابسته به هیئت رئیس
فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان

«نسخه‌های خطی آثار عمادالدین نسیمی*»

برای بررسی و پژوهش میراث شعری عمادالدین نسیمی - شاعر
و متفکر قرن چهاردهم ، و تالیف شرحی (مونوگرافی) درباره آثار
او . و تجزیه و تحلیل آن آثار از لحاظ آرمانی و هنری ، و ارزیابی
نقش وی در تاریخ ادبیات قرون وسطی شرق ، قبل از هرچیز به متون
موثق و معتبر آثار شاعر احتیاج است .

تا این اواخر پژوهشگران آثار عمادالدین نسیمی امکان داشتند
فقط از متونی استفاده نمایند که بر اساس نسخ خطی که قرن‌ها از عصر
نسیمی فاصله داشتند استفاده نمایند .

در دواوین شعرای خاورزمین ، تحریفات و اصطلاحات و اضافات
فراوانی صورت گرفته . بطوریکه بسیاری از این آثار بتدریج و با
گذشت زمان از لحاظ موضوع کاملاً شکل دیگری یافته‌اند . این امر
بیشتر اوقات در جریان بازنویسی نسخ خطی و نیز زمانی صورت گرفته

* پیام نوین (نشریه انجمن فرهنگی ایران و شوروی) شماره پنجم (۱۱۷) -
دوره یازدهم ، فروردین - اردیبهشت ۲۵۳۵ .

که محزرین «اشتباهات» مؤلف و صاحب اثر را «اصلاح» کرده و به اصطلاح کلمات موجود و غیر قابل درک برای خود را به لغات ساده تر و مفهوم تر تبدیل نموده و ترکیبات منسوخ دستوری و لغوی را بر طرف ساخته و یا خود، مصرع و بیتی را اضافه نموده و یا حذف کرده و انداخته اند که اینکار، گاهی تمامی يك اثر شعری را نیز شامل شده است. تعریفات و اصلاحاتی که در متن اشعار صورت گرفته به ساطه نقطه نظرهای فلسفی و ایده‌تولوزی‌های رسمی و انگیزه‌های مذهبی در فلان دوره زمانی نیز مرتبط بوده است.

میراث شعری عمادالدین نسیمی، که نقطه نظرهای بشر دوستانه‌اش، با نظرات سیاسی و مذهبی و فلسفی جامعه معاصرش در تضاد بوده و با ایده‌تولوزی حاکم زمان خود مغایرت داشته و ملحدانه خوانده میشده، نمونه بارز آثاری است که در آن اصلاحات و اضافات و تغییرات کلی داده شده است.

با وجود مساعی دانشمندان آذربایجانی و خاورشناسان بسیاری از کشورهای دیگر، هنوز مسأله مربوط به احیاء و انتشار متون علمی انتقادی مجموعه کامل آثار عمادالدین نسیمی، حل نشده است. بدیهی است که بدون وجود يك متن علمی - انتقادی از همه آثار شاعر امکان ندارد خلاقیت و مهارت هنری و ابزار بیانگر افکارش را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

یکی از علل اصلی فقدان مجموعه کامل آثار نسیمی این است

که تا این اواخر نسخ خطی موثق از آثار شاعر که تاریخ بازنویسی آن بتاريخ نسخه‌های اصلی مولف برسد ، در دسترس نبود ؛ اخیراً جریان تشخیص نسخ خطی تحریف نشده او ، در نتیجه بررسی‌های ثمربخش تر میراث شاعر ، شتاب و شور دیگری گرفت . باوجود این باید گفت که ماهنوز از حل و فصل نهائی این مسئله ، بدوریم . اگرچه ما اکنون تعداد زیادی از نسخه‌های خطی آثار مؤلف را بزبانهای آذربایجانی و فارسی بشکل دیوان در اختیار داریم که براساس آن متون علمی - انتقادی تهیه و چاپ میشوند لیکن درباره وجود نسخه‌های خطی آثار شاعر عربی ، اطلاعاتی کافی در دست نداریم . باید امیدوار بود که در آینده با انتشار فهرست‌های مربوط به وجود آثار خطی عربی چه در کتابخانه‌های دولتی و در کتابخانه‌های شخصی کشورهای عربی و ترکیه و ایران ، نسخ خطی دیوان عربی نسیمی و نسخه‌های خطی زیاد دیگری از دیوان‌های آذربایجانی و فارسی او نیز که نزدیک به نسخ اصلی مؤلف باشند ، کشف گردند . در حال حاضر ما ، ده‌ها نسخه خطی آثار عمادالدین نسیمی را در اختیار داریم . این نسخ در کتابخانه‌های آذربایجان ، انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی - شعبه النینگراد انستیتوهای نسخ خطی جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان و جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان و انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان) و مخازن

کتابخانه‌های ایران ، انگلستان ، آفریقا ، فرانسه ، آلمان ایتالیا ،
چکسلواکی و ترکیه و یک سلسله از کشورهای عربی نگاهداری میشوند
آشنائی با این نسخ و تجزیه و تحلیل علمی آنها نشان داده‌اند
که بیشتر متون مرشار از تحریفات و اضافات و ملحقات بیشمار
می‌باشند و نمی‌توانند بخوبی شالوده‌یک متن علمی - انتقادی دیوانهای
شاعر بزرگانهای آذری و فارسی ، قرار گیرند .

با در نظر گرفتن وضع ما مجبور شدیم از میان تعداد بیشمار نسخ خطی
موجود ، متون موثق و کامل‌تری را مشخص نماییم که در سطوح
مختلف به نسخه‌های اصلی مؤلف نزدیکتر بودند .

در فهرست نسخ خطی کتابخانه استامبول شرح مختصری پیرامون
۹ نسخه از دیوان عمادالدین نسیمی درج شده است . در میان نسخه‌های
مورد وصف ، قدیمی‌ترین نسخه . نسخه‌ای است بشماره ۶۲۹ که
به کتابخانه ملی ترکیه تعلق دارد . (نسخ خطی حکیم اوغلی پاشا) ،
این نسخه در سال ۱۴۸۷ هجری قمری بازنویسی شده و شامل دو مثنوی ،
۲۵۱ غزل ، ۱۵۸ رباعی و ادبیات قصار و ۱۵ رباعی است .
نسخه‌های خطی دیگری که با شماره ۳۹۷۷ ثبت شده و به موزه مسجد
« ایاسوفیه » تعلق دارد و تاریخ آن بسال ۱۵۰۳ میرسد نیز جلب توجه
می‌کند .

کامل‌ترین نسخ خطی استامبول عبارت است از دیوان عمادالدین
نسیمی که در کتابخانه بایزید تحت شماره ۳۲۵۲ نگاهداری میشود

این دیوان که فاقد تاریخ است شامل يك مثنوی ، مناجات نامه ، ۵۸۲ غزل ، ۴ مستزاد و ۳ ترجیع بند و ۳۰۲ بیت قصار می باشد .
یکی از قدیمی ترین نسخ خطی آثار نسیمی (دواوین فارسی و آذری) در کتابخانه مجلس سنای ایران نگهداری میشود . این نسخه بدستور یکی از علاقمندان با نفوذ نسیمی بنام محمد تمن - امیر آذربایجانی فراهم شده است . نسخه فوق در سال ۱۵۰۴ توسط خوش نویس مشهور سلطان محمد ، باز نویسی گردیده است . خط زیبای نستعلیق وابسته به مکتب سلطان علی مشهدی که در يك خط حاشیه طلائی روی کاغذ ابریشمی نقش شده و تزئینات دیگر این اثر ، گواه بر آن است که خوش نویس و سفارش دهنده و الامقام او برای آثار شاعر ، ارزش زیادی قایل بوده اند .

نسخه خطی فوق حاوی دیوان فضل الله نعیمی استاد نسیمی نیز می باشد که تاکنون انتشار نیافته است ، دیوان فارسی متن کامل غزلیات و رباعیات عمادالدین نسیمی به احتمال زیاد از روی دست نویس ، باز نویسی شده که در زمان حیات شاعر ، تهیه گردیده است . با کمال تاسف باید خاطر نشان سازیم که متن آذربایجانی ،

دیوان کامل نیست و فقط سه چهارم آثار شاعر را تشکیل میدهد ؛ کامل ترین دیوان شاعر که از آن تحریفات و ملحقات و اضافات درامان مانده ، دیوان اشعار آذری عمادالدین نسیمی است که بیش از ۱۲ هزار بیت دارد و در کتابخانه شخصی محمد نخجوانی دانشمند

مشهور ایرانی نگاهداری می‌شود . پس از مرگ دانشمند مذکور کتابخانه شخصی او بدانشگاه تبریز اهداء شد . نسخه خطی مذکور به نستعلیق ترکی نگاشته شده و شرح مختصر آن در فهرست نسخ خطی منزوی آمده است . این نسخه فاقد تاریخ است ولی بدلیل اینکه دارای اعراب نبوده و همچنین بدلیل بعضی از ویژگی‌های خوش-نویسی ، میتوان گفت که دیوان در اواخر قرن هفدهم - آغاز قرن هیجدهم رونویسی شده است .

نسخه دیگر دیوان آذربایجانی عمادالدین نسیمی که حاوی بیش از ۸ هزار بیت است ، در شعبه نسخ خطی شرقی وابسته به هیئت رئیسه فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نگهداری می‌شود . نسخه خطی فوق نیز فاقد تاریخ است . لیکن با توجه باینکه کتاب آن به خط نسخ طبق رسم الخط سده ۱۵ دارای اعراب کافی است ؛ ترکی بوده و این نسخه را باید حداکثر به قرن شانزدهم مرتبط دانست .

نسخه فوق شامل ۲۰۱ برگ است و روی هر صفحه ۱۲ بیت غزل و ۴ رباعی نوشته شده . غزلیات و رباعیات با خطوط ساده قرمز رنگ ، حاشیه بندی شده اند .

در اینجا باید مخصوصاً از نسخه دیوان آذری عمادالدین نسیمی که در کتابخانه موزه لوپ - قاپو سرای استامبول حفظ میشود نیز یادآوری نمود . با توجه به شیوه خط و نوع کاغذ دیوان ، میتوان

گفت که نسخه مذکور در قرن هجدهم نگاشته شده است. لیکن بطوری که از مندرجات متن آشکار میشود دیوان از روی قدیمی ترین متن اصلی نسخه - برداری شده و حاوی تقریباً متن کامل قصاید و غزلیات و رباعیات و سایر شعرهای غنائی عمادالدین نسیمی بزبان آذری است در میان نسخه های دست نویسی که برای تهیه و تدوین متن علمی - انتقادی آثار آذری عمادالدین نسیمی مورد استفاده قرار میگرد باید از نسخه هائی یاد آوری کرد که یکی در باکو در سال ۱۷۱۰ و دیگری در بخارا بسال ۱۷۹۳ نسخه برداری گردیده اند. نسخه باکو در شعبه نسخ خطی وابسته به هیئت فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سولستی آذربایجان و نسخه بخارا در انستیتوی خاور شناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی - شعبه لنینگراد نگاهداری میشوند.

متأسفانه ماموق نشدیم دیوان اشعار آذری عمادالدین نسیمی را که در کتابخانه ملی قاهره حفظ می شود. و در سال ۱۵۳۴ توسط احمد ابن اسکندر نسخه برداری شده، در متن علمی - انتقادی خود بگنجانیم. شرح مختصر این دیوان در فهرست نسخ خطی ترکی و فارسی علی حلمی، آمده است.

بعضی اشعار و غزلیات و قصایدی که حتی در کامل ترین دیوانهای آثار تغزلی عمادالدین نسیمی نیامده ولی در جنگهای قدیمی ترادبی، مجموعه های خطی و نسخه های شخصی دوستان ادب وجود دارد نیز مورد نقد علمی قرار گرفت و در متن آثار شاعر و گنجانیده شده

ما با قبول و یارد اشعار گوناگونی که موقع تهیه و تدوین متن علمی - انتقادی نسخه‌های خطی و در مطالب تکمیلی و آثار چاپی دیگر از آنها استفاده کرده‌ایم ، میتوانیم امیدوار باشیم که برای نخستین بار در تاریخ ادبیات آذربایجان ، متنی را تهیه و فراهم کرده‌ایم که یافته‌های جدید امکان خواهد داد یک سلسله از آثار دیگر شاعر ، که در متن علمی انتقادی منعکس نشده‌اند نیز کشف گردند . تهیه و تدوین متن علمی - انتقادی آثار عمادالدین نسیمی شاعر و متفکر برجسته قرن چهاردهم بدون تردید شرایط مساعد مطلوبی بررسی و پژوهش هر چه عمیق‌تر تاریخ ادبیات آذربایجان فراهم می‌آورد .

ترجمه : غلامحسین متین

تیمور لنگ و حروفیان

قیام حروفیان برای آزادی از اسارت تیمور لنگ از وقایع مهم تاریخ ایران است ؛ اما این مطلب در بؤة فراموشی مانده است : نوشته زیر يك نوشته تاریخی یا رمان نیست بلکه مطالبی است که در مورد این واقعه تاریخی از خلال کتابها جمع آوری کرده‌ام که البته ماجرا خیلی دقیق‌تر و مفصل‌تر از این است.

اوراق تاریخی هر ملت و کشوری پر از ظلم و تعلی ، اشغال بیگانگان و حوادث ناگوار دیگر است . سرزمین ایران نیز در طول تاریخ به چنین حوادث زیادی برخورد کرده است ؛ زمانی اسکندر ایران را تار و مار کرده ، زمانی زیر نفوذ اعراب قرار گرفته ، روزگاری زیر سم اسبهای یاغیگران مغول ویران شده و ... امامدتی از استیلای بیگانگان نگذشته که قیامها و شورشهایی بروز کرده ، اشغالگریگانه را منکوب کرده‌اند . همیشه قیامها در مقابل استیلاگران بدو صورت بوده است ، یا دست به شمشیر و در مقابل ستمگران قد علم کرده‌اند و یا با توسل به اعتقادات مردم ، حس اعتقادی آنها را تحریک کرده و وادار به قیام علیه دشمن کرده و بدین ترتیب با وضع دوره خود مبارزه کرده‌اند : در هر زمانی آتش این قیامها و رستاخیز وجود

داشته است :

تسلط مغولها بر ایران ، یکی دیگر از تاریکترین دوره های تاریخی ایران است و بعد از این تسلط ، بتدریج حکومت های فئودالی بر ایران حکمفرما شده و زندگی مردم دستخوش خواسته های امیران بوده است . در نیمه دوم قرن هشتم هجری ، امیر تیمور با لشگری گران ایران را زیر پا می گذارد و برای ساختن امپراتوری عظیم همه جا را ویران کرده ، از هیچگونه کشت و کشتار مضایقه ای نمی کند . در این زمان در اکثر کشورهای آسیا حکومت فئودالی برقرار بود ، همین موقعیت دوره نوینی از عصیانهای خلق را بوجود آورده بود که در برابر بهره کشیهای فئودالی بپاخاسته ، قیامهایی در تمام گوشه و کنار کشور بوقوع پیوسته است .

اکثرا در جوامعی که حکومت فئودالی در آن حکمفرماست ، نهضت های خلق در زیر لفافه معتقادات مذهبی و قوع می یابد که مردم با گرویدن به مذهبی و آوردن مسلکی ، در آزادی انسان از چنگال اسارت کوشیده اند . این روح بیداری و قیام همواره در ایران وجود داشته است . عهد تیمور نیز برای ایران نقطه تاریکی بود و زمان پذیرای قیام و نهضت . همچنانکه در زمان استیلای عرب ، ملت شجاع ایران در مقابل اعراب کشیده و با همت هم از یوغ بندگی آزاد شدند ، حال نیز قیامهایی در شرف رخ دادن بود تا طوق بندگی را کنار انداخته ، بیگانه را از کشور خویش خارج سازند و

در مقابل اشغال او مقاومت کنند : در این زمان نیز ، مثل همیشه ، آذربایجان خود را سربلا کرده ، همه مردم غیور و شجاع آذربایجان ، با عشق به وطن و آزادی در مقابل بیگانه صف می کشند و اجازه ورود یا غیره خارجی را به سرزمین خود نمی دهند . گروه انبوهی از مردم آذربایجان در زیر لفافه معتقدات مذهبی و با فلسفه « حروفی » خود را آماده جانفشانی در راه وطن می کنند و با قیام خود آزادی و استقلال خود را از گزند ستمگران محافظت می کنند .

وضع کلی زمان ۱)

چنگیزخان و جانشینانش ایران را زیر سم اسبهای خود ویران کردند و زمانی که از قدرت جانشینان چنگیز و هلاکو کاسته شد ، ایران به میدان تاخت و تاز اقوام مختلف مبدل شده ، هرامیری مدتی بر این سرزمین خمیر می زد و مدتی بعد سر کرده ای دیگر او را رانده خود به جای او می نشست .

پس از مرگ ایلخان که فرزندی از او باقی نمانده بود گروه طرفداران وزیر غیاث الدین محمد فرزند رشیدالدین کوشیدند تا کشور را با روح اصلاحات غازان خانی اداره کنند ، بنابراین « آریا » را که یکی از اخلاف « آریغ بوکا » برادر هلاکو خان بود به ایلخانی برگزیدند . دسته مخالفی به رئیسی « امیرعلی » و دسته سوم از خاندان هلاکو بنام « موسی (نوه بایدو - ایلخان ششم) قد علم کرد . در نبردی نزدیکی مراغه غیاث الدین شکست خورد و

طرفداران موسی نیز در طی دو نبرد در «آلاداغ» بسال ۷۳۷ هـ و نزدیک مراغه بسال ۸۳۸ هـ شکست خورده ، نابود شدند .

«جلایریان» در سال ۷۴۰ هـ بوجود آمد . رئیس آن امیر حسن بزرگ سیاست غازان خان را دنبال کرد ولی در متصرفات خود به بهره‌کشی بی رحمانه و نامحدود از رعایا پرداخت و در این کار حد و میزانی قابل نبود . این گروه نیز برضد «چوبانیان» به جنگ پرداختند . دسته چوبانی در طی دو نبرد ، در نخجوان (۷۴۱ هـ) و نبرد مراغه (۷۴۲ هـ) دسته جلایریان را شکست داد و سلسله چوبانیان قدرت خود را در آذربایجان ، ارمنستان و شمال غربی ایران استوار ساخت

چوبانیان نیز در آذربایجان بنای بدرفتاری گذاشتند و با مردم بازورگویی حکومت می کردند که در این موقع بزرگان آذربایجان از «جنیک خان» پیشوای «قرل اردو» استمداد کردند . وی با شکریان خویش به یاری ایشان شتافت و تبریز را تسخیر کرده ، به دولت چوبانیان پایان بخشید و «ملک اشرف چوبانی» را که یکی از سیاهترین قیافه‌های ستمگران قرون وسطایی خاور زمین است با اموال غارتی بسیار (از طلا و نقره و جواهرات) دستگیر کرده و در میان سرور و نشاط مردم تبریز اعدام کردند . چون در قرل اردو اغتشاشانی بوقوع پیوسته بود جنیک خان عزیمت کرد . آنوقت امیر مبارزالدین محمد از آل مظفر تبریز را تسخیر کرد (۷۵۹ هـ)

ولی چیزی نگذشت که شاه شجاع فرزند وی ، او را از سریر سلطنت انداخته ، خود بر جای پدر نشست و زمال آل مظفر را در دست گرفت . سپس بسال ۷۸۶ هـ تبریز بدست سلطان اویس جلایری افتاد ولی دیگر این خاندان بسیار پاشیده بود . پس از مستقر شدن جلایریان که خبر هجوم تیمور بگوش ها رسید «توختامیش خان» قزل اردویی از بیم آنکه آذربایجان و غرب ایران بدست تیمور بیفتد بسال ۷۸۷ هـ به نواحی مزبور حمله کرده ، شهرها و روستاها را ویران ساخت و لشکریانش تبریز را ویران کرده ، با غنائم زیاد برگشتند .

در چنین دوران فئودالی ، نام تیمور در دل امیران حکومت های کوچک و بزرگ ترس و رعبی سخت انداخته بود . تیمور امپراتوری بزرگی را طرح ریزی میکرد و می خواست سیاست چنگیز خان را اجرا کند . نقشه وسیعی برای فتح و تسخیر اراضی ایران ، قزل اردو ، هندوستان ، قفقاز و دیگر کشورهای خاور نزدیک طرح کرده بود . تیمور می کوشید با غارت کشورهای مغلوب ، نیروهای مولده ماورالنهر را ترقی دهد و با غنائمی که از غارتها و چپاولها بدست می آورد ، برای احداث بناها ، قنوات و تزئین شهرهای آن دیار خرج میکرد ؛ برای اینکار تمام هنرمندان ، صنعتگران ، نقاشان و کارگران ماهر را در سمرقند جمع کرده می خواست تا شهری نمونه از آن بسازد . علاوه از این تیمور می خواست جاده های کارونرو و بازرگانی میان آسیا و اروپا تحت فرمان و نظارت او باشد و بهمین خاطر سعی

در تسخیر کشورهای ایران و آذربایجان که جاده‌های مزبور از آن می‌گذشت می‌کرد. برای اجرای نقشه‌های خود به خراسان لشکر کشید (۷۸۳هـ)، هرات و سبزوار را تسخیر کرد (۷۸۴هـ)، حکمران فارس تسلیم شد حکمفرمای مازندران از دراطاعت درآمد. مقاومت سیستان (۷۸۵هـ) در هم شکسته شد و در جریان اغتشاشات سبزوار بعد از فتح قلعه محکم آن، تیمور باخشونت تمام هزاران اسیر را زنده - زنده رویهم گذاشته با گل و آجر مناره‌ها برپا کرد. سپس ایالات جنوب بحر خزر را مسخر کرد (۷۸۶هـ)، گرگان را تسخیر و شمال ایران را از دامغان تا سلطانیه مطیع ساخت.

تیمور دیگر در اوج شهرت و جهانگیری بود و در بیرحمی و قتل و غارت هیچ حد و مرزی را نمی‌شناخت در سال ۷۸۸هـ تبریز را اشغال کرده، شهر را غارت کرد و هنرمندان و صنعتگران را بسمرقند انتقال داد. در تبریز اندک تدارکی در مقابل تیمور دیده شده بود ولی مقاومت فایده نداشت و شهر در دست آن خونخوار افتاد.

تیمور هنرمندان زیادی را به سمرقند انتقال داد از میان این هنرمندان می‌توان از «خواجه عبدالقادر مراغه‌ای» نام برد. او از موسیقی شناسان آذربایجانی است که در فن موسیقی کتابها نوشته است. وقتی تیمور لنگ متوجه ایران شد، خواجه با اهل و عیال خود به کربلا گریخت ولی چون چاره‌ای ندید به حضور امیر تیمور آمده و این دو بیت را برای او خوانده و نواخته است :

مشرق و مغرب مسخر دور سنکا دولت و نصرت مقرر دور سنکا
 فتح و نصرت دائما بیلکنده دور دولتین حقدن مقرر دور سنکا (۲)
 تیمور بعد از تسخیر تبریز به کنار رود کر رفته و با ابراهیم
 شروانشاه قراردادى بسته به سمرقند برگشت و خود را برای یورش به
 نوختمیش خان حاکم قزل اردو آماده کرده ، پس از چند سال مبارزه
 با او ، این بار تا بغداد حمله کرده و در موقع برگشت به سرزمینهایى که
 تحت فرمان «ایلدیریم بایزید» سلطان عثمانى بود دست درازى کرده ،
 غارت مى کند و تا ارمنستان پیش میرود . تیمور به قدرت خود بیشتر
 پی برده بود و از سلطان بایزید که شهرت جهانگیرى او همه جا رسیده
 بود نمى ترسید .

تیمور بدنبال چپاولها و غارتهاى خود به لرستان شتافت
 (۷۸۸ هـ) بروجرد و خرم آباد را غارت کرد و امرداد بسیاری از
 مردم را ، زنده از بالای پرنگاهها سرنگون کردند . در سال ۷۹۰ در
 اصفهان با آل مظفر جنگید و کله مناره های بسیار از ۷۰ هزار
 جمجمه اصفهانیان بپا کرد . بسال ۸۰۱ هـ پس از مبارزه با افغانان
 از رود سند گذشت و درهند ۱۰۰ هزار نفر را از دم شمشیر گذرانند
 در میان سرزمینهایى که زیر پای لشکر ۱۰۰ هزار نفرى تیمور
 ویران گشته بود ، تنها منطقه ای که سالم مانده و چندان آسیبی ندیده
 بود همانا آذربایجان بود و در میان قلعه ها ، تنها قلعه ای که ضمن

محاصره چند ساله تیمور نتوانسته بود تسلیم کند قلعه « آلینجا » در نخجوان بود که به همت مردم در مقابل یورشهای تیمور لنگک مقاومت نشان می داد .

امیر تیمور بعد از اینهمه جهانگیری و کشور گشایی ، سرزمین پهناوری را که زیر فرمان داشت بین دو فرزند خود شاهرخ و لیعهد و میرانشاه تقسیم کرد . شاهرخ قسمتهای شرقی و خراسان را زیر فرمان داشت و میرانشاه حاکمیت آذربایجان را بعهد گرفته ، شهر سلطانیه را مقر خود قرار داد .

قیام ها

قرون وسطایی در مشرق زمین ، مرحله فتودالی و مرحله قیامهای خلق بشمار می آید . فتودالهای خرده پای هر کدام آهننگ تخت حکمرانی کرده و با دیگر رقیبان خود به مبارزه برمی خواستند . در چنین موقعیتی بیشتر تلفات و زیانها متوجه طبقه زحمتکش بوده و یورش های مکرر تیمور لنگک برای تسخیر این سرزمینها و قتل عام های وحشیانه او جان مردم را بلب رسانده بود . مشرق زمین به يك میدان جنگ و گریز مبدل شده بود . حکومت های مستقل كوچك نیز هريك بنوبه خود ، باعث جنگهایی خونین می شدند و تیمور همه این حکومتها را رام کرده شالوده امپراتوری بزرگی را میریخت .

سیل لشکر صدهزار نفری تیمور هر جا که می رسید غارت و ویران می کرد و چیزی را سالم نمی گذاشت بدین ترتیب کشور های

اطراف ، خود را برای مقابله بالشگر تیمور آماده می کردند و خوب می دانستند که در مقابل چنین لشکری مقاومت فایده ای ندارد ، بدین جهت با شنیدن نزدیک شدن تیمور ، به درون چهار دیواری قلعه ها پناه برده و برای فرار فرصتی را می جستند و یا برای جلوگیری از خونریزی خود را زودتر تسلیم می کردند .

علاوه از قتل و کشتار های تیمور ، روحانیان اسلام نیز که جز ثنوی اسلام چیزی را نداشتند افرادی را به عنوان کافر و بددین بالای دار می بردند ، همینطور مسیحیان نیز تحت عنوان جنگ های صلیبی و آزادی بیت المقدس ، همیشه در جنگ و جدال بودند ، همچنین جنگ های مذهبی بین اقوام مختلف ادامه داشت که تمام این اوضاع و احوال دست بدست هم داده . سرزمین پهناوری را به یک دریای متلاطم و وحشتناک تبدیل کرده بود .

مردمی که از وضع ناپهناک زمان ناراضی بودند ، سربه شورش برداشتند و در هر گوشه از این سرزمین قیامها و عصیانهایی بروز کرد . مسلم است که در چنین دورانی اگر قیامی رخ دهد باید رنگ مذهبی داشته باشد چون دین در تمام شئون زندگی و دانش و اجتماع آن روز بشری نفوذی سخت و عمیق داشت . در این میان مسلک حروفی ندایی بود که همه یک دل و یک زبان بدان پیوسته و به ندای آن صدا دادند و بدین منوال این فرقه در مقابل فتو دالها و امیر تیمور صف کشید ، قبل از حروفیان ، مسلک های دیگری نیز بوقوع پیوسته بود ؛

در آسیای صغیر «حاجی بکتاش» فرقه «بکتاشیه» را بوجود آورد و شیخ بدرالدین سیمای به آن رنگ سیاسی داد. پیروان این آئین بر علیه مالکیت های بزرگ بپا خاسته و در حدود ۱۰ هزار کفن پوش این فرقه، در راه هدف جان خود را قربانی کردند.

به عقیده بعضی محققان مشرق زمین (و.آ. گاردلوسکی و دیگران) در قرن پانزدهم میلادی یک سلگ پنهانی از غلات شیعه که در ایران و کشورهای مجاور، میان پیشه‌وران و قشرهای پایین شهری بسیار رواج یافت، گروه «علی الهی» بود (۳).

طریقت «اخی فرخ» یکی دیگر از فرقه‌هایی را شامل می‌شود که کارگران برای آزادی خود تشکیل داده بودند و در زمان تیمور دوباره جان گرفته بود (۴).

مدتی قبل از نهضت حروفی، در قسمتی از آذربایجان حکومت مستقل ناپایداری توسط قاضی برهان‌الدین بوجود آمد که این سرزمین را از تجاوز امیر تیمور و امپراتوری عثمانی حفظ کرد. قاضی برهان‌الدین استعداد شاعری داشت و شعر را به منزله حربه و سلاحی در برابر دشمن بکار می‌گرفت و مردم میهنش را علیه اشغالگر تهییج می‌کرد و نوای قهرمانی و جنگاوری داشت. پس از هرافتادن قاضی برهان‌الدین

(۳) تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۳۷.

(۴) مجله آذربایجان، باکو، ۱۹۷۵، شماره‌های مخصوص نسیمی.

نهضت حروفیه آغاز می شود (۵) :

«محمد اقبال لاهوری» در کتاب «سیر فلسفه در ایران» آئین حروفی را تکامل یافته فلسفه اسماعیلی می شمارد که در پرتو فلسفه خود، در بازنمایی اسلام کوشیده است. در این کتاب فرقه حروفی را از لحاظ جنبه های ملی و طبقاتی، ضد فئودالی و مترقی می شمارد (۶) که با وجود اهانت ها و تهمت های ناروا، با سرافرازی از بونه آزمایش بیرون آمده است :

حروفیان با عقاید تازه خود در بازنمایی اسلام و شناخت قرآن می کوشیدند. حروفیان عقیده داشتند که تمام اسرار حیات در حروف قرآن مندرج است و این حروف در خطوط صورت انسان منعکس می باشد. فضل الله نعیمی تبریزی بانی این فرقه، این راز را کشف کرده و بهمین دلیل به مقام الوهیت رسیده است و به عقیده آنها هر کس که قادر به درک خویشتن گردد می تواند به این مقام برسد بدین خاطر حروفیان می کوشیدند اسرار جهان و کائنات را با ارتباط با خطوط صورت انسان تشریح نمایند.

به فرقه حروفی علاوه بر نظر ضد فئودالی بودنش، باید با نظر فلسفی نیز نگریست و نباید نظرمان را تنها به مبارزات آنها معطوف و منحصر سازیم. در هر دوره ای عده ای جان خود را،

(۵) ح. صدیق، واقف شاعر زیبایی و حقیقت، تهران، چاپ سوم، ص ۲۶

(۶) محمد اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ترجمه دکتر امیر حسین

فدای عقیده خود می‌کند و این قربانی افتخاری بزرگ برای انسان بشمار می‌رود. انسان در هر حال برای دست یافتن به دشمن، به مذاهب مختلفی روی می‌آورد؛ در این میان مسلک حروفی در عرض سالها و قرن‌ها بصورت‌های مختلفی درآمده، فرقه‌های دیگری از آن منشعب شده، همچنین از طرف مورخان و سیاحان فرنگی با مذاهب شیعه، سنی، قلندری، بکتاشیه و سایر مذاهب مقایسه شده است؛ در این هرج و مرج و تعدد عقاید است که حروفیگری پیچیده تر شده و بحث در آن مشکل به نظر می‌رسد.

«نعیمی» بانی حروفیان

فضل‌الله نعیمی تبریزی مؤسس فرقه حروفیه، در دوران تاریک قرون وسطایی یکی از پرچمداران انساندوستی و نوعپرستی بود. بسال ۱۳۳۹ م (۷۴۰ هـ) در استرآباد پا بهرصه هستی گذاشت. او در محیطی می‌زیست که مردم از ظلم و ستم فئودال‌ها به تنگ آمده بودند و تبریز زیر پای اشغالگران ویران می‌گشت و مردم زیر پای قدرتمندان لگدکوب می‌شدند؛ از طرف دیگر اسارت روحانی نیز مکمل تمام این محرومیت‌ها بود. فضل‌الله احساس می‌کرد که باید مردم را برای گرفتن حقوق خود تحریک کند، بنابراین مشغول فعالیت شد و مردم را به مسلک و مرام خود، که بعدها «حروفی» نام نهاده شد دعوت کرد.

این فیلسوف شاعر در اوایل جوانی در شهرها و سرزمین‌های مختلف مشرق زمین به سیروسیاحت پرداخت و از نزدیک با اوضاع و

احوال جوامع مختلف آشنا شد. او از راه کلاهدوزی امرار معاش می کرد و به ترویج مرام و عقیده خود می پرداخت: مدتها درموطن خود استرآباد، زندگی کرد و برای اینکه آثارش قابل فهم عامه باشد به زبان بومی کتاب نوشت و یادگیری جاودان به زبان خود و آن سامان بجای گذاشت.

فضل الله نویسنده ای پرکار بود و درباره تکامل انسان تعالیمی آورده بود. به عقیده فضل الله، علامت باطنی و سری ادوار این تکامل، همانا «حروف» الفبا است و نام این گروه از همینجا مأخوذ است، اما طولی نکشید که فعالیت حروفیان بصورت مخالفت با فتوئدالها درآمد. فضل الله در نظریات عارفانه خود پایدار بود و با دلیری و شجاعت در عقیده اش پافشاری می کرد و با شهادت تمام، سالوسی و دو رویی و بی عدالتیهای حکمرانان فتوئدالها و مرتجعان را افشا می کرد و با این عمل بر عده دشمنان خود می افزود:

فضل الله به اکثر مناطق ایران سفر کرده و بسال ۷۷۵ هـ به مکه معظمه رفت و از این پس بطور جدی به نشر عقاید حروفی پرداخت: اما چون همواره مبارزات ضد فتوئدالی و افکاری آشتی ناپذیر با استیلاگران و قدرتمندان و تیمورلنگ داشت، در همه حال مورد تعقیب قرار می گرفت و تبریز که زیر لشکریان حکمرانان متعدد ویران می شد، فرصت کمتری برای فعالیت فضل الله دست می داد، بدین خاطر تبریز را مناسب ندیده، به شروان و باکو رفت و تا آخر

عمرش در همانجا زیست . در شروان « ابراهیم شروانشاه » برای فضل الله مکانی ترتیب داده ، مانع تبلیغ مرام او نشد . در اینجا لازم میآید شروانشاه را بیشتر بشناسیم .

در بهار سال ۱۳۸۲ م اهالی شروان قیام کرده و « هوشنگ » را از تخت برانداخته بودند و به دنبال پیدا کردن حاکم عادل ، ابراهیم شروانشاه را به حکمرانی برگزیده بودند (*) اما این دسیسه ساخته خود ابراهیم بود که از چند ماه قبل چنین نقشه‌ای را چیده و خود را کنار کشیده بود . ابراهیم فرزند محمد بن کی قباد عموی هوشنگ بن کاووس بود . وقتی که کاووس بن کی قباد به تخت و تاج رسید ، فرزندش هوشنگ ، عموی خود محمد بن کی قباد را از هرگونه امتیازی محروم کرده بود . سپس ابراهیم سعی در آن داشت تا انتقام خود را بگیرد و بدین ترتیب دسیسه‌ای چیده ، وسایل برانداختن پسر عموی خود هوشنگ را فراهم آورده بود ، برای قیام کنندگان سلاح تهیه کرده بود و حکم قتل پسر عموی خود هوشنگ را خودش داده بود . اما وقتی امیر تیمور به قدرت رسید این حکم برای تیمور لنگ نیز نقشه می‌چید و حروفیان را بخاطر همین منظور در شروان پناه داد تا بتواند از آنها به نفع حکومت

(*) - شروانشاهان از چند قرن پیش از این در آذربایجان حکمفرمایی داشتند و نظامی و خاقانی نیز مدتی در دربار آنها بوده ، کتاب خود را بنام شاهان آن خاندان نوشته‌اند .

خود بهره جوید . ابراهیم برای نگهداشتن حکومت برای خود ، همچنین بیرون کردن میرانشاه فرزند تیمور ، از آذربایجان - که حکمرانی آذربایجان را در دست داشت - به قیامهایی نیاز داشت که شاید توسط حروفیان بوقوع می پیوست ؛ بهمین علت در کار حروفیان دخالت و مخالفتی نشان نداد .

ابراهیم از اولین روزهای سلطنت ، همیشه بفکر حکومت خود بود ، همواره به تیمور می اندیشید که چگونه با پای لنگش حکمرانی تمام دنیا را بدست آورده و به فرزندش میرانشاه خواهد سپرد و برای چنین روزی تدبیر می اندیشید . برای اجرای نقشه خود - وقتی که فضل الله به شروان رفت - حاکم باکو یعنی « حاجی فریدون » را خواسته ، سفارش می دهد تا برای فضل و مریدانش مکانی ترتیب دهد . در همان مجلس ، وزیر اعظم یعنی « قاضی بایزید » به این کار راضی نشده و گفته بود : « فضل الله کفر است و بنابه علم او ، سنگ و کرکس هم خداست . » حاجی فریدون نیز در جواب گفته بود دنیا روی کاف و نون برقرار است : برای اهل علم و حکمت ، احترام و حرمت قائلم . اگر فضل الله علامات آفریدگار را در وجود انسان می بیند حتماً چشم او بیناتر و روشنتر است » اما عقیده و مرام ابراهیم غیر از اینها بود : « فضل الله دشمن دشمنهای ماست ، اگر علم او کفر هم باشد باز برای ما لازم است . » (۷)

بدین ترتیب برای فضل الله اجازه سکونت داده شد . در این زمان از نوشتن قرارداد با امیر تیمور يك سال گذشته بود و همین قرارداد موجب شده بود که این سرزمین از هجومهای وحشیانه تیمور در امان بماند . فضل در آنجا پیروان زیادی برای خود پیدا کرد ، سپس مریدان را بگوشه و کنار کشور فرستاد تا مرام او را تبلیغ کنند . عده‌ای به ایران ، عراق ، سوریه ، خاك عثمانی و حتی سمرقند و خوارزم فرستاده شدند . در خاك عثمانی گسترش این مسلك بسیار چشمگیر بود . خلفای فضل به خانقاه درویشان بكتاشی در آناتولی رفته و آئین حروفی را به آنان آموختند و طولی نکشید که آن درویشان حروفی شدند (۸) و به سرعت این مسلك در ترکیه رواج یافت . مدت زیادی نگذشته بود که این مسلك در سراسر ایران و آذربایجان ، سوریه ، خاك عثمانی میان پیشه‌وران و متنورین شهری رواج یافت (۹) .

مرام حروفی رنگ مذهبی و سیاسی داشت . قیام اصلی فضل برای ارزش نهادن به مقام انسانی بود که زیر چکمه زورمندان پایمال می‌شد و در جنگها جان هزاران انسان از دست می‌رفت . فرقه حروفی نیرویی را بوجود آورد تا در مقابل استیلای تیمور استقامت داشته باشد و رنگ مذهبی آن چنین بود که بارو حانیان کهنه پرست مبارزه میکرد . همواره معتقدات مذهبی در نهضت خلق بیشتر موثر می‌افتد ، فضل الله

(۸) دکتر عبدالله رازی ، تاریخ کامل ایران .

(۹) تاریخ ایران ، کریم کشاورز .

از این بابت سود جسته و پیروان خود را به میان مردم نا امید و بی پناه که عقیده شان در مورد خدا و پیغمبر و دین شست شده بود - فرستاد و این فرستادگان در دل مردم شور و هیجانی انداخته ، روح بیداری را در آنها زنده کرده و اعتقاد آنها را پرورش دادند و باعث شدند تا مردم با ندای «انا الحق» رو بسوی شهرها و مراکز حروفی نهند .

امیر تیمور که در حق هنرمندان ، شاعران و صنعتگران ظلم و ستم می کرد ، همه يك دل و يك زبان برای رهایی خود دست به دامن فضل می زدند و به مسلك حروفی می پیوستند . بدین ترتیب با همت توده ای که همه هنرمند ، شاعر و صنعتگر بودند ، مرام حروفی بسرعت گسترش یافت .

فضل الله با بهره گیری و اطلاع از فلسفه های مختلف ، با روحی کنجکاو به جهان وهستی می نگریست ، او جوانب مترقی فلسفه های قدیم را استخراج کرده و با عقایدی مانند تناسخ و حلول و... افکاری متضاد و آشتی ناپذیر داشته و عرفان معمولی زمان را رد کرده و تکامل طبیعت و انسان را مورد نظر قرار می دهد . فلسفه حروفی اگرچه در لفافه مذهبی بیان شده ، ولی وجود عناصری در مخالفت با خود مذهب کاملاً به چشم می خورد . تعصبات خشک مردم اندیشمندان از ابراز عقیده خود باز میداشت ؛ لذا حروفیان ابتدا با تکیه بر خرافات موجود دین ، به آن حمله کردند و سپس آنرا ساخته دست انسان و حاکی از ترس و ناتوانی انسان شمردند . آنگاه به فلسفه انسان - خدایی حلاج رو کرده ، حتی صراحت لهجه را تاجایی می رسانند که نسیمی مبلغ بزرگ حروفیان می گوید :

گر انا الحق های مارا بشنود منصور مست

خود بخون ما دهد فتوا و هم در آورد (۱۰)

فرقه حروفی که يك نیروی قدرتمند برای برانداختن قدرت سیاسی تیمور شمرده می شود ، نباید بسادگی این جنبش بزرگ فلسفی را تنها يك توطئه سیاسی تلقی کرد ؛ بلکه باید بدان از دیدگاه علمی و فلسفی نیز نگریست .

مبلغان مرام حروفی واعظانی بودند که بر بالای منبر علم حروفی را تدریس می کردند و مردم را به این مسلک دعوت می کردند افرادی که مایل به این مسلک می شدند به ها کو رفته در گروه حروفیان وارد می شدند و قسم می خوردند که تا آخرین نفس به عقیده خود وفادار بمانند ، آنگاه لباس و کلاه و علامت مخصوص حروفی را می گرفتند . (۱۱) پس از اینکه این افراد مورد اطمینان و لایق شناخته می شدند ، ضمن تعلیم به شهرهای مختلف فرستاده می شدند تا تجربه بیندوزند و مردم را بیشتر با این مسلک آشنا سازند . آنگاه برای گسترش هرچه بیشتر ، به تمام گوشه و کنار ایران و محالک همجوار نمایندگانی می فرستادند از آن جمله به شهرهای تبریز ، شروان ، شماخی کردستان ، کرمان ، خراسان ، مازندران ، شیراز و حتی سمرقند و بلخ و خوارزم فرستاده بودند .

از این افراد ، شاعرانی بودند که علاوه بر زبان آذری ، به

۱۰) دیوان فارسی نسیمی شروانی و نسیمی تبریزی ، تهران ، ۱۳۵۴ .

۱۱) مجله آذربایجان شماره های مخصوص نسیمی .

زبانهای فارسی و عربی بطور کامل آشنا بوده و مضمون کتابهای فضل را در آن زبان بصورت نظم درآورده ، مردم را دورخود جمع کرده و این مسلک را تبلیغ می کردند . گروه دیگر لباسهای خود را عوض کرده به روستاهای دور افتاده می رفتند و با هزار زحمت و رنج در دل مردم نا امید و بی پناه رغبتی بوجود می آوردند . از این افراد حتی در لشکر تیمور وارد شده ، لشکریان را به خود جلب می کردند . دسته ای دیگر بعد از آشنایی به مرام حروفی به کارهای دیگر مشغول می شدند و پولی را که بدست می آوردند برای تأمین مخارج گروه خود به استادشان فضل الله می فرستادند و خود را برای آزادی از دست ستمگرانه تیمور آماده میکردند . این کارگزاران به تمام سرزمینهای حاصلخیز ، از آنجمله به سواحل بحر خزر و گوشه و کنار ایران برای دامداری و کشاورزی پراکنده شده بودند .

از این گروه شاعران بیش از همه در ترویج مسلک و گسترش حروفی مؤثر بوده و در خلق ادبیات نیز به ادبیات ملت خود نقطه عطفی داده اند . از این دست شاعران میتوان نخست از عمادالدین نسیمی و خود نعیمی و سپس از طفیلی اردبیلی ، خلیلی ، قاسم انوار و سروری نام برد . در تمام اشعار این شاعران همت ، مقاومت ، مردانگی و انسان دوستی در توجع است ، پیشرو این شاعران نسیمی است که شاعران دیگر از مضامین و شکل های شعری و هنری او بهره گرفته اند .

در این دوره ، شاعران به زندگی مردم توجه داشتند و برای بدست آوردن آزادی مردم می کوشیدند و سعی داشتند با بیدار کردن افکار مردم ، بر قدرت مسلک خود بیفزایند تا بدینوسیله از نفوذ دشمن جلوگیری بعمل آمده ، از شکستها جلوگیری شود . همچنین در این مسلک برای اینکه تمام مردم اشعار آنها را بفهمند به زبان بومی شعر گفتند و برخلاف سنت های ادبی که بخاطر اوضاع سیاسی-اجتماعی زمان به فارسی و عربی شعر گفته می شد این بار زبان آذری در میان شاعران رتبه بزرگی را حائز بود و «زبان آذربایجانی را زبان مقدس مسلک خود ، همسنگ زبان عربی در اسلام بقلم می آوردند.» (۱۲)

نسیمی

از نزدیکان فضل و بزرگترین مبلغ مرام حروفی ، عمادالدین نسیمی است : این شاعر بزرگ بسال ۱۳۶۹ م در شروان دیده بجهان گشود . دیارش از قدیم مرکز علم و ادب بوده ، مخصوصا در قرون وسطایی مرکز ادبی خاور زمین شمرده میشد و این امر موجب شد تا نسیمی بسوی ادبیات گرایش پیدا کند .

نام شاعر «سیدعلی» لقبش «عمادالدین» است و تخلص «نسیمی» را بروزن «نعیمی» برای خود انتخاب کرده است : در اوایل بخاطر ارادت نسبت به حسین بن منصور حلاج «حسینی» تخلص می کرد و حلاج در اشعار او يك قهرمان و يك مرد فداكار تصویر میشود .

در این زمان ابراهیم شروانشاه در دربار خود شاعران را عزیز می داشت و دوستدار شعر و ادب بود. در سالهای اول حکومتش، شاعری بنام «کاتبی» شهرت زیادی داشت که قصاید و غزلها می گفت و حتی در مدح ابراهیم قصیده ای سروده و انعام گرفته بود. اما این شاعر مدتی بعد، از دربار دوری گزیده در کنج میخانه ها مسکن گزیده بود. سالی که ابراهیم با امیر تیمور قرارداد بسته بود، ضیافتی ترتیب داده بود؛ ولی در آن ضیافت شاعری پیدا نشد تا شعری بسراید، لذا ابراهیم دستور داد در شهر جار بکشند که هر کس در شعر گفتن هنری دارد به ضیافتگاه دعوت کنند. مدتی بعد حاکم باکو «حاجی فریدون» شاعری را به دربار دعوت میکند که در آنوقت ۱۷ - ۱۶ سال بیشتر نداشت. این شاعر در خانواده ای محترم بزرگ شده و پرورش یافته بود و با بلاغت و آرامش تمام سخن می گفت. در دربار از او خواستند تا در مدح شاه شعری بگوید، او با بلاغت تمام از اینکه در مدح سخنی ندارد بازگفت و بدین نحو هیچوقت در سلك مداحان قرار نگرفت. از همانروز نخست، همه به اشعار شیوای او آفرین می گفتند. شاعر در حالیکه عود می زد غزلها و «بایاتی» های عاشقانه می سرود. ابراهیم او را کرامت داشت و چون به قدرت نفوذ کلام او پی برد سفارش داد تا از این شاعر مواظبت کرده، احترام بگذارند؛ چون این شاعر ادیب و ندیم دربار او خواهد بود.

اما بزودی به ابراهیم خبر دادند که شاعر دوست داشتنی او، شماخی را ترك کرده و رفته است : ابتدا می گفتند که درباکو عاشق دختر فضل الله شده است و چون دختر را به او نمی دهند همچون مجنون سر به بیابانها گذاشته است و بعدها گفته شد که کتابهای شیخ فضل الله را خوانده و حروفی شده است و در سرزمینهایی که تیموریان ویران کرده بودند فعالیت می کند . این شاعر همانا نسیمی بود که دیگر هرگز به دربار بازنگشت : (۱۳)

در سفری که فضل الله از تبریز به شروان کرده بود با این شاعر آشنا شده و این دوستی در جهان بینی شاعر اثر فراوان داشت و تخلص «نسیمی» را هماهنگ «نعیمی» انتخاب کرد و در اشعار نسیمی بکرات به اسم فضل الله بر می خوریم که بعنوان استاد خود نام برده است :

زین سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی

کز خاك پای فضلش بر سر نهادی افسر !
بدین ترتیب نسیمی در صف مبلغان مرام حروفی قرار گرفت و از هنر و ذوق شاعری خود ، برای گسترش هر چه بیشتر حروفیگری سود می جست ؛ علاوه بر این به تمام اکناف مشرق زمین مسافرت کرده است . در آن سالها ، بسیاری از شاعران ایران از وضع تابهنجار ایران می گریختند و در دربار عثمانی می ماندند و علاوه بر زبان

خود ، بزبان ترکی نیز اشعار شیوایی میسرودند ؛ (۱۴) نسیمی مدتی به خاك عثمانی رفت و در آنجا زمینه مساعدی برای ترویج این مسلك موجود بود که بسرعت مریدان زیادی را دور خود جمع کرده و شاعران از طبع و ذوق شاعری او بهره‌ها بردند و مسلك حروفی در میان شاعران جایی برای خود باز کرد .

مبارزه حروفیان

حروفیان در عین ترویج مسلك خود ، مبارزات علنی نیز بالشکریان تیمور و فتودال‌های محلی انجام می‌دادند . قلعه آلاینجا که ضمن محاصره چند ساله تسلیم تیمور نشده بود ، مقاومت در آن به همت و یاری حروفیان صورت گرفته بود و تیمور نتوانسته بود عرض چند سال محاصره ، مقاومت را درهم شکند .

زمانی که قلعه آلاینجا در محاصره امیر تیمور بود ، مردمی فداکار و ازجان گذشته مخفیانه آذوقه و اسلحه به داخل قلعه می‌بردند که رئیس اردوی تیمور ، یعنی « امیر قیماز » که شماخی را نیز به غارت برده بود - این افراد را که بالغ بر پانصد نفر بودند دستگیر کرده بود ؛ سپس آنها را در معبد گاهی حبس کرده و از پنجره ، دودکاه را آرام آرام وارد اطاق می‌کرد و با این شکنجه آنها را می‌کشت تا دیگران فکر کمک به قلعه را از سر نگذرانند . (۱۵)

۱۴ - دکتر رضا خسروشاهی ، شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر ، تهران .

۱۵ - مجله آذربایجان .

در داخل خود قلعه ، نیرویی وجود داشت که می توانست قیام کند و به ثمر برسد و همیشه در انتظار فرصتی بودند و هر وقت مناسب می دیدند شکستی به لشکر وارد می کردند . اما این مبارزات تنها در داخل قلعه نبود بلکه جماعتی از تبریز ، گنجه ، شروان و شکی ، سلاح در دست پسوی آلینجا حرکت می کردند .

در بهار سال ۱۳۹۳ م ضمن محاصره آلینجا ، میان لشکریان تیمور و دسته ای ناشناخته که شب هنگام در مشکهای آب ، نفت به داخل قلعه می بردند ، برخوردی کوچک ولی خونین اتفاق افتاد . (۱۶) این واقعه در عرض سالها چندین بار اتفاق افتاده بود ؛ ولی این واقعه ، حادثه مهمی برای مردم آذربایجان بود .

این حادثه در موقعی رخ داد که تیمور از یورش بغداد باز میگشت : ابراهیم شروانشاه بر سر قبر سربازان تیمور که کشته شده بودند ، نماز و تعزیه بر پا کرده و برای این مجلس ، بزرگان و افراد معتبر کشور را جمع کرده و منظور از این کار ابراهیم ، این بود که وانمود کند در این حادثه کوچکترین دخالتی نداشته است .

در همان واقعه قاضی با یزید - وزیر اعظم شروان - کلاهی را پیدا کرده بود که در حقیقت منسوبیت آورندگان نفت را معلوم می کرد . او می خواست این کلاه را به فرزند تیمور ، میرانشاه که مقر او سلطانیه بود بفرستد ولی مصلحت دید به امیر تیمور که در

راه بغداد- تبریز از یورش هفت ساله خود بر می گشت بفرستد و بگوید از اینکه عرض سالها موفق به فتح قلعه نشده اند علتش در همین کلاه است. این کلاه به کلاه فضل های عثمانی و کلاه های ارمنی شباهت داشت که اکثر آ دسته های حروفی چنین کلاهی بسر می گذاشتند.

مدنی از این واقعه نگذشته بود که در شماخی بخاطر جشن نوروز و سالگرد تاجگذاری شاه، عالی منصب های شهر دعوت شده و میرانشاه نیز در این جشن شرکت داشت؛ بعد از مراسم جشن که میرانشاه برای مراجعت آماده میشد مردی باخنجر بطرفش حمله ور می شود، ولی در اثر ازدحام مردم خودش کشته می شود. بعد از کشته شدن این مرد، خبر به تمام اطراف و اکناف کشور می رسد ولی مرد شناخته نشده، فقط از جیبش کلیدی بشکل «الف» پیدا می کنند که به شهادت بزرگان این علامت، مخصوص پیروان فضل الله بود. (همین سوء قصد بشکل تازه ای در اول فوریه سال ۱۴۳۷ م برای شاه رخ فرزند بزرگ تیمور در هرات توسط شخصی بنام «احمدلار» تکرار می شود و زخم سختی به شکم او وارد می آورد.)

پس از اغتشاشات آلینجبا و ماجرای سوء قصد، تمام حروفیان شدیداً تحت تعقیب قرار گرفته و تهمتهایی بر حروفیان منسوب میشود که این تهمتها باعث شد که روحانیان اجیر شده دربار فتوایی را امضاء کرده و بدین وسیله ای بهانه ای بدست تیمور افتاده، از پایتخت خود سمرقند شروع به قتل عام حروفیان کرده، بشدت آنها را تعقیب میکنند؛

از این حیث حروفیان بشدت شکنجه دیده و در راه هدف با آغوش باز به استقبال مرگ رفته ، جان خود را قربانی عقیده خود می کنند .
 مریدان فضل همه جا شعار میدادند : اگر چنانچه فضل الله دستگیر شود ، همه شان سلاح بدست گرفته و به مبارزه علنی خواهند پرداخت . در این موقع میرانشاه برای ثبوت اینکه شروانشاه به او خیانت کرده و فضل را در حمایت خود نگهداشته است ، قاصدی به شماخی فرستاده و دستگیری فضل را خواستار می شود و ابراهیم شاه بر عکس همیشه برای و انمود کردن اینکه نسبت به حکومت امیر تیمور صداقت دارد ، تصمیم میگیرد تا فضل را با دستهای خود به قاصدان واگذار کند : (۱۷)

بدین ترتیب فضل از باکو بیرون آمد . در بهار سال ۱۳۹۴ م شیخ اعظم رسماً فتوا می دهد که فضل الله کافر و بددین و مریدانش مرید هستند . این فتوا را شاه نیز امضاء کرده و محاکمه حروفیان را به شیخ اعظم و قاضی بایزید رجوع می کند . از موقع صادر شدن فتوای روحانیان سربازان تیمور و میرانشاه به تعقیب و آزار حروفیان می پردازند . دیگر کسی از مریدان به کار و دامداری مشغول نبود . در تبریز يك من نان از ۶ درهم به ۹ دینار رسیده بود . مردم مردن را بر چنین زندگی مشقت بار ترجیح میدادند و در مقابل مالیات گیران مقاومت نشان میدادند و در زیر شمشیر باجگیران میرانشاه جان می سپردند ؛ بدین ترتیب عده ای از مردم کشته شده و صنعتگران و

پیشه‌وران دکانها را بسته بودند :

اگر مریدان از شروان مهاجرت می‌کردند ، دیگر نمی‌توانستند در آذربایجان بسر برند و آنوقت آذربایجان زیراستیلای تیمور باقی می‌ماند ؛ بدین خاطر هیچکس از مریدان راضی به ترك وطن نشد : در این موقعیت سه تن از سرشناس‌ترین مبلغان حروفی - نسیمی ، مولانا محمود و یوسف برای مذاکره پیش ابراهیم شاه می‌روند ، ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرند و عده‌ای دستگیر می‌شوند .

این سه تن اشخاص بزرگی را به علم خود جلب کرده بودند ؛ از آنجمله رئیس قلعه «سردار آلتون» و «احمد اورلاب» حاکم شکی با آنکه مسلمانی صادق و با تعصب بودند. در اثر تدریس به حروفیگری پیوسته و ایمانی راسخ به عقاید حروفیان از خود نشان می‌دادند (۱۸). هفت سال قبل که ابراهیم شاه با سکونت فضل‌الله در شروان موافق بود ، نقشه‌هایی در سر داشت و امروز این نقشه ها بصورت دیگری درآمده بود : در این هفت سال که فضل‌الله به تبلیغ مرام خود مشغول بود ، هر چند که امیر تیمور به قدرت رسیده و در شرق و غرب به جهانگیری مشهور شده بود ؛ با اینحال هر جا که پای مریدان فضل بدانجا رسیده بود هزاران نفر از تبعیت تیمور سرباز زده و پیرو مسلک حروفی شده بودند .

به ترتیب حروفیان بدست دشمن می‌افتند : فتوای روحانیان موجب شد که اکثر آنها را دستگیر کرده و اعدام کنند . در تعقیب

حروفیان اقامتگاه نعیمی نیز آشکار شده و بدست دشمن می افتد :

بسال ۱۳۹۴ م در میدان آلینجا ، حکم اعدام فضل الله نعیمی تبریزی اجرا می شود . بفرمان میرانشاه فضل الله را اعدام می کنند و جسدش را به دم اسب بسته ، در کوچه و بازار می گردانند . میرانشاه با این عمل خود ضربتی بزرگ به این فرقه وارد می آورد . مرگ نعیمی برای حروفیان يك فاجعه بود ؛ اما حروفیان از پای نشستند ، نفرتی عمیق به میرانشاه و تیمور نشان می دادند و او را بنام «دجال» و «مارانشاه» می خواندند . مرگ نعیمی یکی از فجیع ترین اعدام های تاریخ است و مردانگی و بی باکی او در مقابل دیو مرگ ، افتخار آفرین و کم نظیر . نعیمی همچنانکه در تمام زندگی پایداری و استقامت داشت و از مبارزه و غلبه سخن می گفت و از مرگ نمی هراسید ، در دم مرگ نیز همین شجاعت و مردانگی را نشان داد .

در ادامه تعقیب حروفیان عمادالدین نسیمی نیز بسال ۱۴۱۷ م بدست دشمن افتاد و در شهر حلب زنده از او پوست کردند .

اما بامرگ پیشروان حروفی ، این فرقه قدرت خود را از دست نداد ، بلکه همواره در انتظار فرصتی بود تا خودنمایی کند ؛ این وضع ادامه داشت حتی در عهد جهانشاه قراقویونلو ، دختر فضل الله باعده ای از مریدان نزدیک فضل الله ، دوباره ترویج مسلک حروفی را در تبریز رونق داد ، ولی باجمعی قریب ۵۰۰ نفر کشته شدند (۱۹) .

فرقه حروفی به این زودی پایان نپذیرفت بلکه شاعران بعدی آذربایجان مردانگی و از خودگذشتگی آنها را سمبل قهرمانی اشعار خود کردند و به فرقه حروفی تمایل نشان دادند و تا زمان حال نیز شعباتی از این فرقه باقی مانده است : در دربار شاه اسماعیل صفوی ، شاعران گرایش بیشتری به حروفگیری داشتند : میراث ادبی و فرهنگی حروفیان برای آیندگان مردانگی ، شهامت ، از جان گذشتگی ، بشر دوستی و نوعپرستی است ؛ این خصوصیت بارز حروفی ، در اشعار دیگر شاعران تأثیر عمیقی داشته است و علاوه بر شاعران آذربایجانی ، شاعران ملتهای ازبک و ترکمن در تبلیغ اندیشه های حروفی کوشیده اند و از جان گذشتگی ، فداکاری و مردانگی حروفیان را ستوده اند :

ادبیات حروفیه

ادبیات برای حروفیان بعنوان حربه ای در مقابل استیلاگران بشمار میرفت که در تبلیغ مرام خود ، نظریات انتقادآمیز شدید در مورد جامعه فئودالی و تسلط ارتجاع و بی عدالتیهای اجتماعی به نحوی درخشان بکار می گرفتند. ادبیاتی که حروفیان به خدمت گرفته اند عدم برابری اجتماعی ، زورگویی ، استبداد و بیدادگری فئودالها را که در جامعه آن دوره حاکم بود ، شدیداً محکوم میکند :

آفرینش ادبیات در مرام حروفی بسیار گسترده می باشد و آثار زیادی بر جای مانده است . از جمله کتب مهم حروفیان

« جاویدان نامه » * ی نعیمی است که در واقع پایه و اساس مرام حروفی شمرده می شود که در آن از اعتقادات و نظریات حروفیان سخن بمیان آمده است و فهم آن بدون رساله معروف به « مفتاح الحیات » مشکل می باشد ؛ ولی آنچه بیشتر جالب توجه می کند ، دیوانهایی است که گروه ادب خدمتگزاران حروفیان به نظم کشیده اند از آنجمله دیوان خود نعیمی و دیوان پر حجم نسیمی به زبان آذری و دیوان فارسی آنها می باشد

انساندوستی مهمترین خصوصیت خلاقیت ادیبان حروفی است در این اشعار قدرت عقل و خرد انسان و عظمت نیروی خلاق آن ستایش می شود و به انسان همان ارزشی را قابل می شود که شایسته آن است .

این ادبیات در دوران ظلمت قرون وسطایی بوجود آمده و عرفان زمان بطرز بارزی در آن شکل گرفته است ؛ اما آنچه بحث در باره فلسفه حروفی را مشکل می کند ، تعریفات ، اصلاحات و اضافاتی است که در طول گذشت قرنهای در اشعار شعرای حروفی صورت گرفته است ؛ این آثار باگذشت زمان تغییر حاصل کرده و شکل دیگری بخود گرفته است .

از خصوصیات بارز این ادبیات اینست که اگرچه زبان آذری در میان شاعران رتبه حائز بود ، با اینحال برای جلب ملل دیگر ، به فارسی و عربی نیز توجهی شده است و این مسئله برای همدستی

(*) نسخه های خطی کتاب در کتابخانه دانشگاه کمبریج و در دیگر جاهای دنیا وجود دارد .

و دوستی ملتها حائز اهمیت می باشد .

نعیمی در دوران تاریک قرون وسطا ، در میان ناهنجاریهای اجتماع خود ، مسئولیت سنگین خود را احساس کرده ، وضع نکبت بار زمان ، در رشد جهان بینی او اثر می گذارد . او عوامل ارتجاع و فتودالهای جوامع عصر خود را مورد انتقاد قرار میدهد و در راه ارزش نهادن به مقام انسانی - که زیر پای قدرتمندان لگدکوب میشود - ندای انا الحق را بلند می کند و نعره زنان مردم غفلت زده را از خواب بیدار می کند :

همچو منصور انا الحق زده از غایت شوق

بر سردار بلا نعره زنان می آیم .

فریاد انا الحق نعیمی لرزه بر ارکان حکمداران می انداخت و قصرهای امپراتوران را می لرزد . امیر تیمور با آنهمه قدرت و هیبت خود ، از حروفیان بیشتر از دشمنان دیگر مراقب بود . نعیمی علاوه بر قدرتمندان ، روحانیان مزور و رهاکار را بشدت بیاد انتقاد میگیرد و در این حربه ، قدرت و بلاغت کلام اوست که به کمکش می آید . اشعار نعیمی در عین ترنم مضامین حماسی ، همانقدر نیز ساده و روان است و از تمام زوایا به زندگی و اجتماع خود می نگرد و نفرت خود را از ناراضی و جنگ و جدالها پرازمی کند و در آرزوی روزی است که صلح و صفا بر پهنه گیتی حکمفرما باشد . دنیای مادی و لذات این جهانی را می طلبد ولی از دنیا پرستی مردم تنقید می کند ؛ زیباییهای

طبیعت را می ستاید و مردم را به بهره گیری از لذات دنیا فرا میخواند
و رفتار ناپسند مردم بباد انتقاد می گیرد .

عشق در اشعار نعیمی ، فضیلت انسانی است که عواطف انسانی
را از هر نوع آلودگی پاک می سازد : به همان اندازه که در اشعار
او عشق ستوده می شود ، به همان اندازه شهوت و هوس طرد می گردد .
در اشعار نعیمی به بحثهای دینی و فلسفی نیز بر می خوریم که از وجود
و ذات انسان و مقام او ، دنیا و طبیعت ، روح و قیامت سخن می رانند .
نعیمی از شاعران مدیحه سرا ، سالوس و دورویی که ستمگران کشور
گشارا را ستایش می کردند نفرت داشت ، او ذوق شاعری را در راه
خدمت به انسانها بکام می گیرد و عقاید مترقی حروفی را با شهامت
و صداقت بازگو می کند .

نسیمی نیز شاعری است که از جام وحدت سر مست و عاشقی
جانباز و از خود گذشته است . اگر نسیمی با بی پروایی ، رودر روی
مستبد ستمگر و روحانی تزویر کار می ایستد ، ایمانی را سخ به عقیده
و مرام خود دارد . او شاعری مبارز و فداکار است که با گفتن انا الحق
با آغوش باز به استقبال مرگ می رود . نسیمی رفتار مردم را از هر
طبقه ای مورد انتقاد قرار می دهد ؛ به دزدان لباس روحانیت رو کرده
آنها را رسوا می سازد :

از ریا پاک شوای زاهد آلوده لباس .

شبهه و وسوسه را زهد و ورع نام مکن !

دور سجاده و تسبیح گذشت ای زاهد ،

این یکی دانه مساز ، آن دگری دام مکن !

این فیلسوف بشر دوست سراینده افکار و اندیشه های مرقی دوران خود بود که میراث ادبی غنیمی از خود بیادگار گذاشت که هم در شعر شاعران وطن خود و هم در پیشرفت اشعار بسیاری از ملتها نقش عظیمی ایفا کرده است . شاعران آذری همچون شاه اسماعیل خطایی ، حبیبی ، فضولی ، طفیلی اردبیلی « از مضامین اشعار او بهره گرفته اند . جهان شاه حقیقی (قراقویونلو) نظیره هایی بر آثار وی نوشته است . شعرای حروفی مانند خلیلی ، سروری نتوانسته اند از تاثیر اشعار نسیمی بر کنار بمانند . نسیمی در همان زمان خود در ادبیات ترک تاثیر فراوان گذاشته است چنانکه در آثار شعرای برجسته ای چون شیخی ، ذاتی و نجاتی جای پای نسیمی را مشاهده می کنیم . شاعران ترکمن از جمله امیرعلیشیرنوی و مخدومقلی از فاجعه قتل نسیمی سخن میرانند و او را می ستایند . طرفداری از عشق و محبت و آرمانهای والای آزادی ، سعادت و عدالت ، عمده مضمون فکری اشعار نسیمی است که در اشعار نمایندگان شعر کلاسیک به نحو درخشانی تجسم یافته است .

موضوعی که در اواخر عهد تیموری قابل توجه است ، نهضتی است که برای نوشتن کتابهایی بزبان آذری شده است . در این دوره در حوزه ادبی هرات ، این موضوع مورد تشویق قرار گرفته و آثاری

به این زبان نوشته شده است : بعد از دوره حروفیان ، در خاك ايران
 فتودالهای کوچکی بوجود آمدند و جانشینان تیمور جنگهایی انجام
 دادند و رفته رفته از قدرت آنها کاسته شد . در داخل خاك ايران در
 هر گوشه ای ، گردنکشی لوای استقلال و طغیان بر می افراشت و کشور
 ايران بر لب پرتگاه انقراض رسیده بود که نهضتی بدست جوانی رشید
 و با ایمان بنام «شاه اسماعیل صفوی» بوقوع پیوست . این سردار
 بزرگ و افتخار آفرین تاریخ ايران ، خود ذوق شاعری داشت و در
 دربار خود شاعران زیادی از جمله ملك الشعرا حبیبی ، کشوری و
 طفیلی اردبیلی را جمع کرده و به ادبیات بومی خود نقطه عطفی داد.

اکرم جعفر

عظمت نسیمی

عمادالدین نسیمی همانند حسن اوغلو و قاضی احمد برهان الدین و همپای آنان در مرحله آغازین آفرینش ادبی در تاریخ ادبیات آذربایجان ظهور کرده است : ولی نه به حسن اوغلو شباهت دارد و نه به احمد برهان الدین : نقشی دیگر و ویژگی جداگانه ای دارد. نسیمی ابتکارات پرارزش و سرشار خاص خود در آفرینش آوارخویش دارد . زیبایی بیان ، ویژگیهای سمبلیک ، انسجام کلام و بویژه مضمون ، ایده و جهت در محتوای شعر ، تفکر فلسفی ، رنج آتشین ، حرارت شاعرانه و جزاینها همه از کیفیاتی است که در آثار احمد برهان الدین وجود ندارد ؛ بنابر این همزمانی (نیمه دوم قرن ۱۴) و همزمانی و انتساب هر دو به یک ملت ، تنها عامل اتحاد این دو شاعر است .

اولین ابتکار نسیمی آشتی دادن زبان ساده خلق با زبان عالی ادبیات است . بسیاری رگهای زبانانش ، زبان ادبی مردم را در اشعار فولکلوریک و زبان ادبی کلاسیک را بصورت یک عضو بهم مربوط می سازد . در میان آثار نسیمی به اشعاری برمی میخوریم که گویا اینها ساخته ششصد سال پیش نیست ، بلکه امروز و در عصر مانوشه

شده‌اند : در بسیاری از اشعارش صمیمیت ، محتوای مردمی و حال و هوای زبان امروزی حس می‌شود :

تو یارم باش که قلبم یار دیگری نمی‌خواهد ،
 دلدار قلبم تویی ، دلدار دیگری نمی‌خواهد .
 خوردنم بی تو ، هرچه خورم درد است و خون ،
 بیا ، بیا جانم را به شراب لبانت آشتی ده .
 ماه از ابروان هلالی تو ، بدل به هلال شد ،
 گل سرخ از سرخی گونه‌هایت به خون آغشته شد .
 امروزه در جهان یار وفاداری پیدا نمی‌شود ،
 خار و خس سینه‌ام را گذاخت ، گزاری پیدا نمیشود ؛
 جفای یار جمله وفاست ، جفا نیست
 آنکه گوید یارم جفا می‌کند ، خود اهل وفایست . (۱)

(۱) متن اصلی شعرها :

من منه یار اول کی ، کونلوم بیردخی یارایستمز
 کونلومون دلدارای منسن ، ئوزکه دلدارایستمز
 منسینز ئیددیگیم ، هرنه یثدم ، دردایله قاندئر
 گل ، گل ، دوداغین شربتیینه جانیمی قاندیر
 هلاله دؤندو قمر قاشلارین هلالیندان
 بویاندی قانه قیزیل گول یاناغین آلبندان
 عالمده بوگون عهدی بوتون یار اله گلمز
 یاندیر تیکان باغریمی ، گلزار اله گلمز
 یارین جفاسی جمله وفادئر ، جفا دکیل
 واریم جفا قیلیر دییهن ، اهل وفا دکیل

مبالغه نیست اگر بگوئیم که این اشعار مانند قسمتی از غزل‌های ادبیات معاصر خیلی روان ، صمیمی و زیباست : می‌توان گفت نه تنها قبل از نسیمی و در زمان او ؛ بلکه مدت زمان پس درازی بعد از نسیمی هم ، زبانی را اینقدر سلیس و با اسلوبی چنین روان و اینچنین نزدیک به زبان معاصر آذربایجان ، در هیچ اثری و در زبان هیچ شاعری نمی‌بینیم . به یقین باید گفت که نسیمی بانی زبان ادبی - بدیعی آذری است : طرز نگارش نسیمی برای ادیب و مورخی که قصد نوشتن تاریخ ادبیات آذربایجان را دارد یکی از اولین و مهمترین آثار بشمار می‌آید .

نسیمی با آثار خود تنها وابسته به زبان ادبی - بدیعی آذربایجان نیست ، بلکه در عین حال خالق فن شعر آذربایجان (اعم از قافیه ، وزن ، استعارات و تشبیهات گوناگون و سرشار از زیبایی) نیز هست . او راهی برای پیشرفت شعر آینده آذری باز کرده و خود زیباترین نمونه‌های آنرا ارائه داده است :

در بیت :

آینه و یرمیشم کونول ، آلی چوخ آله دوشمه سین ،

یا نا غنین قیزیل گولو او ستونه ژاله دوشمه سین ،

کلمه « آل » در یک مصراع سه بار در معانی مختلف تکرار شده است و این هنر یعنی بکار بردن یک کلمه را بدفعات و در معانی مختلف مدتها بعد از نسیمی در آثار فضولی می‌بینیم . این تکرار عادی نیست

بلکه تکرار با معانی مختلف است : در مصراع دوم نیز تشبیه کردن گونه‌های یار به گل سرخ ، اشک چشم به قطره‌های ژاله سمبلی برای شعر تشبیهی آینده شده است . باز همین مهارت هنری در شعر دیگر نسیمی :

شول غمزه شیوه سنیدن بیر حاله دو شموشم کی ،
گورمک و حالی ایستر دو شمشک بو حال ایچینه .

که در شعر فضولی هم قبول و پیشرفت این مهارت به چشم می‌خورد :
حیرت ، ای بت ، صورتین گوردو کده لال ایلمنی ،
صورت - حالیم گورن صورت خیال ایلمنی .

در شعر نسیمی کلمه « حال » و در شعر فضولی کلمه « صورت » در سه معنا تکرار شده است و مشخص می‌باشد که در اینجا فضولی راه نسیمی را پیش گرفته و به گفته او دوام بخشیده است : همینطور در مصراع :

دوشد و کمند زولفونه کونلو نسیمی نین نتیجه ! - (= دیدی قلب نسیمی چگونه به کمند زلفت گرفتار شد !) تشبیه زلف را به کمند در این مصراع ، یک قرن بعد از نسیمی در شعر حبیبی می‌بینیم :

زولفون کمندی ، توتدوغو جانین دور ورسنی ، (= کمند زلف جان گرفتار شده را نگه می‌دارد .

در اشعار نسیمی به تشبیهات مشکل و نا آشنای زیادی بر می‌خوریم : مثلاً : زولفی اوزون قصیده دثر ، کیمسه ایر شیمر او جونا

(= زلفش بلند قصیده ایست ، کس نرسد پهای او)

و یا :

عشقینده ای جان نسخه سی ، غوغاده دثرعالم بوگون ، (= در عشقت
ای نسخه جان ، امروز جان در غوغاست) .

در آثار نسیمی ، قافیه های اشعار شفاهی خلق را نیز مشاهده

می کنیم :

ای شمس و قمر اوزلو ،

شیرین دوداغین دوزلو ،

وی شهد و شکر سؤزلو ،

دیدارینا مشتاقم . (۱)

قافیه های « اوز » (صورت) ، « دوز » (نمک) و « سؤز » (سخن) در
ادبیات شفاهی قافیه های خاصی هستند که نسیمی این هنر را قبول و
با شعر خود منطبق کرده است .

ما در وزن اشعار نسیمی ؛ کلمات سخت و مشکل فارسی و
عربی را باظرافت خاصی می بینیم که کلمات را صیقل داده و بحالت
آذربایجانی بکار برده است که در این کار هم شاعر بزرگ بارعایت
قواعد زبان مردم ؛ ابتکار و مهارت نشان می دهد :

(۱) - ترجمه شعر بالا : ای که رویت همچو خورشید و ماه است

لبان شیرینت نمکین است

وی که حرفت همچون شهد و شکر است

مشتاق دیدارت هستم .

در مصراع «چپخدی طئفان تنوردن ، غرق ائده جك جهانی ، گل ، ... » (= طوفان از تنور برخاست ، بیا که جهان را فرا خواهد گرفت) ، حرف «او» در کلمه طوفان با اینکه در اصل سخت است ؛ لیکن نسیمی این حرف را صیقل داده و بکار گرفته است : «چپخدی طوفان» بوزن مفتعلون است که در اینجا «طو» سخت به «نی» ظریف تبدیل شده است . یا در مصراع :

«هر زاهدین کیم ، تسبیحی شل زولفی پرچین اولمادی» (= هر زاهدی که تسبیحش شل و زلفش پرچین نبود) حرف «ای» در کلمه «تسبیح» با اینکه در اصل سخت است ، لیکن نسیمی این حرف را تابع تلفظ مردم کرده ، بصورت ظریفی بکار برده است .

با عرضه این مصراع ها که دارای این چنین وزن ، قافیه و زیبایی هستند ، همراه با نشان دادن شعر مردمی نسیمی ، بخود حق می دهیم تا این شعر بزرگ را از بانیان بلا واسطه و با تجربه شعر آذربایجان بشمار آوریم . اگر ما امروز بخواهیم تاریخ شعر آذربایجان را بنویسیم . هنر نسیمی یکی از منابع اصلی مان خواهد بود . در وهله اول عظمت نسیمی در پرداخت مضمون اجتماعی شعر آذربایجان و در خلق اندیشه اوست . نسیمی در تاریخ ادبیات آذربایجان اولین شاعری است که با شعر خود ، زندگی مردم و فکر و احساس مردم را تصویر کرده است . امروزه بیان کردن تمثالهای حیاتی و مردمی ما می تواند با خواسته ها و مفاهیم زمان نسیمی و

هنر نسیمی هم منطبق باشد . اگر چه به میراث ادبی نسیمی پایبند هستیم ، میتوان گفت که خلق اندیشه شعری در ادبیات آذربایجان ریشه تاریخی دارد . در زمان نسیمی در حالی که شاعرانی همچون عصار تبریزی ، عبیدزاکانی ، سلمان ساوجی ، شرف الدین راهی در کاخهای پر جلال مشغول مداحی بودند ، نسیمی با صدای خشمگین و با جسارتی که از مردم گرفته بود ، در راه آزادی و حقوق انسان و علیه کاخها و معبد ها داد سخن می داد . به جرعت می توان گفت که نسیمی اولین شاعری است که روح مبارز و فکرا اجتماعی را در شعر آذری وارد کرده است . دیگر اینکه مبارزه این شاعر بزرگ علیه دشمنان خلق ، تنها در آذربایجان نبوده ، بلکه این مبارزه در تمام کشورهای شرق نزدیک گسترش یافته بود .

این مسئله خاصی است و لازم به تذکر است که این کشورها ، ممالکی بودند که صاحب سه زبان وسیع ادبی بودند . خواندن - نوشتن و سخن گفتن به سه زبان آذربایجانی ، فارسی و عربی بوده است ؛ شاعر بزرگ برای گسترش هر چه وسیع تر افکارش و برای احاطه هر چه بیشتر بر خواننده و شنونده اش ، آثار پر ارج خود را بنا به اقتضای محیط و زمان خود ، به سه زبان مذکور می نوشت . بدین ترتیب شاعر با تبلیغات افکار حروفیه و ضد فئودالی خود در سه زبان ، به تمام مردم این کشورها خطاب میکرد . این مسئله را نیز باید در نظر گرفت که این زبانها نه تنها به یکدیگر نزدیک نبودند ،

بلکه سه زبان از تیپ و منشأ مختلف - زبانهای با اسلوب ترکی ، هند - اروپایی و سمیتی - بودند : در طول تمام تاریخ ادبیات جهان در میان شعرای بزرگ ، شاعری را که صاحب آفرینش هنری به سه زبان و به يك مهارت می باشد نمی شناسیم . آفرینش آثار زیبایی ادبی به سه زبان ، خود یکی از دلایل عظمت نسیمی که بعدها این قدرت را در آثار فضولی هم مشاهده می کنیم .

نسیمی در ادبیات آذری بانی شعر فلسفی است . همانگونه که معلوم میشود در قرون وسطی فلسفه با دین ، دین هم با سیاست بسیار بهم مربوط شده بود . برای استثمار توده زحمتکش ، دین و سیاست دست بدست هم داده و قدرتهای سیاسی در عین حال که با قدرتهای دینی یکی شده بودند ، برای توده مردم حکومت میکردند . بهمین خاطر در آن اعصار چهره تاریخی و اشخاص با وجدان و تیمارخوار مردم و خواهان منافع خلق و مدافع حقوق مردم ، علیه دین و حکام استثمارگر به مبارزه برخاسته بودند و در این میدان از هر وسیله ای برای مبارزه استفاده میکردند . یکی از این واسطه ها هم مکتب حروفی و مبلغ آن شعر و ادبیات بود : در آذربایجان و شرق نزدیک یکی از سیماهای بزرگ تاریخی که شعرش را علیه قدرتهای ارتجاعی بکار گرفته ، نسیمی است . او در حقیقت شعر و ادب را سلاحی برای مبارزه علیه ارتجاع سیاسی تبدیل کرده بود .

دفاع از حقوق انسان ، مبارزه با قدرتهای مرتجع ، ستیزه با

دین و سیاست در دوره‌ای که هر دو یکی شده بودند ، همچنین متانت جسارت و اراده‌ای که در وجود شاعر است ، از خصوصیات هستند که بزرگی و عظمت معنوی نسیمی را نشان می‌دهد .

نسیمی با استفاده از تز اسلامیت «خدا انسان را از شکل خود خلق کرد» انسان را آنقدر بزرگ می‌نماید که کم کم خدا خودش به سایه‌ای تبدیل می‌شود و وحشت روحانیون را فرا می‌گیرد . نسیمی به مخالفت با کعبه - مکان مقدس مسلمانها - پرداخته ، در حالیکه نظر به انسان زیبا و به زن زیبا دوخته است می‌گوید :

کعبه ، اوزوندورای صنم ، اوزونده دثر سجود و موز ! (=)
کعبه روی توست ای صنم ، سجودمان بر صورت توست (یعنی ما نه برای کعبه ، بلکه برای انسان زیبا سجده می‌کنیم : شاعر در مقابل دین که برای انکار وجود حروفیان جنت و حور را تبلیغ می‌کرد ، می‌گفت حوریه بنزدن اونو وهم و خیاله دوشمه سین (= کسیکه او را به حوری تشبیه می‌کند ، به وهم و خیال نیفتد) یعنی آنچه حور نامیده می‌شود ، وهم و خیال است ؛ اگر حقیقی باشد فقط انسان است ؛ به نظر نسیمی در طبیعت کاملترین و عالیترین مخلوق انسان است اگر خدا انسان را از شکل خودش خلق کرده باشد ، می‌توان گفت انسان موجودی است مثل خدا . بهمین خاطر نسیمی می‌گفت انسان را نمی‌شود تحقیر کرد ، انسان خودش هم نباید خود را کوچک جلوه دهد ، بلکه باید همیشه بسوی تکامل تلاش کند . کیفیات منفی نباید

درو جود انسان وجود داشته باشد . لیکن شاعر در محیط خود اشخاص فرومایه ای را مشاهده می کرد ، لذا آنها را دیو ، شیطان و ابلیس می نامید . اینها هم حکام بی رحم و روحانیون ریا کاری بودند که ارزشی برای انسان قائل نبوده ، انسان را كوچك و تحقیر و استعمار می کردند . نسیمی چنین افراد را همچون دشمن خونخوار انسان جلوه می داد و علیه آنها عصیان می کرد .

نسیمی با اینکه در تمام دوران حیاتش سرآمد ادیبان بود ، با اینحال عهد هنریش به سه دوره تقسیم می شود: اولی دوره جوانی این دوره تا زمان آشنایی با نعیمی است دومی زمان بعد از آشنایی با نعیمی و درك افكار و عقاید او که مبلغ و ترنم کننده پرشور و حرارت آنهاست و سومی بعد از فاجعه نعیمی است .

اشعار ساده ، محبت صمیمی نسیمی بیانگر لیریک و موضوع دینی که درباره (محمد ، علی ، اهل بیت ، دوازده امام ...) نوشته است ، محصول دوره اول است .

در دوره دوم ، به تبلیغ تعلیمات نعیمی یعنی حروفیگری پرداخته و در زمانی که مدافع این افکار بوده ، در جهان بینی نسیمی تغییر ایدئولوژی بعمل می آید : یعنی نسیمی شاعر به نسیمی فیلسوف تبدیل می شود . در آفرینش این دوره او همراه با ننداهای « چیست » ها و « چرا » های او شكوك عمیق که بیانگر حرارت اشعار زیبایی است ، می بینیم يك بیت استادش نعیمی در روح او انعكاس یافته و در فكرش

تحوالی ایجاد می کند :

در آرزوی تو گشتم به هر نشیب و فراز

ندیدم از تو نشانی و رفت عمر دراز

این چنین اعتراف استادش برای شاعر با استعداد و پررو حی همچون نسیمی منبع الهام می شود. او با سؤالات فلسفی اش به خود رجوع می کند و دنبال حقیقت می گردد. در حقیقت :

اصل فلک از چه و نسل ملک از چیست

برای صورت آدمی این همه طلبکار چیست؟

آب و آتش، خاک و باد از چیست آدم نام؟

سجده برای او از بهر چه و در ابلیس پس انکار چیست؟...

روزی آید که بگوئی: جبه و دستار چیست؟ (۱)

این سؤالات در برابر شاعر راهی باز کرده و او را بتدریج بطرف هومانیزم فعال سوق می دهند.

دوره سوم بعد از سال ۱۳۹۴ م یعنی زمان بعد از اعدام نسیمی

است. فیلسوف لیریک و شاعر حقیقت جوی دیروزی، امروز به

شاعر عصیانگری بدل می شود: نسیمی با قیافه خود علیه جمعیتی که

(۱) - فلکین اصلی ندن دئر، ملکین نسلی ندن؟

آدمین صورتینه بونجا طلبکار ندیر؟

اود وسو، ترهاق وئیل آدی ندن دئر آدم؟

اونا سجده نه اوچون، ابلیسه انکار ندیر؟...

بیرگون اولا، دییه سن: جبه و دستار ندیر؟

انسان را كوچك و تحقير مى كنند ، او را مثل حيوان استعمار مى كنند ، همچنين عليه حكام ، روحانيون رباكار و فئودالهاى خونخوار ، در ميان افكارش - محبت و عشق نسبت به انسان ، دفاع از حقوق انساني و والامرتبه كردن حقوق او - ضد و نقیض هاى عميق و كشمكشهاى وسيعى بروز مى كند . نسيمى با مشاهده قربانى شدن استاد خود و عده كثرى در اين راه جلای وطن كرده ، در حاليكه شرق نزديك را مى گردد ، افكار خود را كه براى آن عصر مى توانند انقلابى بشمار آيند ، تبليغ مى كند .

نسيمى با وجود اينكه شاعرى است مبارز و متفكر ، پرجوش و خروش ؛ با اينهمه شاعرى است با روحى خيالى لطيف و عاشقى است صميمى . ظرافت ، عمق و طبيعى بودن ليريك او از دست هيچ شاعرى ساخته نيست : او مقلد كسى نيست . نسيمى بانى و مبدعى به تمام معناست كه پيشكسوت شعر اى آينده ادبيات اين ديار شده است . او در ادبيات عربى ؛ فارسى و تركى تحقيق كرده ؛ با افكار و عقايد گوناگون در علم و فلسفه آشنا شده ؛ درك خود را غنى تر كرده و براى ملتش هنرى تازه ؛ اصول شعرى تازه و ادبيات اصيلى خلق كرده است ؛ حتى هستند كسانيكه ليريسم صميمى ، زيبا و ساده او را غالب بر ليريسم فضولى مى دانند . اين شعر نسيمى :

برق مرواريدهاى آبدار ، اشك از چشمانم جارى مى سازند ،

ببین که بی تو از معدن لؤلؤ چه مرجانهای می پاشم . (۱)
این بیت فضولی را :

قطره‌های گوهر اشک که از چشمانم می ریزد ،
فدای لؤلؤ شهواره‌ای باد که از لبانت می باشد (۲)
بخاطر می آورد : همچنین در شعر ،

روی خود را اگر خواهی زمن پنهان کنی ، هان مکن ،
اشک چشمانم اگر خواهی روان سازی ، هان مکن !
زلف مشکین خود بر روی برگ نسrint پریشان کرده ،
عاشق را اگر خواهی بی‌خانمان سازی ، هان مکن !...
چون ویرانه قلم مسکن عشق توست ،
اگر خواهی مکان حسرتش سازی : هان مکن ! (۳)

(۱) - سولو اینجالرین شوقو گوزومدن آخیدیر یاشی ،

بولؤلؤ معدنیدن گوزنه مرجان ساچارام سنسیر .

(۲) - گوزلریمدن ترکولن قطره اشگیم گوهری :

لبلر یفدن ساچیلان لؤلؤ شهواره فدا ، -

(۳) - اوزونو مندن نهان اتمک دیلرسن ، اتمه گیل

گوزلریم یاشین روان اتمک دیلرسن ، اتمه گیل !

برگ نسرين اوزره مشکین زولفونوسن داغیدیب ،

عاشیقی بی خانمان اتمک دیلرسن ، اتمه گیل !...

چونکی عشقین مسکیند یرکونلومون ویرانه می ،

حسرته اونو مکان اتمک دیلرسن ، اتمه گیل !

و در شعر دیگرش :

ای ماه زلف خود را از صورتت کنار بزن

مگر در شب بدر هم ماه هلال می شود ؟ (۴)

و در بسیاری از اشعار دیگرش ، اینهمه دقت ، ظرافت و زیبایی هست . نسیمی از این حیث نیز بر روی شعرای بعد از خود تأثیر فراوان گذاشته است .

در منابع ترکیه نام بیش از بیست شاعر ترك در نظیره سازی بر اشعار نسیمی بمیان می آید . در میان این شاعران نام شعرای کلاسیک ادبیات ترکی هم مانند شیخی ، ذاتی و نجاتی به چشم می خورد . تأثیر هنر نسیمی فقط بر شعرای عثمانی و آذربایجانی نیست (مثلاً تأثیر او بر نوایی ، سلطان حسین بایقرا ، مخدوم قلی ، عندلیب و س :) بلکه هنروی بر شعرای از بک و ترکمن نیز زیادی گذاشته است . « حسین آیان » که رساله دکترای خود را درباره نسیمی نوشته ، می گوید : اگر به کندو کاو در تأثیر عمیق نسیمی بر تمام شاعران بپردازیم ، می توان چندین جلد اثر خلق کرد .

تأثیر فاجعه نسیمی قرنهای در شرق انعکاس داشته است . از قرن چهاردهم تا زمان ماشعرای زیادی در مورد . شخصیت و مرگ او شعرها سروده اند . نسیمی را کافر ، لامذهب و خدانشناس معرفی

(۴) - زولفون گوتور ای قمر ، اوزوندن ،

بدرین گنجه می هلال او لور می ؟ -

کرده کشتند ، لیکن بعدها شعرا نه اورا ، بلکه قاتلین وی را کافر نامیدند ،

اهل فتوا مذهب را در آن لحظه انکار کردند ،
 نسیمی را در شهر حلب بردار زدند .
 به سید ستم ها کردند و حق را زیر پا گذاشتند ،
 از ترك كفر و روی آوردن به ایمان عارشان آمد . (۱)
 « ختائی » درباره نسیمی می نویسد :

مهر و وفا یکی از دیگری کم است ،
 بهلول همچو جغد در ویرانه ها گشت .
 سید نسیمی را زاهدان سر بریدند ،
 او از جفایی که از حق رسید ، نرنجید . (۱)
 شاعر معاصر ترك « عارف نهاد » درباره نسیمی می نویسد :
 « شیرین » را به شیخی یا نوایی بدهید ،
 لاله صحرائی « لیلی » را به فضولی بدهید ،

(۱) - اهل فتوا مذهبی او دمه انکار ائتدیلر ،

کیم ، نسیمی نی حلب شهرینده بردار ائتدیلر ،
 سیده جور ائدین ذم ایله حقی با سدیلاز ،

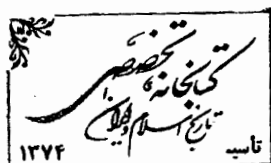
کفری ترك ائدیپ ایمانه گامگه عار ائتدیلر .
 (۱) - مهر و وفا بیری بیرنیدن آزدی ،

بهلول با یقوش کیمی ویرانداگزدی ،
 سید نسیمی نی زاهدلر اوزدی ،
 اینجینمه دی حقدن گلن جفایه .

لیکن بر سر قبرش جمع شده ، در دنیا
تمام خلعت هارا به نسیمی عریان بدهید . (۲)

ترجمه : « رضا باغبان »

(پایان)



(۲) - « شیرین » ی یا شیخی یا نوایی یه وئرین ،

چؤل لاله سی « لیلی » فی فضولی یه وئرین ،

لاکن قاپانیب قبرینه ، دنیاده بوتون خلعت لری عریان نسیمی یه وئرین ،